

مشارکت مسیچی

نوشتہ: دیتریش بونہافر
ترجمہ: عیسی دیباچ

فصل اول: مشارکت ۱

فصل دوم: گذراندن روز با دیگران ۱۱

فصل سوم: گذراندن روز در خلوت تنهایی ۲۷

فصل چهارم: خدمت ۳۳

فصل پنجم: اعتراف و عشای ربانی ۴۲

«چه خوش و چه دلپسند است که برادران به یکدلی با هم ساکن شوند» (مزمور ۱۳۳: ۱).

در این فصل برخی از تعالیم و رهنمودهای کتاب مقدس در خصوص چگونگی زیستن با یکدیگر را تحت کلام خدا مورد بررسی قرار خواهیم داد. فیض مشارکت با مسیحیان دیگر به هیچ وجه نباید امری بدیهی و طبیعی قلمداد گردد. عیسای مسیح همواره در جمع دشمنان خویش می‌زیست و سرانجام نیز شاگردانش جملگی از وی روی برتافتند. بر روی صلیب نیز یکه و تنها بود و شریران و استهزاکنندگان او را از هر سو احاطه نموده بودند چرا که هدفش از آمدن به این جهان، به ارمغان آوردن صلح و آرامش از به دشمنان خدا بود. فرد مسیحی را نیز جای نه در کنج صومعه، بلکه میان انبوه دشمنان است و هم در آنجاست که مأموریت وی نهفته است. به قول مارتین لوتر: «ملکوت خدا را باید در قلب دشمنان جست و کسی که حاضر به پذیرش این واقعیت نیست، طالب ملکوت نیز نمی‌باشد، زیرا ترجیح می‌دهد بین دوستانش بوده میان گل سوسن و رز بزید، با پارسایان نشست و برخاست نماید و او را با شریران کاری نباشد. وای بر شما ای کافران و خائنان به مسیح! اگر مسیح هم روش شما را پیش می‌گرفت دیگر چه کسی می‌توانست نجات یابد؟»

«و ایشان را در میان قوم‌ها خواهم کاشت و مرا در مکان‌های بعید به یاد خواهند آورد» (زکریا ۱۰: ۹). اراده خدا چنین است که مسیحیان قومی پراکنده باشند، پراکنده چون بذر «در تمامی ممالک جهان» (تثنیه ۲۸: ۲۵). این امر هم لعنت و هم وعده اوست. قوم خدا باید در مکان‌های بعید میان بی‌ایمانان ساکن گردند، ولی در عین حال بذر ملکوت خدا در سراسر جهان خواهند بود. «ایشان را جمع خواهیم کرد، زیرا که ایشان را فدیة داده‌ام... و مراجعت خواهند کرد» (زکریا ۱۰: ۸ و ۹). این امر چه زمان به وقوع خواهد پیوست؟ در واقع این امر در عیسای مسیح به وقوع پیوسته است. او که مرد «تا فرزندان خدا را که متفرقند در یکی جمع کند» (یوحنا ۱۱: ۵۲) و سرانجام این امر در زمان آخر به طور مشهود رخ خواهد داد، هنگامی که فرشتگان خدا «برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا به کران فلک فراهم خواهند آورد» (متی ۲۴: ۳۱)، ولی تا آن هنگام، قوم خدا پراکنده خواهند ماند. تا آن زمان، قوم خدا تنها در عیسای مسیح با یکدیگر متحدند و یکی می‌باشند، زیرا گرچه در میان بی‌ایمانان پراکنده‌اند، او را در مکان‌های بعید به یاد می‌آورند.

بنابراین در فاصله بین مرگ مسیح و روز قیامت، تنها به واسطه انتظاری دلپذیر برای نشانه‌های زمان آخر است که مسیحیان توفیق یافته‌اند آشکارا در مشارکتی مشهود با مسیحیان دیگر زیست نمایند. تنها به واسطه فیض خداست که جماعتی اجازه یافته‌اند آشکارا در این دنیا گرد هم آورده در کلام خدا و عشای ربانی سهیم شوند. همه مسیحیان از این موهبت برخوردار نیستند. کسانی که به خاطر اسم مسیح در زندانند، بیماران، افراد تنها و پراکنده و مبشران انجیل در سرزمین بی‌ایمانان، یکه و تنها هستند. آنان به خوبی می‌دانند که مشارکت ملموس و آشکار، برکتی از جانب خداوند است. آنان نیز همانند سراینده مزامیر به یاد می‌آورند که چگونه «با جماعت می‌رفتند و ایشان را به خانه خدا پیشروی می‌کردند، به آواز ترنم و تسبیح در گروه عیدکنندگان» (مزمور ۴۲: ۴)، اما در سرزمین‌های بعید تنها مانده طبقه اراده خدا بذرهای پراکنده هستند. با این حال چیزی را که نمی‌توانند به طور ملموس و واقعی تجربه کنند در ایمان با جدیت بیشتر دنبال می‌نمایند.

اینچنین است که رسول تبعید شده مسیح، نویسنده مکاشفه یوحنا، در تنهایی جزیره پطرس، به هنگام پرستش آسمانی با برادران مسیحی خود «در روز خداوند در روح» (مکاشفه ۱: ۱۰) شادی و وجد می‌نماید. او برادران مسیحی خود را که همانا هفت شمعدان باشند و هفت ستاره را که فرشتگان آن مسیحیان‌اند، می‌دید و در میان آنها و فوق همه، پسر انسان عیسای مسیح را در تمام شکوه و جلال رستاخیز مشاهده می‌نمود. مسیح با کلام خود یوحنا را قدرت داده بنا می‌کرد. این است آن مشارکت آسمانی که یوحنا تبعید شده در روز قیامت خداوندش در آن سهیم است. حضور جسمی مسیحیان دیگر برای فرد ایماندار مایه خوشی و قدرتی است وصف‌ناپذیر. رسول زندانی - پولس - مشتاقانه از «فرزند بسیار عزیزش در مسیح» تیموتاؤوس که می‌خواهد که در روزهای آخر عمر در زندان به دیدنش

بیاید تا بتواند بار دیگر او را دیده نزدیکش باشد. پولس هنوز اشکهایی را که تیموتاؤوس به هنگام جدا شدن از یکدیگر ریخته بود در خاطر داشت (دوم تیموتاؤوس ۱: ۴). او با به یاد آوردن مسیحیان تسالونیکي این چنین دعا می‌کند: «شبانه‌روز پیشمار دعا می‌کنیم تا شما را رو به رو ملاقات کنیم» (اول تسالونیکیان ۳: ۱۰). یوحنا ی سالخورده نیز می‌داند که خوشی‌اش کامل نخواهد شد مگر آنکه بتواند بار دیگر نزد قوم خود آمده به جای نوشتن، رو در رو با آنان سخن گوید (دوم یوحنا ۱۲).

اشتیاق فرد ایماندار هنگامی که هنوز در بدن زندگی می‌کند برای حضور جسمی مسیحیان دیگر، به هیچ وجه مایه شرم و خجالت او نیست. انسان با بدن خلق شد، پسر خدا نیز در بدن بر این جهان ظاهر شد و در بدن نیز قیام فرمود. فرد مسیحی به هنگام عشای ربانی، بدن عیسی خداوند را دریافت می‌کند و قیامت مردگان نیز موجب مشارکت کامل مخلوقات روحانی - جسمانی خداوند خواهد گردید. بنابراین فرد ایماندار خالق و منجی خود یعنی پدر، پسر و روح‌القدس را به خاطر حضور جسمی برادر مسیحی شکر می‌گوید. شخص زندانی، بیمار یا ایمانداري که در تبعید است در مشارکت خود با فرد مسیحی دیگر، نشانه‌ای جسمی و ملموس از حضور دلپذیر خدای سه‌گانه می‌بیند. هم ملاقات‌کننده و هم ملاقات‌شونده به هنگام تنهایی، مسیح مجسم شده را در وجود یکدیگر می‌بینند و با همان احترام، فروتنی و شادمانی که با مسیح ملاقات می‌کنند به دیدار یکدیگر می‌شتابند. دعای خیر و برکت یکدیگر را نیز بسان فیض و برکت خداوند می‌پذیرند.

حال اگر تنها در ملاقات برادری با برادری دیگر تا این حد شادی و برکت نهفته است، چه برکات فراوان و غنی‌تری در انتظار کسانی است که به واسطه اراده خدا توفیق یافته‌اند در زندگی مشارکتی روزمره با دیگر برادران مسیحی خود بسر برند. البته پرواضح است امری که در نظر فردی تنها و دور افتاده موهبتی وصف‌ناپذیر از جانب خدا بشمار می‌رود، به راحتی از سوی کسانی که همه روزه از آن بهره‌مندند با بی‌اعتنایی مواجه شده و بی‌اهمیت انگاشته می‌شود. این واقعیت به سهولت به فراموشی سپرده می‌شود که مشارکت برادران مسیحی، بخشش فیض و هدیه‌ای از جانب خداست و ممکن است هر آن از ما گرفته شود و زمانی که هنوز تا تنهایی مطلق فاصله داریم ممکن است بسیار کوتاه باشد. بنابراین کسانی که تاکنون از فیض زیستن در میان مسیحیان دیگر برخوردار بوده‌اند باید از صمیم قلب و از ته دل خدا را از این بابت شکر کنند. باید روی زانوان افتاده ستایش‌کنان اعلام دارند: «فقط و فقط به واسطه فیض خداست که اجازه یافته‌ایم در جمع برادران مسیحی خود زیست نماییم».

خداوند هدیه مشارکت مشهود را به طرق گوناگون و به نسبت‌های مختلف اعطا می‌نماید. ملاقات کوتاه برادری مسیحی، دعای با یکدیگر و برکت برادری ایماندار، برای تسلی مسیحی در تبعید کافی است. در واقع او حتی از نامه‌ای که به دست مسیحی دیگر نگاشته شده باشد قدرت می‌یابد و سلام‌های پولس که با خط خودش در رسالات نوشته به شک نمونه‌ای از این مشارکت است. بعضی در روزهای یکشنبه از این فیض بهره می‌برند و برخی دیگر این توفیق را دارند که در خانواده‌های مسیحی خود در مشارکت دائم بسر برند. دانشجویان دوره‌های الهیات نیز قبل از منصوب شدن به مقام کشیشی برای مدت معینی از فیض زندگی مشترک با دیگر برادران خود تمتع می‌جویند. در بین مسیحیان جدی کلیسای امروزی نیز اشتیاقی روزافزون پدیدار شده است تا در ساعات فراغت از کار به منظور زندگی مشترک تحت کلام با مسیحیان دیگر جمع شده با دیگران ملاقات نمایند. زندگی مشترک دیگر باره توسط مسیحیان امروزی به عنوان فیضی واقعی و خارق‌العاده و «ماه غسل» زندگی مسیحایی شناخته شده است.

در مسیح و به توسط او

مسیحیت به معنای اشتراک در مسیح و جمع شدن به توسط اوست و هیچ جامعه مسیحایی، مفهومی بیش یا کمتر از این ندارد. جامعه مسیحیایی تنها در همین خلاصه می‌شود، خواه این امر در قالب دیداری مختصر باشد، خواه به صورت سال‌ها مشارکت روزمره. ما تنها در مسیح و به توسط اوست که به یکدیگر تعلق داریم. این امر به چه معناست؟ بدان معناست که اولاً نیاز یک فرد مسیحی به ایمانداران دیگر به خاطر عیسای مسیحاست و در ثانی فرد مسیحی تنها از طریق مسیح و به توسط او با دیگر ایمانداران پیوند برقرار می‌کند. ثالثاً ما در عیسای مسیح از ازل برگزیده شده‌ایم و در زمانی خاص پذیرفته شده تا ابد متحد گردیده‌ایم.

اولاً فرد مسیحی کسی است که نجات، رهایی و عدالت خویش را نه در شخص خود، بلکه فقط در مسیح می‌جوید. او

می‌داند که کلام خدا در عیسای مسیح وی را مجرم و گناهکار می‌شمارد ولو اینکه خودش احساس گناه نکند و نیز می‌داند که کلام خدا در عیسای مسیح او را عادل و بی‌عیب می‌داند حتی اگر خود احساس عدالت نکند. فرد مسیحی دیگر برای خود و به واسطه حقوق و عدالت خویش زیست نمی‌کند، بلکه محض وعده‌ها و عدالت خدا و نیز توسط کلامش که بر وی داوری می‌کند زیست می‌نماید، خواه این کلام او را مجرم شمارد، خواه بی‌گناه. این امکانات و توانایی‌های فرد مسیحی نیست که مرگ و زندگی‌اش را رقم می‌زند، بلکه تعیین‌کننده این هر دو همانا کلام خداست. اصلاح‌طلبان دینی این قسمت را اینطور بیان کرده‌اند: «عدالت ما، عدالتی غریب» است، عدالتی که منشأ آن بیرون از ماست.» منظورشان این بود که فرد مسیحی متکی بر کلام خداست که با او سخن می‌گوید و او را به مکانی دیگر که کلام از آنجا می‌آید سوق می‌دهد. وی تنها محض حقیقت کلام خدا در عیسای مسیح زیست می‌کند بنابراین اگر کسی از او بپرسد: نجات و عدالت تو کجاست هرگز نمی‌تواند به خود اشاره کند، بلکه به کلام خدا در مسیح عیسی اشاره می‌کند که به او در خصوص نجات و عدالت اطمینان می‌بخشد.

فرد مسیحی همواره تا سرحد امکان گوش به زنگ فرمان کلام می‌ماند و از آنجایی که در خود گرسنگی و تشنگی روزانه نسبت به عدالت حس می‌کند، هر روزه برای کلام رهایی‌بخش که تنها از مکانی دیگر می‌آید اشتیاق می‌کشد چرا که به خودی خود فقیر و مرده است. کمک برای او باید از مکانی دیگر برسد و این کمک مستمرا و هر روزه از طریق کلام عیسای مسیح رسیده و می‌رسد و نجات، عدالت، پاکی و برکت را با خود به ارمغان می‌آورد، اما خداوند کلام خود را در دهان «مردم» نهاده است تا از آن طریق به انسان‌های دیگر انتقال یابد. هنگامی که کلام فردی را تحت تأثیر قرار داد، شخص می‌خواهد آن را با دیگران نیز در میان نهد. اراده خدا چنین بوده است که کلام زنده‌اش را در شهادت برادرمان جسته و آن را از دهان او بشنویم. از اینرو فرد مسیحی محتاج مسیحی دیگری است که کلام خدا را به و می‌گوید و مخصوصا به هنگام یأس و شک بیش از پیش محتاج وجود اوست، زیرا به تنهایی قادر نیست بدون نقض حقیقت به خود یاری رساند و به همین خاطر به همنوع و برادر خود به عنوان حامل و نداکننده کلام الهی نجات نیاز دارد.

او تنها به خاطر عیسای مسیح محتاج برادرش است، زیرا آن مسیح که در قلب خودش است به خاطر عیسای مسیحی است که در کلام برادرش وجود دارد. قلب خودش مردد است، اما در دل برادرش اطمینان جای دارد و هم این امر است که هدف تمامی مشارکت‌های مسیحایی را توجیه می‌کند. مسیحیان یکدیگر را به عنوان حاملان مژده نجات ملاقات می‌کنند و به همین خاطر خدا اجازه می‌دهد با یکدیگر مشارکت داشته باشند و میانشان اشتراک و توافق ایجاد می‌کند. مشارکت آنها فقط بر پایه عیسای مسیح و آن «عدالت غریب» بنا شده است. بنابراین تنها می‌توان گفت: مشارکت مسیحیان فقط و فقط از مژده کتاب مقدسی و اصلاح‌طلبانه مبنی بر اینکه انسان تنها از طریق فیض عادل شمرده می‌شود نشأت می‌گیرد و میل و اشتیاق مسیحیان برای یکدیگر نیز تنها بر پایه همین اصل استوار است.

ثانیا فرد مسیحی تنها از طریق عیسای مسیح با دیگران رابطه برقرار می‌کند، زیرا نزد انسان‌ها جز جنگ و جدال نمی‌توان یافت، چنانکه پولس نیز در افسسیان ۱۴: ۲ در مورد مسیح می‌گوید: «زیرا که او سلامتی ماست.» بدون مسیح هم بین خدا و انسان و هم میان انسان‌ها با یکدیگر چیزی جز اختلاف و ناهم‌نوایی وجود ندارد. این مسیح است که واسطه ما شده و میان ما و خدا و نیز در بین خودمان صلح و آشتی برقرار نموده است. بدون او خدا را نمی‌شناختیم و نمی‌توانستیم او را خوانده به حضورش آییم. بدون مسیح برادرمان را نیز نمی‌شناختیم و قادر به ارتباط با او نبودیم چرا که «خودخواهی» ما راه شناخت را سد می‌کرد. مسیح راه ارتباط با خدا و نیز ارتباط با برادرمان را هموار ساخت و اکنون مسیحیان قادرند در صلح و آرامش با یکدیگر بسر برند و یکدیگر را محبت و خدمت نموده یکی گردند، اما استمرار این امر فقط از طریق عیسای مسیح میسر خواهد بود و تنها از طریق اوست که با یکدیگر یک بوده به هم پیوند خورده‌ایم. او تا به ابد تنها منجی ما خواهد بود.

ثالثا هنگامی که پسر خدا جسم پوشید، به واسطه فیض بی‌نهایت خود، حقیقتا و جسما موجودیت، ماهیت و وجود تک تک ما را بر خود گرفت. این نقشه ازلی خدای سه‌گانه بود و اکنون در او سالک هستیم. هر جا که او هست ما نیز هستیم و این همه به واسطه تجسم، بر روی صلیب و در رستاخیز او میسر شده است. ما به او تعلق داریم، زیرا در او هستیم و به همین خاطر است که کتاب مقدس ما را بدن مسیح می‌خواند، اما اگر حتی پیش از آنکه بدانیم یا بخواهیم، در مسیح با کل کلیسا بر گزیده و پذیرفته شده‌ایم، در آن صورت با یکدیگر در ابدیت به او تعلق داریم. ما که امروز

در اینجا در مشارکت با برادر ایماندار خود زیست می‌کنیم، روزی با او در مشارکتی ابدی خواهیم بود، بنابراین هنگامی که به برادر خود می‌نگریم باید به خاطر داشته باشیم که در ابدیت در عیسای مسیح با او متحد خواهیم بود و تمامی رهنمودها و آموزه‌های کتاب مقدس برای زندگی مشترک مسیحیان نیز بر همین پیش فرض استوار است.

«اما در خصوص محبت برادرانه لازم نیست که به شما بنویسم، زیرا خود شما از خدا آموخته شده‌اید که یکدیگر را محبت نمایید... لیکن ای برادران از شما التماس داریم که زیادتر ترقی کنید» (اول تسالونیکیان ۴: ۹ و ۱۰). خود خداوند محبت برادرانه را به ما می‌آموزد و انسانها تنها باید این پند و تعلیم الهی را به خاطر آورده همواره بیش از پیش در آن ترقی نمایند. آغاز تعلیم ما در محبت الهی هنگامی بود که خدا بر ما رحم کرده عیسای مسیح را به عنوان برادرمان بر ما آشکار ساخت و با محبت خود، قلوبمان را تسخیر کرد، زیرا وقتی خدا نسبت به ما رحیم و رؤف بود ما نیز یاد گرفتیم با برادرمان رحیم و رؤف باشیم و هنگامی که به جای داوری بخشوده شدیم، ما نیز در حق دیگران انجام می‌دهیم. هر چه بیشتر می‌یابیم، بیشتر می‌توانیم بدهیم و هر چه محبت برادرانه‌مان کمتر باشد، کمتر در رحمت و محبت خدا زیست می‌کنیم. بنابراین خود خدا رو به رو شدن با یکدیگر را به ما آموخت همانگونه که خود او نیز در مسیح با ما رو به رو شده است. «پس یکدیگر را بپذیرید، چنانکه مسیح نیز ما را پذیرفت برای جلال خدا» (رومیان ۱۵: ۷).

بدینسان است که محض فیض خدا در زندگی مشترک با سایر مسیحیان بسر می‌برد، به معنای اخوت و برادری پی می‌برد. پولس ایمانداران کلیسای خود را «برادران در خداوند» می‌نامد (فیلیپیان ۱: ۱۴). برادر بودن با ایمانداری دیگر تنها از طریق مسیح معنا پیدا می‌کند. به واسطه آنچه که عیسای مسیح برای من و در من انجام داد، برادر شخص دیگری هستم و او نیز به واسطه آنچه مسیح برایش انجام داده است برادر من محسوب می‌گردد. این امر که از طریق مسیح برادر یکدیگر شمرده می‌شویم از اهمیت والایی برخوردار است. تنها نباید با کسی که فردی مشتاق و مؤمن است و می‌خواهد به عنوان برادر نزد من آید مشارکت داشته باشم، بلکه هر آن کس که توسط مسیح از گناه آزاد شده و به ایمان و زندگی جاوید فرا خوانده شده است برادرم محسوب می‌گردد و شایسته مشارکت است.

روحانیت، تقوا و توانایی‌های بالقوه فرد مسیحی نیست که شالوده مشارکتمان را تشکیل می‌دهد، بلکه آنچه به سبب اخوت و برادری میان ماست، همانا موجودیتی است که توسط مسیح یافته‌ایم. مشارکتمان با یکدیگر تنها بر پایه آنچه مسیح برای هر دویمان انجام داده استوار است و این امری نیست که تنها در ابتدای راه صدق کند و نباید فرض کنیم و به مرور زمان موارد دیگری هست که باید به مشارکتمان افزوده شود، بلکه این قانون در آینده و تا به ابد تنها از طریق عیسای مسیح امکان‌پذیر خواهد بود و هر چه مشارکتمان واقعی‌تر و عمیق‌تر شود به همان میزان مسایل دیگری که بین ما حائل است از میان رفته عیسای مسیح و کارش به طور واضح‌تر و ملموس‌تری به صورت تنها امر حیاتی بین ما در خواهد آمد. تنها از طریق مسیح به یکدیگر تعلق داریم... آری از طریق مسیح فی‌الواقع به طور کامل و تا ابدیت به یکدیگر تعلق داریم.

این واقعیت‌ها هرگونه میل و خواسته دیگری را یک بار برای همیشه منتفی می‌سازد. کسی که در جستجوی چیزی بیش از آنچه مسیح مقرر کرده می‌باشد، خواهان اخوت مسیحایی نیست، بلکه در پی دست یازیدن به تجربه اجتماعی خارق‌العاده‌ای است که نتوانسته آن را در جای دیگر بیابد. چنین شخصی خواسته‌های آشفته و ناپاک خود را وارد حیطه اخوت مسیحایی می‌نماید چنین برخوردی شخص را در همان بدو امر با بزرگترین خطر مواجه می‌سازد؛ یعنی خطر تباهی از بیخ و بن، خطر اشتباه گرفتن اخوت مسیحایی با عقاید واهی چون ایده همایش مذهبی، خطر اشتباه گرفتن میل طبیعی قلب پارسا به شرکت در جمع با واقعیت روحانی اخوت مسیحایی. بنابراین در اخوت مسیحایی همه چیز در گرو آن است که از همان ابتدا موضع خود را صراحتاً به وضوح اعلام داریم: نخست آنکه اخوت مسیحایی نه امری ایده‌آل بلکه حقیقتی است الهی و دوم آنکه اخوت مسیحایی نه واقعیتی روانی بلکه حقیقتی است روحانی.

نه امری ایده‌آل، بلکه حقیقتی الهی

بارها اتفاق افتاده است که یک جامعه مسیحی بالکل از هم پاشیده، زیرا خاستگاه آن رؤیایی بیش نبوده است. فردی که واقعا خود را تسلیم مسیح کرده و جدا در پی اوست، از همان بدو ورود به جامعه مسیحی ایده معین و دقیقی از مشارکت مسیحایی دارد و در جهت دست یازیدن به آن می‌کوشد، اما در مورد خیالات واهی باید گفت خدا به واسطه

فیض خود بلافاصله چنین رؤیاهایی را نقش بر آب می‌سازد. درست همانطور که مطمئینم خدا می‌خواهد در زمینه مشارکت واقعی مسیحایی به آگاهی کامل دست یابیم، در خصوص قطع امید کردن از دیگران، دل نیستن به سایر مسیحیان و حتی به خود نیز نباید لحظه‌ای شک و تردید راه دهیم.

خدا محض فیض بیکران خود هرگز اجازه نخواهد داد حتی برای مدتی کوتاه در عالم رؤیا سیر کنیم. او ما را در تجربیاتی خلسه‌آور و حالات متعالی که بسان رؤیایی واهی ما را در برمی‌گیرند رها نخواهد کرد، زیرا او خدای احساس نیست، بلکه خدای حقیقت و راستی است و تنها آن نوع مشارکتی که توانایی رویارویی با این سرخوردگی و تمام جنبه‌های ناخوشانید و آزاردهنده آن را دارد قادر است در مسیر موردپسند خداگام بردارد و با ایمان وعده‌ای را که به او داده شده است بپذیرد. هر چه این ضربه تکان‌دهنده زودتر بر پیکر فرد و جامعه مسیحی فرود آید به همان میزان باعث سعادت‌مندی بیشتر آنها می‌گردد.

جامعه‌ای که تاب تحمل رویارویی با چنین بحرانی را نداشته باشد و به جای پشت پا زدن به خیالات خام و تصورات واهی خود همچنان مصرانه خود را در پس آنها پنهان سازد، رفته رفته وعده‌ای را که به جامعه مسیحی داده شده است از کف می‌دهد و دیر یا زود از هم می‌پاشد. هر آرزوی واهی انسانی که به حیطة جامعه مسیحایی وارد گردد مانعی بر سر راه تحقق جامعه واقعی بشمار می‌رود و باید به منظور بقای آن طرد شود و هر آن کس که رؤیاهایی را که برای جامعه در سر دارد بیش از خود جامعه مسیحایی ارج نهد، اسباب نابودی آن را فراهم می‌سازد ولو آنکه مقاصد شخصی‌اش فداکارانه، محبانه و از سر صداقت باشد. خدا از خیال بافی متنفر است. خیال‌پردازی فرد خیالباف او را به شخصی مغرور و پرمدها بدل می‌کند. کسی که خواب و خیالاتی چنین آرمانی درمورد جامعه در سر می‌پروراند از خدا، دیگران و نیز از خودش انتظار دارد به رؤیاهایش جامه عمل بپوشانند. چنین شخصی مطابق قوانینی که خود وضع کرده عمل می‌کند و درمورد خدا و برادران مسیحی‌اش نیز براساس معیارهای خودش قضاوت می‌کند. همواره از خود مطمئن است و سایر برادران را مورد نکوهش و ملامت قرار می‌دهد. طوری رفتار می‌کند گویی جامعه مسیحی به مدد او شکل گرفته است و رؤیاهای اوست که موجب وحدت و انسجام سایرین شده است و هرگاه شرایط باب طبعش نباشد می‌پندارد تلاش‌هایش با شکست مواجه شده است. وقتی تصویر آرمانی‌اش نقش بر آب شود جامعه را روبه زوال می‌بیند و از اینرو انگشت اتهام را نخست به سوی برادران و سپس به جانب خدا دراز می‌کند و سرانجام نیز نومیدانه خود را مورد ملامت قرار می‌دهد.

از آنجایی که خدا از مدت‌ها قبل تنها شالوده مشارکتمان را پی‌ریزی کرده و ما را در مسیح عیسی با سایر مسیحیان پیونده داده است، دیگر نه به عنوان افرادی طلبکار و پرمدها بلکه به عنوان دریافت‌کنندگان شکر گزار وارد زندگی مشترک با سایر مسیحیان می‌شویم. خدا را به خاطر آنچه در حقمان کرده و به جهت برادرانی که به ما بخشیده سپاس می‌گوییم. برادرانی که محض دعوت، بخشش و وعده او زیست می‌کنند. به خاطر آنچه خدا به ما نمی‌دهد زبان به شکوه و گلایه نمی‌کشاییم، بلکه در عوض بابت آنچه روزانه به ما ارزانی می‌دارد او را شکر و سپاس می‌گوییم و آیا نه این است که آنچه به ما داده شده است؛ یعنی برادرانی که محض برکت فیض او از گناه و نیاز رهایی یافته با ما زیست می‌کنند، برای رفع تمام احتیاجاتمان کفایت می‌کنند؟ آیا موهبت الهی مشارکت مسیحایی چیزی کمتر از این است که هر روزه، حتی در مشقت‌بارترین و ملال‌انگیزترین ایام با برادران خود هستیم؟ و آیا نه این است که برادر گناهکار هنگامی که گناه و سؤظن میان او و زندگی مشترک فاصله انداخته با هم برادرمان است؟ برادری که همچنان با او تحت کلام مسیح زیست می‌کنیم؟ آیا گناه او فرصتی به دست نمی‌دهد تا همواره خدا را به واسطه بخشش و محبتی که در مسیح عیسی به ما ارزانی داشته است شکر کنیم؟ بنابراین لحظه سرخوردگی از برادر ایماندارم به صورت سعادت‌ی وصف‌ناپذیر درمی‌آید، زیرا یادآور آن است که هیچ کدامان قادر نیستیم تنها به یاری گفتار و اعمال خود زیست کنیم، بلکه فقط به واسطه آن کلام عملی که ما را به یکدیگر پیوند می‌دهد؛ یعنی در بخشش گناهان در عیسای مسیح است که قدرت حیات می‌یابیم. آری، زمانی که حجاب خیال دریده شود و ابر رؤیاهای موهوم کنار رود، در آن هنگام است که طلیعه رخشان مشارکت مسیحایی دمیدن می‌گیرد.

شکر گزاری در جامعه مسیحی همان قدر و منزلتی را دارد که در سایر جوانب زندگی مسیحایی از آن نیز دیده می‌شود و فقط کسی که در مسایل کوچک شکر گزار است استطاعت دریافت چیزهای بزرگتر را خواهد داشت. وقتی شکر موهبت‌های روزانه‌ای را که خدا به ما ارزانی داشته بجا نمی‌آوریم باعث می‌شویم او نیز برکات روحانی عظیم‌تری را

که برایمان در نظر گرفته از ما دریغ کند. می‌پندارم شایسته نیست به همان اندک بصیرت، محبت و تجربیات روحانی که نزدمان به ودیعه گذارده شده قانع باشیم، بلکه باید همواره و مشتاقانه والاترین و بهترین‌ها را طلب کنیم و این حقیقت را نادیده می‌گیریم که از آن اطمینان عمیق، ایمان قوی و تجربیات غنی که خدا به دیگران بخشیده برخوردار نیستیم و در نتیجه چنین مسکنتی را به حساب پارسایی می‌گذاریم. در دعا از خدا چیزهای بزرگ و عظیم می‌خواهیم، ولی فراموش می‌کنیم شکر همان عطایا و موهبات معمولی و کوچک را (که در واقع به هیچ وجه هم کوچک نیستند) بجا آوریم.

چگونه ممکن است خدا به کسی که حاضر نیست چیزهای کوچک را با شکرگزاری از دست‌های او بگیرد چیزهای عظیم‌تر واگذار کند؟ اگر هر روزه او را به خاطر مشارکت مسیحایی که در آن قرار داده شده‌ایم شکر نگوییم، ولو آنکه به جای تجربیات والا و غنی، با مشقات و ایمانی سست و ضعیف دست به گریبان باشیم و اگر تنها مدام از کمی برکات خود بنالیم، به خدا اجازه نخواهیم داد مشارکتمان را با برکات غنی که در مسیح عیسی برایمان در نظر گرفته پربار سازد. این امر به نوعی درمورد شکایاتی که شبانان و اعضای متعصب‌تر از اعضای کلیسای خود به عمل می‌آورند نیز صادق است. یک شبان هرگز نباید از اعضای کلیسا نزد خدا و نه صد البته نزد دیگران گله و شکایت کند، زیرا اعضا به او سپرده نشده‌اند تا آنها را در برابر خدا و مردم به باد تهمت و افترا بگیرد.

هرگاه چنین شخصی با جامعه مسیحایی که در آن قرار داده شده بیگانه گردد و زبان به گله و شکایت بگشاید، بهتر است پیش از هر چیز خودش را تفتیش کند ببیند آیا مشکل از خود او و از خیالات واهی که در سر دارد و باید توسط خدا نقش بر آب شوند، سرچشمه نگرفته است؟ و اگر چنین باشد باید خدا را به این خاطر که هدایتش کرده تا به مشکلش پی ببرد، شکر کند، ولی حتی اگر مشکل از خود او نباشد، باز هیچگاه نباید نزد خدا از اعضای کلیسا شکایت کند، بلکه بهتر است خود را به خاطر بی‌ایمانی‌اش ملامت کرده از خدا بخواهد این گناه خاص را بر وی مکشوف ساخته مدد کند تا اسباب آزار برادران ایماندارش نباشد. چنین فردی باید پس از وقوف کامل بر گناه خود، برای برادرانش شفاعت کند و مسؤولیتی که خدا به عده‌اش گذارده است به انجام رسانده او را شکر نماید.

جامعه مسیحایی حالتی مشابه پاکی و تقدس فرد مسیحی دارد؛ یعنی هدیه‌ای است از جانب خدا که نمی‌توان آن را به خود نسبت داد. تنها اوست که از وضعیت واقعی مشارکت و تقدسمان باخبر است و بنابراین آنچه احتمالاً در نظر ما حقیر و ناچیز جلوه می‌کند ممکن است در نظر خدا بسیار عظیم و پرشکوه باشد و درست همانطور که شخص مسیحی نباید مدام در فکر اندازه‌گیری ضربان زندگی روحانی‌اش باشد، جامعه مسیحی نیز به ما داده نشده تا دائماً به بررسی و محاسبه درجه حرارت آن پردازیم. اگر برکات روزانه‌ای را که به ما داده می‌شود با شکرگزاری بپذیریم، مطمئناً مشارکتمان نیز مطابق میل و اراده خدا روز به روز پیشرفت کرده رشد و نمو می‌یابد. باری اخوت مسیحایی، ایده‌ای آرمانی نیست تا در تحقق آن بکوشیم، بلکه حقیقتی است که توسط خدا در مسیح ایجاد شده و باید در آن سهیم شویم. هر چه بیشتر به این امر پی ببریم که شالوده تمام مشارکت‌هایمان مسیح است و نیرو و امیدمان تنها از اوست، درمورد مسأله مشارکت نیز به همان نسبت با متانت بیشتری برخورد کرده برای آن دعا می‌کنیم و امید خود را از دست نمی‌دهیم.

نه واقعیتی انسانی، بلکه حقیقتی روحانی

جامعه مسیحایی از آنجایی که خاستگاه آن عیسای مسیح است و بس، حقیقتی است روحانی و نه روانی و همین امر نیز آن را از سایر جوامع متمایز می‌سازد. کتاب مقدس عنوان «سماوی» یا «روحانی» را درمورد هر آن چیزی به کار می‌برد که توسط روح‌القدس یعنی روحی که به واسطه آن مسیح را به عنوان خداوند و نجات‌دهنده خود در قلب‌هایمان پذیرفته‌ایم خلق شده باشد و از هر چیز دیگر که ریشه در امیال و خواسته‌های طبیعی و قدرت و ظرفیت روح انسانی دارد، به عنوان «روانی» یا «انسانی» یاد می‌کند.

شالوده و اساس تمام حقایق روحانی بر کلام صریح و آشکار خدا در عیسای مسیح بنا نهاده شده است و حال آنکه اساس واقعیات انسانی را امیال و خواسته‌های تاریک و مغشوش که زاییده ذهن انسانند تشکیل می‌دهند. جامعه روحانی بر حقیقت و راستی استوار است، اما بر جوامع انسانی روح حرص و آز حکمفرماست. جامعه روحانی ماهیتی نورانی دارد، زیرا «خداوند نور است و هیچ ظلمت در او نیست» (اول یوحنا ۱: ۵) و «اگر در نور بسر می‌بریم، همانطور

که خدا در نور است، در آن صورت با یکدیگر اتحاد داریم و خون عیسی، پسر او، ما را از همه گناهانمان پاک می‌سازد» (اول یوحنا ۱: ۷)، ولی جوامع انسانی را روح تاریکی در بر گرفته است، «چون افکار بد از دل بیرون می‌آید» (مرقس ۷: ۲۱). بر فراز تمام اعمال انسانی، حتی آن دسته از اعمال که والا و پرهیزگاران جلوه می‌کنند، شبی تیره و ظلمانی سر برافراشته است. در جامعه روحانی کسانی با یکدیگر مشارکت دارند که توسط مسیح خوانده شده‌اند، ولی در جوامع انسانی اروس یا عشق تاریک امیال نیک و بد کورسو می‌زند.

در یکی خدمت منظم برادرانه حکمفرماست و در دیگری میل سرکش برای رسیدن به لذت. در یک فرد فروتنانه خود را وقف برادرانش می‌کند و در دیگری برادری خود را به دست هوا و هوس‌های خود می‌سپارد. در جامعه روحانی کلام خدا تنها هادی و رهبر است، اما در جوامع انسانی که رنگی معنوی دارند، فردی کارگشته با نیرو و جذبه جادویی نیز در کنار کلام خودنمایی می‌کند. در آنجا کلام خدا مایه وحدت و یکپارچگی است، اما در اینجا انسان‌ها نیز علاوه بر کلام عامل ایجاد وحدت تلقی می‌شوند. در آنجا قدرت، افتخار و تسلط از آن روح‌القدس است، ولی در اینجا کمال مطلوب قدرت و نفوذی است که ماهیتی شخصی و انسانی دارد. البته شکی نیست که این افراد پارسا در بدو امر قصد و نیتی والا و متعالی دارند، ولی واقعیت امر آن است که روح‌القدس به تدریج کنار گذاشته شده به فراموشی سپرده می‌شود و زمام امور در واقع به دست انسان میفتد.

در حیطه روحانی همه چیز در کنترل روح است، اما در جامعه انسانی، روش‌ها و شگردهای روانشناختی در درجه نخست اهمیت قرار دارند. در یکی برادر ایماندار خود را با محبتی ساده و بی‌آلایش که تنها قصد کمک دارد و از هرگونه شگرد روانی به دور است دوست می‌داریم، اما در دیگری تنها با ساختار و تحلیل‌های روانشناختی سر و کار داریم. خدمت برادرانه در اولی فروتنانه و در کمال سادگی انجام می‌شود، ولی در دومی این خدمت، تحلیل دقیق و موشکافانه فردی بیگانه را نیز در برمی‌گیرد. شاید بررسی زیر تفاوت بین واقعیت انسانی و حقیقت روحانی را بهتر نشان دهد:

در جامعه روحانی هرگز ارتباط «فوری و آنی» فردی با فرد دیگر، به هیچ شکل و صورتی، مطرح نیست، ولی در جوامع انسانی، میل و اشتیاقی شدید برای پیوستن به جامعه و برقراری تماس و ارتباط فوری با افراد دیگر وجود دارد، دست همانطور که تمایلات جسمانی حکم می‌کند خواهان آمیزش جسمی با دیگران باشیم. چنین تمایلی در پی ادغام کامل من و دوست خواه این امر در قالب اتحاد عشقی باشد و خواه صورت به زیر سلطه کشیدن دیگران را به خود گیرد که باز با اولی چندان تفاوتی ندارد. در اینجاست که شخصی که از لحاظ انسانی نیرومندتر است در صدد بر می‌آید احترام، علاقه یا ترس فرد ضعیف را نسبت به خود برانگیزد، زیرا چیزی جز پیوندها و روابط مطرح نیست. یک چنین جامعه انسانی تنها انعکاسی است مبهم و تحریف شده از خصوصیات یک جامعه نمونه مسیحایی.

در چنین شرایطی است که جاذبه و گیرایی انسانی اهمیت می‌یابد و هر جا که شخص دانسته یا ندانسته از نیروی برترش برای افسون کردن فرد یا جامعه استفاده می‌کند، به انواع مختلف خود را نشان می‌دهد. در اینجا فردی مستقیماً بر فرد دیگر اعمال نفوذ می‌کند. قدرتمندان بر ضعف‌ها چیره شده و بانفوذ خود مقاومتشان را در هم شکسته‌اند، اما اگرچه بر فرد ضعیف تسلط یافته‌اند، اما از تصرف و تصاحب قلبش عاجز مانده‌اند و این واقعیت به مجرد آنکه از او خواسته شود مستقل از، یا در صورت امکان برخلاف، عامل نفوذ خود عمل کند، آشکار می‌گردد. او که پیرویش جنبه‌ای انسانی دارد به اینجا که می‌رسد وامی‌ماند و معلوم می‌شود که نه روح‌القدس، بلکه انسانی خاکی سبب گرویدن او شده و از اینرو پیرویش آنی و بی‌ثبات است.

به همین صورت، محبت کردن به همسایه نیز می‌تواند جنبه انسانی داشته باشد. چنین عشق و محبتی قادر است فداکاری‌های بسیاری از خود نشان دهد و گاه در وقف مشتاقانه و نتایج محسوس، از محبت واقعی مسیحایی نیز جلو می‌زند و می‌تواند با شیوایی خیره‌کننده‌ای به بازگویی زبان مسیح بپردازد، اما این محبت همان چیزی است که پولس در موردش می‌گوید: «اگر تمام دارایی خود را به فقرا بدهم و حتی بدن خود را به سوختن بدهم»، به عبارت دیگر اگر بهترین اعمال محبت‌آمیز را به همراه وقف کامل انجام بدهم، «اما محبت نداشته باشم (یعنی محبت مسیحایی) هیچ سودی عاید من نخواهد شد» (اول قرنتیان ۱۳: ۳). در عشق و محبت انسانی، فرد را به خاطر شخص خودش دوست داریم، اما در محبت مسیحایی، او را به خاطر مسیح محبت می‌کنیم و به همین جهت هم هست که آنچه بیش از همه

در محبت انسانی مطرح است برقراری ارتباط مستقیم با طرف مقابل است. او را نه به عنوان فردی آزاد، بلکه به عنوان فردی که وابسته و جزو مایملک ماست دوست داریم، هدف محبت انسانی، گرفتن و تصاحب کردن است و در این راستا از هیچ شیوه‌ای، حتی به کارگیری زور، فروگذار نمی‌شود. چنین محبتی لجوجانه و هدفش به زیر سلطه در آوردن دیگران است.

عشق و محبت انسانی به حقیقت و راستی نمیندیشد. حقیقت از دیدگاه آن امری است نسبی، زیرا هیچ چیز حتی حقیقت نباید میان آن و محبوب حائل شود. عشق انسانی خواهان طرف مقابل است و مصاحبت و دوستی او را می‌جوید، اما هرگز در پی خدمت کردن به او نیست برعکس حتی هنگامی که به نظر می‌آید در حال خدمت باشد همچنان طلبکار است. دو ویژگی که در واقع هر دو یک چیزند محبت انسانی را از محبت روحانی متمایز می‌سازند: محبت انسانی نمی‌تواند از هم پاشیدن دوستی‌ای را که ماهیت نادرست آن آشکار شده است تحمل نموده مشارکت واقعی را جایگزین آن سازد و دیگر آنکه در محبت انسانی فرد هرگز نمی‌تواند دشمن خود را یعنی کسی که مجدانه و با سرسختی تام در برابرش به مقاومت برخاسته دوست بدارد.

هر دو مورد از یک جا سرچشمه می‌گیرند و آن اینکه ماهیت محبت انسانی، میل و نیاز است؛ یعنی نیاز به جامعه انسانی. تا هنگامی که بتواند به نحوی این نیاز را برآورده سازد به هیچ وجه حاضر نیست از دوستی به وجود آمده دست بردارد حتی اگر این امر به قیمت حقیقت و یا محبت واقعی نسبت به دیگران تمام شود، اما به مجرد آنکه فرد بفهمد دیگر نمی‌تواند این نیاز را برآورده سازد، طرف مقابل دشمن او تلقی گشته دوستی بالکل قطع می‌شود و جای خود را به کینه‌توزی، تحقیر و تهمت و افترا می‌هد. سرآغاز محبت روحانی نیز درست همین جاست. به همین خاطر است که عشق آسمانی در تقابل با محبت واقعی و مسیحایی که هدفی جز خدمت ندارد، به نفرت و خصومت شخصی بدل می‌شود. در محبت انسانی، محبت خود به صورت هدف درمی‌آید. عشق از خود بت یا غایتی می‌سازد که باید همه چیز تحت‌الشعاع آن قرار گیرد. برای خود آرمانی می‌آفریند و جز خود چیزی را در دنیا ندیده و نمی‌ستاید و اما محبت الهی از مسیح نشأت می‌گیرد و هدف آن صرفاً خدمت به اوست. محبت الهی می‌داند که با دیگران ارتباطی مستقیم و بلاواسطه ندارد.

عیسای مسیح بین فرد محبت‌کننده و طرف محبت او قرار می‌گیرد. من به خودی خود از درک معنای واقعی محبت به دیگران عاجزم، زیرا از عشق و محبت تصویری کلی دارم که زاییده امیال انسانی من است. عشق و محبتی که در درونم نسبت به دیگران حس می‌کنم ممکن است در نظر مسیح نفرت و خودخواهی مودیانه‌ای بیش نباشد. محبت واقعی تنها آن چیزی است که مسیح در کلامش از آن سخن می‌گوید و بنابراین خود عیسای مسیح معنای محبت برادرانه را به من خواهد آموخت معنایی که با آنچه خود در این باره میندیشم بالکل متفاوت خواهد بود. به همین جهت محبت روحانی را تنها در کلام مسیح می‌توان جست. هرگاه مسیح از من بخواهد به واسطه محبت، به دوستی و مشارکت خود ادامه دهم چنین خواهم کرد و هرگاه نیز حقیقت او مرا وادارد به خاطر محبت، مشارکت و دوستی را برهم زخم در انجام این کار درنگ نخواهم کرد ولو آنکه محبت انسانی‌ام مرا از انجام آن برحذر دارد.

محبت روحانی از آنجا که در پی خدمت است و نه ارضای امیال، می‌تواند دشمن را نیز همچون برادر دوست بدارد. سرچشمه چنین محبتی نه در برادر است و نه در دشمن بلکه فقط در مسیح است و کلامش. محبت انسانی هیچگاه قادر به درک محبت روحانی نیست، زیرا محبت روحانی عیسی ورای آن قرار دارد. پدیده‌ای است بالکل متفاوت، عجیب و تازه که عشق و محبت زمینی را یارای درک آن نیست. از آنجایی که مسیح بین من و دیگران قرار دارد جرأت نمی‌کنم خواهان مشارکت مستقیم با خود آنان باشم. از آنجا که یگانه اسباب نجات من سخنان مسیح است تنها وسیله نجات سایرین نیز خود مسیح می‌باشد و این بدان معناست که به هیچ وجه نباید در صدد دیگری را تحت سلطه محبت خود درآورم. طرف محبت من باید خود به طور مستقل عمل نماید. باید او را همانطور که هست و به عنوان فردی که مسیح به خاطرش انسان شد، مرد و برخاست تا گناهانش را پاک کرده او را واجد حیات جاودان سازد دوست بدارم.

از آنجا که مسیح مدت‌ها پیش از آنکه من فرصت عمل داشته باشم به خاطر برادرم وارد عمل شده است، باید برادرم را آزاد بگذرام تا مال مسیح باشد. نگرشم به او صرفاً باید به گونه‌ای باشد که مورد نظر مسیح است. معنای این گفته

نیز که مشارکتمان با دیگران تنها باید از طریق مسیح باشد دقیقاً همین است. عشق و محبت انسانی تصویری را که خود می‌خواهد از طرف مقابل می‌سازد، میندیشد که او چگونه است و چگونه باید باشد و زندگی طرف مقابل را در چنگال خود می‌گیرد، اما محبت روحانی تصویر واقعی طرف مقابل را می‌بیند که عیسای مسیح بر او نقش زده است، تصویری که خود مسیح بدان شکل درآمد و می‌خواهد بر تمام ابنای بشر نیز حک نماید، بنابراین نشانه محبت روحانی این است که هر آنچه می‌کند و می‌گوید به واسطه مسیح است.

محبت روحانی در صدد نیست با اعمال نفوذ شخصی و مستقیم و یا با دخالت‌های بیجا در زندگی دیگران آنان را تحت تأثیر قرار دهد. چنین محبتی از شور و هیجانات پارسامنشانه انسانی لذت نمی‌برد، بلکه در عوض بر خوردش با طرف مقابل مبتنی بر کلام صریح خداست و حاضر است مدت‌های مدید او را با این کلام تنها بگذارد تا خود مسیح در او عمل کند. محبت روحانی به خطی که مسیح میان طرف مقابل و ما کشیده احترام می‌گذارد و تنها در مسیح که همه ما را به هم پیوند می‌دهد با او مشارکت کامل برقرار می‌نماید. محبت روحانی می‌داند که بهترین راه ایجاد ارتباط با دیگران، دعا به درگاه مسیح است و محبت به دیگران کاملاً در چهارچوب حقیقتی است که در مسیح نهفته است. به واسطه همین محبت است که یوحنا رسول می‌فرماید: «هیچ چیز بیش از این مرا خوشحال نمی‌سازد که بشنوم فرزندان من بر طبق حقیقت رفتار می‌کنند» (سوم یوحنا ۴).

محبت انسانی در امیال تاریک مهار نشده و مهار ناشدنی بسر می‌برد و حال آنکه محبت روحانی در درخشندگی خدمت که بر حقیقت مبتنی است سالک است. ثمره محبت انسانی بندگی، وابستگی و محدودیت است و حال آنکه محبت روحانی تحت کلام وسیله آزادی برادران می‌گردد. آنچه محبت انسانی به ارمغان می‌آورد گل‌هایی است گلخانه‌ای، اما ثمره محبت روحانی میوه‌هایی است که به واسطه اراده نیکوی خدا در طراوت و تازگی باران، طوفان و آفتاب پهن دشت خدا به بار می‌نشیند. دوام و قوام یکایک مشارکت‌های مسیحایی در گرو تمایز گذاردن به موقع میان آرمان انسانی و واقعیت الهی یعنی میان جامعه الهی و جامعه انسانی است.

مرگ و حیات جامعه مسیحی در گرو درک و فهم سریع همین واقعیت است. به بیان دیگر، زندگی مشارکتی تحت کلام تنها در صورتی از سلامت برخوردار خواهد بود که به یک نهضت یا نظام یا جامعه بدل نشود، بلکه بداند جزئی از کلیسای واحد، مقدس و راستین بدن مسیح است و فعالانه یا من غیرمستقیم در مشکلات، پیکارها و وعده‌ای کل کلیسا سهیم می‌باشد. هر گونه انتخاب و هر نوع جدایی که به تبع آن به وجود آید؛ یعنی جدایی‌هایی که از سر ضرورت، بی‌طرفانه و به واسطه کار مشترک، شرایط محیطی یا ارتباطات خانوادگی نباشد، بزرگترین تهدید برای جامعه مسیحی است. هر گاه در انتخاب عقلانی یا روحانی و قابلیت تأثیر گذاری آن تهی می‌سازد و مشارکت‌ها را به فرقه‌گرایی تبدیل می‌کند. کنار گذاشتن افراد ضعیف و کم‌اهمیت، کسانی که ظاهراً فایده‌ای به حال جامعه مسیحی ندارد، ممکن است در حقیقت به معنای کنار گذاشتن مسیح باشد، مسیح در وجود برادر بیچاره در را کوفته اجازه دخول می‌طلبد. به همین جهت در این مورد باید بسیار مواظب باشیم.

فرد ناآگاه ممکن است چنین تصور کند که این نوع اختلاط آرمان‌های انسانی یا حقایق روحانی بیشتر در آن جنبه‌هایی از حیات اجتماعی نمودار است که جنبه انسانی اساسی‌ترین عامل موجودیت آن نهادهای اجتماعی را تشکیل می‌دهد؛ یعنی جنبه‌هایی نظیر ازدواج، خانواده و دوستی که عامل روحانی، صرفاً پدیده‌ای است که به عوامل جسمانی و عقلانی افزوده می‌گردد. بر طبق این نظر، تنها در اینگونه جنبه‌های اجتماعی است که خطر اختلاط و اشتباه گرفتن این دو عامل (یعنی عامل روحانی جسمانی) وجود دارد، ولی در مشارکت‌های کاملاً روحانی چنین خطری ابداً در میان نیست، اما این ایده توهمی بیش نیست و تجربه درست خلاف این مطلب را نشان می‌دهد. نقایص و کاستی‌های ازدواج، خانواده یا دوستی به عنوان عناصر سازنده جامعه به وضوح نمایان است و در چنین روابطی، چنانچه در سلامتشان تردید نباشد به خوبی می‌دانیم چه هنگام عنصر انسانی خاتمه یافته و نقش عنصر روحانی مطرح می‌شود.

تفاوت میان مشارکت‌های جسمانی - عقلانی و مشارکت‌های روحانی در چنین روابطی به خوبی نمایان است. برعکس، در مشارکت یا جامعه بالکل روحانی است که مدام این خطر وجود دارد که عوامل انسانی نیز به درون راه یافته جنبه روحانی آن را مخدوش سازد. از اینرو روابط بالکل روحانی نه تنها خطرناک که بسیار ناهنجار و غیرعادی‌اند. هنگامی که جامعه روحانی از روابط جسمانی و خانوادگی یا مراودت‌های معمول تهی باشد؛ یعنی در آن از ارتباطات و

مراودت‌هایی که در طی زندگی روزمره لاجرم میان افراد به وجود می‌آید خبری نباشد، درست در همین هنگام است که باید مراقب بود. به همین جهت است که همانطور که تجربه نیز نشان داده، عامل انسانی دقیقاً در مواقعی به بهترین وجه مجال جولان می‌یابد که افرادی روحانی برای مدتی کوتاه با قصد مناجات به خلوتگاهی درمی‌آیند.

احتمالاً کمتر فرد مسیحی است که تجربه روح‌افزای مشارکت واقعی مسیحایی را که عطیه است از جانب خدا لااقل یک بار در زندگی خود لمس نکرده باشد، اما ارزش چنین تجربیاتی در دنیای کنونی ما ممکن است تنها اندکی از حد نان روزانه جامعه مسیحی بیشتر باشد. چنین تجربیاتی فی‌نفسه واجد قدر و اعتبار نیستند و صرف تحصیل آنها نیز نمی‌تواند انگیزه جمع شدن با دیگر مسیحیان قرار گیرد، زیرا آنچه ما مسیحیان را به یکدیگر پیوند می‌دهد نه تجربه برادری مسیحایی، بلکه ایمان محکم و راسخی است که به مفهوم این اخوت و برادری داریم. در ایمان به این واقعیت پی می‌بریم که خدا عمل کرده و اکنون نیز می‌خواهد در همگی‌مان عمل نماید. این واقعیت را به عنوان بزرگترین عطیه خدا می‌پذیریم و این امر سبب شور و شغف‌مان می‌شود، اما همین نکته همچنین باعث می‌شود که از تمامی چنین تجربیاتی، هنگامی که گاه مورد نظر خدا نیست، پرهیز نماییم، زیرا آنچه ما را به هم پیوند می‌دهد ایمان است نه تجربه.

کتاب مقدس در وصف زندگی مشارکتی تحت کلام چنین می‌گوید: «هان چه خوش و چه دلپسند است که برادران به یکدلی با هم ساکن شوند»، اما اکنون قادریم عبارت «به یکدلی» را به درستی تفسیر کرده بگوییم: «که برادران در مسیح با هم ساکن شوند»، زیرا پشتوانه اتحاد و یکدلی ما تنها مسیح است. «او آرامش ماست.» فقط و فقط از طریق اوست که با یکدیگر ارتباط می‌یابیم، در وجود هم شادی می‌کنیم و با یکدیگر مشارکت برقرار می‌نماییم.

فصل دوم: گذراندن روز با دیگران

حمد و ثنای صبحگاهی
و راز و نیاز شامگاهی مان
به درگاه توست ای خدا
جلال و عظمتت را خاضعانه می ستاییم
تا به ابد، تا به ابد

آغاز روز

«بگذارید کلام مسیح به دولت‌مندی در شما ساکن شود» (کولسیان ۳: ۱۶). روز عهد عتیق شامگاهان آغاز و با غروب خورشید روز بعد خاتمه می‌یابد چرا که زمان، زمان انتظار است. روز کلیسای عهد جدید بامدادان آغاز و با دمیدن نخستین طلیعه فجر روز بعد خاتمه می‌یابد چرا که زمان، زمان به انجام رسیدن وعده‌ها و زمان رستخیز خداوندان است. مسیح شب هنگام تولد یافت و نوری شد در تاریکی. به هنگام رنج و مرگ بر صلیب، نیمه روز به شب بدل شد، اما سپیده دم یکشنبه قیام، مسیح پیروزمندانه از قبر برخاست.

کلیسای دوران اصلاحات دینی چنین می‌سرود:
پیش از آنکه طلیعه فجر پهنه آسمان را در نوردد
بنگر که منجی‌ام عیسی برمی‌خیزد
گناه و شب را از ما می‌زداید
خوشی و حیات و نور را به ارمغان می‌آورد، هلولیا

مسیح «آفتاب عدالت» است که بر مؤمنین مشتاق طلوع می‌کند (ملاکی ۴: ۲) و آنانی که او را دوست می‌دارند «مثل آفتاب باشند وقتی که در قوتش طلوع می‌کند» (داوران ۵: ۳۱). نخستین ساعات بامداد متعلق به کلیسای مسیح قیام کرده است چرا که دمیدن روشنایی یادآور صبحی است که در آن پوزه مرگ و گناه به خاک مالیده شد و آدمیان از زندگی تازه و نجات بهره‌مند گردیدند و اما میانی که اکنون از ترس و هیبت شب رسته‌ایم از شور شمع عظیمی که هر صبحگاه به هنگام دمیدن فجر در رگهای نیاکانمان و مسیحیان اولیه می‌دوید چه می‌دانیم؟ ما نیز اگر ذره‌ای به حمد و ثنایی که در آغاز روز سزاوار خدای سه‌گانه است پی ببریم، خدای پدر و خالق آسمان و زمین که در ظلمت شب از ما محافظت نموده و به ما روزی نو بخشیده است، خدای پسر و نجات‌دهنده که به خاطر ما بر مرگ و جهنم غلبه کرد و به عنوان فاتح در قلوبمان جای دارد و خدای روح‌القدس که صبحگاهان قلوبمان را به طلیعه رخشان کلام خدا منور می‌سازد، جمیع ظلمات و گناهان را می‌زداید و به ما شیوه راز و نیاز می‌آموزد اگر به واقعیات پی ببریم در آن صورت ما نیز گوشه‌ای از آن شور و شعفی را که با سپری شدن شب و فرا رسیدن روزی نو در می‌رسد حس خواهیم کرد هنگامی که صبحگاهان برادران به یکدلی و به قصد پرستش، دعا و شنیدن کلام با یکدیگر جمع می‌شوند. صبحگاهان نه متعلق به فرد که از آن کلیسای خدای سه‌گانه، خانواده مسیحایی و جمیع برادران است. در خصوص فرا خواندن ایمانداران به عبادت جمعی در آغاز روز، از دیرباز سرودهای بسیاری سراییده‌اند. برادران بوهمی^۱ نیز در ابتدای روز چنین می‌سرایند:

کنون روز، شب ظلمانی را رانده است
برخیزید مسیحیان و خداوند خدای را ثنا دهید
طلیعه صبح دگر بار شکفته است
ای برادران بیا بید خدای را سپاس گوئیم
که فیض و رحمتش اینچنین
ما را در پناه خود داشت آن دم که خفته بودیم

خود را تقویت می‌کنیم ای خدا
تا گفتار و کردار دلمان
همواره تحت اراده
و منظور نظر تو باشد

زندگی جمعی تحت کلام با عبادت جمعی در ابتدای روز آغاز می‌شود. اعضای خانواده مسیحی برای پرستش و شکرگزاری، خواندن کلام و دعا گرد هم می‌آیند و بدین ترتیب سکوت سنگین صبح با دعا و سرودهای پرستشی شکسته می‌شود. مفهوم کلام خدا و سرودهای روحانی به دنبال سکوت شب و آغاز روز دیگر، بهتر درک می‌شود. از این گذشته کتاب مقدس نیز به ما می‌گوید که نخستین تفکر و اولین کلام روز باید از آن خدا باشد: «ای خداوند صبحگاهان آواز مرا خواهی شنید، بامدادان دعای خود را نزد تو آراسته می‌کنم و انتظار می‌کشم» (مزمور ۵: ۳). «بامدادان دعای من در پیش تو می‌آید» (مزمور ۸۸: ۱۳). «دل من مستحکم است خدایا، دل من مستحکم است. سرود خواهم خواند و ترنم خواهم نمود. ای جلال من بیدار شو، ای بربط و عود بیدار شو. صبحگاهان من بیدار خواهم شد» (مزمور ۵۷: ۷ و ۸). فرد ایماندار در آغاز روز تشنه و مشتاق خداست: «برطلوع فجر سبقت جسته استغاثه کردم و کلام تو را انتظار کشیدم» (مزمور ۱۱۹: ۱۴۷). «ای خدا تو خدای من هستی، در سحر تو را خواهیم طلبید. جان من تشنه توست و جسد مشتاق تو. در زمین خشک تشنه بی‌آب» (مزمور ۶۳: ۱). در کتاب حکمت سلیمان آمده است که «نباید بگذاریم خورشید تو را حمد گوید و در آغاز روز در پیشگاه تو دعا خواند» (مزمور ۱۶: ۲۸).

کتاب Ecclesiasticus که از کتب آپوکریفاست در مورد پژوهنده کتاب مقدس می‌گوید که «او سحرگهان قلب خود را نزد خداوندی که خالق اوست تازه می‌سازد و به درگاه خدای عظیم دعا می‌کند» (۵: ۳۹)، نیز آمده است که آغاز روز به ویژه هنگام یاری و اعانت خداوند است چنانکه فی‌المثل در مورد شهر خدا گفته شده است که «خدا او را اعانت خواهد کرد در طلوع صبح» (مزمور ۴۶: ۵) و رحمت‌های خدا «هر روز صبح تازه می‌شود» (مراثی ارمیا ۳: ۲۳). مسیحیان نباید آغاز روز را در اندیشه نگرانی‌های کار روز تباه کنند. چرا که در آستانه روز جدید، خداوندی که آن روز را آفریده ایستاده است. جمیع ظلمات و نگرانی‌های مربوط به توهمات شب در برابر نور درخشان عیسی مسیح و کلام بیدارکننده او محو خواهند گشت. تمام نگرانی‌ها، ناخالصی‌ها و اضطراب‌ها در برابر او می‌گریزند. پس بیاید در آغاز روز تمام نگرانی‌ها، ناخالصی‌ها و اضطراب‌ها در برابر او می‌گریزند. پس بیاید در آغاز روز تمام نگرانی‌ها و حرف‌های بیهوده را کنار بگذاریم و در عوض نخستین تفکر و کلامان از آن اویی باشد که تمام هستی‌مان از اوست. «ای تو که خوابیده‌ای، بیدار شده از مردگان برخیز تا مسیح بر تو درخشد» (افسیسیان ۵: ۱۴).

کلام خدا به کرات این نکته را یادآور می‌شود که مردان خدا همگی صبح زود برمی‌خاستند تا به ملاقات خدا رفته فرامینش را لیبک گویند، چنانکه در مورد ابراهیم، یعقوب، موسی و یوشع می‌بینیم (به پیدایش ۱۹: ۲۷ و ۲۲: ۳، خروج ۸: ۱۶، ۹: ۱۳ و ۲۴: ۴، یوشع ۳: ۱ و ۶: ۱۲ و... رجوع شود). انجیل که در آن هیچ سخنی بیهوده نیست در مورد خود عیسی می‌گوید: «بامدادان قبل از صبح برخاسته بیرون رفت و به ویرانه‌ای رسیده در آنجا به دعا مشغول شد» (مرقس ۱: ۳۵). برخی صبح زود برمی‌خیزند، زیرا نگران و مضطرب هستند. کتاب مقدس این نوع سحرخیزی را بیهوده می‌داند: «بی‌فایده است که شما صبح زود برمی‌خیزید... تا نان مشقت را بخورید» (مزمور ۱۲۷: ۲)، اما سحرخیزی از سر عشق و الفت به خدا امری است ضروری و مردان کتاب مقدس جملگی چنین می‌کردند.

عبادت جمعی صبحگاهی باید شامل خواندن کتاب مقدس، سرود و دعا باشد. هر مشارکتی شیوه عبادتی خاص خود را می‌طلبد، چنانکه برای مثال عبادت خانوادگی با عبادت ویژه خادمین فرق دارد و به هیچ وجه درست نیست شیوه عبادتی گروهی خاص را بر گروهی دیگر تحمیل کرد. یک جمع الهیدان به هیچ وجه نمی‌تواند به عبادتی خانوادگی که در آن مخاطبین اطفال اند قانع باشد. مع‌الوصف هر عبادت جمعی باید شامل کلام خدا، سرودهای کلیسایی و دعای دسته‌جمعی باشد. در خصوص هر یک از این عناصر عبادت جمعی به تفصیل سخن خواهیم راند.

راز مزامیر

عهد جدید بر «با یکدیگر به مزامیر گفتگو کردن» (افسیسیان ۵: ۱۹) و «یکدیگر را به مزامیر تعلیم و نصیحت کردن» (کولسیان ۳: ۱۶) تأکید خاصی دارد. خواندن مزامیر در جمع از دیرباز در کلیسا اهمیت و جایگاه ویژه‌ای داشته است

و هنوز هم بسیاری از کلیساها جلسات عبادتی خود را با قرائت قسمتی از مزمور آغاز می‌کنند. البته این سنت آن کارایی سابق را تا اندازه زیادی از دست داده است و لذا لازم است بار دیگر به اهمیت مزامیر به عنوان دعا پی برده شود. مزامیر در کتاب مقدس از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند، زیرا هم کلام خدا هستند و هم جز در مواردی استثنایی، دعای انسان، اما چگونه ممکن است کلام خدا در عین حال دعا به درگاه خدا هم باشد؟

به همراه این سؤال نکته دیگری نیز مطرح می‌شود که هر که بخواهد از مزامیر به عنوان دعا استفاده کند به طور قطع متوجه آن خواهد شد. شخص ابتدا در صدد برمی‌آید مزامیر را پیش خود طوری تکرار کند گویی دعای شخص خود اوست، اما به زودی متوجه می‌شود که قسمت‌هایی هست که نمی‌تواند آنها را به حساب دعای خودش بگذارد. نظیر مزامیری که در آن سراینده از مظلومیت و بی‌گناهی خود می‌گوید، مزامیر توأم با نفرین و احساس تلخ و نیز تا حدودی مزامیر مربوط به رنج و الم. با این حال این مزامیر نیز کلام خدایند و ایماندار مسیحی نمی‌تواند صرفاً آنها را مزامیری منسوخ که نمایانگر «مراحل اولیه مذهب» اند تلقی کرده از کنارشان بگذرد. ممکن است شخص قصد خرده‌گیری از متون کتاب مقدس نداشته باشد، ولی احساس کند که نمی‌تواند این کلمات را به عنوان دعای شخصی خود تکرار کند. شخص می‌تواند این کلمات را به عنوان دعای شخصی دیگر بخواند و بشنود و احتمالاً از شنیدنشان رنجیده خاطر شود، اما نمی‌تواند آنها را شخصا در دعاهایش تکرار کند و البته نمی‌تواند هم از کتاب مقدس جدایشان بداند.

عملی‌ترین راه این است که بگوییم هر که دچار چنین حالتی شود بهتر است نخست به همان مزامیری پردازد که می‌تواند بفهمد و تکرار کند و فعلاً با مزامیر مشکل و غیرقابل فهم کاری نداشته باشد و به همان مزامیر ساده و قابل فهم اکتفا کند، ولی واقعیت آن است که راز مزامیر درست در قالب همین مشکل به تدریج آشکار می‌شود. مزموری که ما را به تعلل وامی‌دارد، به وحشت میندازد و نمی‌توانیم به عنوان دعای شخصی خود بپذیریم نشان‌دهنده آن است که دعاکننده در اینجا نه ما، بلکه شخص دیگری است. شخصی که در اینجا اظهار مظلومیت و بی‌گناهی می‌کند، خواهان داوری خداست و دچار درد و رنج بی‌پایانی گردیده است کسی نیست جز خود عیسی مسیح. اوست که دعا می‌کند نه تنها در فلان مزمور بخصوص، بلکه در سراسر مزامیر.

عهد جدید و کلیسای مسیح همواره بر نکته فوق صحنه گذارده آن را بیان داشته‌اند. جنبه انسانی عیسی مسیح که بر جمیع آلام، محنت‌ها و درد و رنج‌ها واقف و آشناست و در عین حال کاملاً بی‌گناه و عادل بود، از طریق کلیسایش در مزامیر دعا می‌کند. مزامیر، کتاب دعای عیسی مسیح به معنای دقیق کلمه است. این مزامیر دعای او بود و اکنون نیز (از طریق کلیسا) دعای جاودانه او گردیده است. حال آیا فهمیدیم چرا مزامیر در عین حال هم دعا به درگاه خداست و هم کلام خود خدا؟ دلیلش دقیقاً این است که در قالب این مزامیر با خود مسیح که در حال دعاست مواجه می‌شویم. عیسی مسیح از طریق مزامیری که ایماندارانش می‌خوانند به درگاه خدا دعا می‌کند.

البته این بدان معنا نیست که ایمانداران نمی‌توانند به طور مستقل به حضور خدا دعا کنند، هر فرد به طور جداگانه نیز دعا می‌کند، اما دعایی که در اینجا انجام می‌شود دعایی است که عیسی مسیح در ما به حضور خدا می‌آورد و این دعا نه به نام ما که در نام عیسی مسیح انجام می‌شود. دعای فرد در اینجا نه ملهم از نیازهای طبیعی قلب خود که برخاسته از کالبد انسانی است که مسیح پوشید، دعای فرد در اینجا بر اساس دعای جنبه انسانی عیسی مسیح است. خدا این دعا را به طور قطع شنیده اجابت می‌کند، زیرا خود چنین وعده داده است. از آنجایی که مسیح دعای مزامیر را همراه مؤمنین و فرد ایماندار به حضور تخت آسمانی خدا بلند می‌کند و یا بهتر بگوییم از آنجایی که کسانی که دعای مزامیر را بجا می‌آورند با دعای عیسی مسیح همصدا می‌شوند، خدا دعایشان را می‌شنود، زیرا مسیح میانجی و شفاعت کننده ایشان شده است.

مزامیر دعایی است که مسیح به نیابت از کلیسایش به حضور خدا می‌آورد. اکنون که مسیح نزد پدر است، کالبد انسانی جدید مسیح یعنی بدن مسیح بر زمین (کلیسا) این دعا را تا انقضای عالم ادامه خواهد داد. این دعا نه متعلق به یک عضو بخصوص، بلکه از آن کل بدن مسیح است. تنها از طریق کل بدن مسیح است که به حقیقت نهفته در کل مزامیر پی برده می‌شود، حقیقتی که فرد هیچگاه به تنهایی قادر به ادراک آن نخواهد بود. به همین خاطر است که دعای مزامیر به گونه‌ای عجیب دعای مشارکت‌های جمعی نیز هست، زیرا حتی اگر آیه یا مزموری خاص دعای یک

نفر بخصوص نباشد، دعای عضوی دیگر از جمع مشارکتی است و از اینرو قطعا دعا انسانیت عیسای مسیح و «بدن» او بر زمین است. از طریق مزامیر، دعا کردن به شیوه مسیح را می‌آموزیم و بنابراین مزامیر مکتب عظیم دعاست. در این مکتب نخست معنای دعا را می‌آموزیم. می‌فهمیم که دعا باید مطابق کلام خدا و براساس وعده‌ها باشد. اساس و شالوده دعای مسیحی، کلام مکشوف شده خداست، دعا را با احساسات مبهم و خودخواهانه کاری نیست. دعای ما مبتنی بر دعای جنبه حقیقتا انسانی عیسای مسیح است. معنای این گفته کتاب مقدس نیز که روح‌القدس در ما و به جای ما دعا می‌کند همین است؛ یعنی مسیح به جای ما دعا می‌کند و تنها در نام عیسای مسیح است که می‌توانیم مستقیما با خدا ارتباط برقرار نماییم.

دوم، از دعای مزامیر آنچه را که باید در دعا بگوییم می‌آموزیم. درست است که محدوده دعاهای مزامیر بسی فراتر از تجربیات فردی روزمره ماست، ولی فرد ایماندار در ایمان تمام دعاهای مسیح را تکرار می‌کند؛ یعنی دعای او را که یگانه انسان حقیقی بود و تنها کسی است که در جمیع تجربیات ذکر شده در این دعاها سهیم است و اما آیا می‌توانیم مزامیر توأم با لعنت و نفرین را نیز در دعا بیاوریم؟ پاسخ این است که به عنوان افرادی گناهکار که می‌خواهیم در دعایی انتقام‌جویانه افکار پلید خود را مطرح کنیم، نباید به خود جرأت انجام چنین کاری را بدهیم، اما به عنوان افرادی که مسیح در ماست، مسیحی که تمام خشم و انتقام خدا را بر خود گرفت و به جای ما با انتقام خدا رویاروی گردید و تنها از این طریق یعنی با مورد خشم و غضب خدا واقع شدن توانست دشمنانش را ببخشد، مسیحی که خود رنج کشید تا دشمنانش رستگار شوند، ما نیز به عنوان اعضای بدن این مسیح می‌توانیم این مزامیر را در دعا بیاوریم؛ یعنی دعایی را که از طریق عیسای مسیح و برخاسته از قلب اوست.

و اما آیا می‌توانیم همصدا با سراینده مزامیر، خود را افرادی بی‌گناه، پارسا و عادل بخوانیم؟ باز پاسخ آن است که به خودی خود چنین جرأتی نداریم و نمی‌توانیم در دعایی که خاستگاه آن دل فاسد ماست ادعای نیکویی کنیم، اما می‌توانیم و باید از طریق قلب عیسای مسیح که پاک و بی‌گناه بود و به واسطه بی‌گناهی و عدالت او که ما نیز در ایمان از آن بهره داریم، چنین دعایی کنیم. به عنوان افرادی که «خون و عدالت مسیح»، «زیبایی و جامعه جلال ما» شده است می‌توانیم و باید دعای بی‌گناهی سراینده مزامیر را به عنوان دعایی که مسیح به جای ما انجام می‌دهد و عطیه‌ای است به ما، به حضور خدا آوریم. بنابراین مزامیر نیز به واسطه عیسای مسیح به ما تعلق دارند و اما آن دسته از مزامیری را که حاکی از رنج و محنتی است و صف‌ناپذیر به چه صورت باید دعا کرد؟

رنج و عذابی که هیچگاه حتی گوشه کوچکی از آن را حس نکرده‌ایم و از درک مفهوم آن عاجزیم. این مزامیر رنج و عذاب را نیز می‌توانیم و باید در دعا به حضور خدا آوریم، نه بدین منظور که آنچه را هیچگاه در قلوب خود تجربه نکرده‌ایم در درونمان به وجود آوریم و نه برای آنکه این محنت‌ها را مرثیه خود سازیم، بلکه به این سبب که جنبه انسان عیسای مسیح رنجور شد، درد کشید، خوار و پست شد و طعم موت را چشید، به این سبب که با رنج و مرگ او، هر آنچه از جسم است نیز رنج کشید و مرد. آنچه ما را مجاز به تکرار این دعاها می‌سازد واقعه‌ای است که بر صلیب مسیح برای ما اتفاق افتاد؛ یعنی انسانیت کهنه‌مان که با مسیح مصلوب شد و واقعه‌ای که پس از تعمیدمان هر روزه رخ می‌دهد و باید رخ دهد؛ یعنی مرگ جسمانیتمان. این مزامیر از طریق واقعه صلیب مسیح به عنوان دعاهای برخاسته از قلب مسیح به «بدن» او بر زمین (کلیسا) عطا گردیده است. در این مورد بیش از این مجال قلمفرسایی نیست چه مراد در اینجا صرفا آن است که از حدود و ژرفای مزامیر به عنوان دعای مسیح، شمه‌ای بدست داده باشیم. مادام که بر روی زمین زندگی می‌کنیم تنها به تدریج قادر به درک ابعاد این دعا خواهیم بود.

سوم، از مزامیر می‌آموزیم که دعا نوعی مشارکت است. در قالب مزامیر کل بدن مسیح به دعا می‌پردازد و بدین ترتیب فرد درمی‌یابد که دعای شخص او تنها جزو کوچکی از دعای این کلیت یعنی کلیساست. فرد در می‌یابد که باید دعای بدن مسیح را به حضور خدا آورد، زیرا بدین ترتیب خواهد توانست از محدوده مسایل شخصی خود بسی فراتر رفته فارغ از منیت خود دعا کند. در جامعه دوران عهد عتیق احتمالا بسیاری از مزامیر را در جمع و مشترکا می‌سرودند. آنچه در اصطلاح «توازن اجزا» مزامیر خوانده می‌شود؛ یعنی این حالت که مفهومی واحد در قسمت دوم آیه در قالب کلمات مختلف تکرار می‌شود، تنها یک نوع ادبی نیست، بلکه از لحاظ کلیسایی و الهیاتی نیز حائز اهمیت است. جا دارد قدری در این باره نیک بیندیشیم. مزمور ۵ در این مورد نمونه خوبی است: در سراسر این مزمور دو صدا در کنار هم قرار داشته موضوع واحدی را به حضور خداوند می‌آورند. آیا این نشانگر آن نیست که دعا هیچگاه به

طور منفرد انجام نمی‌شود؟ در دعا همیشه باید شخص دومی هم حضور داشته باشد، شخص دیگری که عضوی از بدن مسیح و سهیم در مشارکت است، شخص دیگری که در واقع کسی جز خود عیسای مسیح نیست که با فرد ایماندار دعا می‌کند تا دعای او دعای واقعی باشد.

آیا این نوع تکرار یک مفهوم واحد که برای مثال در مزمور ۱۱۹ به گونه‌ای است که گویی هیچگاه تمامی ندارد، نمایانگر آن نیست که تک تک کلمات دعا باید تا اعماق قلب شخص راه یابد و این مهم تنها با تکرار مداوم میسر می‌شود؟ آیا این امر نشان‌دهنده آن نیست که دعا صرفاً ابراز نیاز یا شور و شغف‌های فردی برخاسته از قلب انسانی نیست، بلکه درک و پذیرش مداوم اراده خدا در عیسای مسیح است؟ اوتینگر^۲ در شرحی که پیرامون مزامیر دارد کل مزامیر را در راستای هفت نکته مطرح شده در «دعای ربانی» بررسی نموده و بدین ترتیب حقیقت مهمی را در این خصوص آشکار ساخته است. وی نشان می‌دهد که موضوع کل مزامیر دقیقاً همان هفت موردی است که خلاصه‌وار در دعای ربانی آمده است. حاصل تمامی دعا‌های ما همانا دعای عیسی است، تنها همین دعا با وعده اجابت همراه است و دعای ما مسیحیان را از تکرارهای بیهوده دیگران متمایز می‌سازد. هر چه بیشتر به عمق معنای نهفته در مزامیر پی ببریم و آنها را در دعای خود بکار ببریم، به همان نسبت دعایمان ساده و غنی‌تر خواهد شد.

خواندن کتاب مقدس

پس از دعای مزامیر و خواندن سرودی روحانی باید به خواندن کتاب مقدس پرداخت. «خود را به قرائت بسپار» (اول تیموتاؤوس ۴: ۱۲). در این خصوص نیز پیش از فراگیری نحوه صحیح مطالعه کلام در جمع باید بر تصورات نادرستی بی‌شماری که در این مورد وجود دارد فائق آییم. تقریباً همگی از هنگام طفولیت بر این پندار بوده‌ایم که خواندن کلام تنها برای آن است که بفهمیم پیغام خدا برای روزی که در پیش داریم چیست و به همین خاطر اکثراً خواندن کتاب مقدس را به قرائت گزیده‌ای از چند آیه کوتاه و مختصر که بناست در طی روز هدایتگر افکارمان باشد محدود می‌سازیم. البته در اینکه کتبی نظیر آنچه برادران مراویان^۳ منتشر ساخته‌اند و حاوی بخش‌هایی از کتاب مقدس برای استفاده روزانه است و واقعا باعث برکت خوانندگان بوده تردید نیست. این شیوه به ویژه در دورانی که کلیسا در حال نبرد با مشکلات گوناگون بوده بسیار مفید واقع شده است، اما در این مورد نیز تردید نیست که چند آیه کوتاه و مختصر به هیچ وجه نمی‌تواند و نباید جای خواندن کل کتاب مقدس را بگیرد، زیرا آیه‌ای را که مختص همین امروز است به رغم برکاتی که به همراه دارد نمی‌توان با کتاب مقدسی که تا پایان دنیا محکم و پابرجاست، یکی دانست.

کتاب مقدس چیزی بیش از کلماتی نغز و هدایتگر است و از به اصطلاح «نوری برای امروز» نیز مفهوم آن بسی فراتر است: کتاب مقدس کلام مکشوف شده خدا برای جمیع انبیای بشر در تمام ادوار است. این کتاب مجموعه‌ای از یک سلسله قسمت‌های مجزا نیست، بلکه کلیتی است واحد و به همین شکل نیز باید استفاده شود. کتاب مقدس به عنوان کلیتی واحد، کلام مکشوف شده خداست و از اینرو تنها در پرتو ارتباط درونی آن، ارتباط عهد عتیق و عهد جدید، وعده و انجام وعده، قربانی و شریعت، شریعت و انجیل، صلیب و قیام، ایمان و اطاعت، داشتن برخی چیزها و امید به داشتن چیزهای دیگر است که شهادت این کتاب در مورد خداوندی عیسای مسیح به طور کامل آشکار می‌گردد. به همین خاطر است که در عبادت و پرستش دسته‌جمعی علاوه بر دعای مزامیر باید قسمت زیادی از عهد عتیق و عهد جدید نیز خوانده شود.

یک خانواده مسیحی در مشارکت‌های عبادتی صبح و عصر خود باید حداقل یک فصل از عهد عتیق و نیمی از یک فصل عهد جدید را بخواند یا بدان گوش فرا دهد. البته در عمل بسیاری بار نخست حتی این مقدار اندک را نیز فوق طاقت خود یافته ابراز خستگی می‌کنند. می‌گویند درک و فراگیری این همه مطالب و تبادرات ذهنی که به همراه دارند امری است ناممکن و حتی چنین استدلال می‌کنند که خواندن کتاب مقدس بیشتر از آن حدی که شخص قادر به درک و هضم آن است، در حقیقت بی‌احترامی به کلام خداست. ایراداتی از این قبیل باعث می‌شود مجدداً به همان خواندن چند آیه اکتفا کنیم، اما واقعیت آن است که در پس این استدلال، اشتباهی بزرگ نهفته است. اگر درک حتی یک فصل از عهد عتیق برای ما که خود را مسیحیانی بالغ می‌دانیم مشکل است جای بسی سرافکنندگی است. چنین وضعی چه حقیقتی را در مورد اطلاعات کتاب مقدسی و نیز مطالعاتی که قبلاً از کتاب مقدس داشته‌ایم نمایان می‌سازد؟

^۲ Oetinger

^۳ Moravian Brethern

اگر با محتوای آنچه تا به حال خوانده‌ایم آشنا باشیم نباید درک و فهم یک فصل برایمان دشوار باشد به ویژه اگر از خوانندگان دائم کتاب مقدس نیز باشیم. با این وجود البته باید پذیرفت که شناختن کتاب مقدس هنوز بسیار سطحی و محدود است، اما آیا نه این است که با پی بردن به کوتاهی و کم اطلاعیمان در زمینه کلام خدا جز تلاشی مجددانه و توأم با ایمان در باز جستن آنچه از آن غفلت ورزیده‌ایم نباید انجام داد؟ و آیا نه این است که در این مهم این خادمانند که باید اول از همه پیشقدم شوند؟ نگوید هدف از عبادت جمعی بس ژرف‌تر از صرف آموختن محتوای کتاب مقدس است و هدف دانستن این امر کاری کفرآمیز است، زیرا خواندن کتاب مقدس با پرستش و عبادت فرق دارد و باید جداگانه انجام شود. در پس این استدلال تعبیری نادرست از مفهوم عبادت نهفته است. هر کس موظف است کلام خدا را به شیوه خاص خود و مطابق درک و فهمش بشنود. یک کودک خردسال کتاب مقدس را نخستین بار در جمع عبادت خانوادگی می‌شنود و می‌آموزد و فرد مسیحی بالغ نیز همان کلام را با تکرار بهتر می‌آموزد و هیچگاه از آموختن محتوای آن بی‌نیاز نیست.

هم مسیحیان نوپا و هم ایمانداران قدیمی شکوه دارند که خواندن کتاب مقدس برایشان اغلب بیش از حد طولانی و خسته‌کننده است و اکثراً آنچه را که می‌خوانند نمی‌فهمند. در پاسخ باید گفت که برای مسیحی بالغ هر بار خواندن کتاب مقدس «بیش از حد طولانی» است، حتی کوتاهترین قسمت‌ها. منظور چیست؟ منظور این است که کتاب مقدس کلیتی است واحد و هر واژه و جمله آنچنان ارتباط گسترده‌ای با این کلیت دارد که به هنگام گوش فرا دادن به جزئیات محال است همیشه بتوان این کلیت را مد نظر داشت. پس می‌بینیم که کل کتاب مقدس و بنابراین تک تک قسمت‌های آن نیز بسی فراتر از درک و فهم ماست. خوب است این نکته را هر روزه مد نظر داشته باشیم، زیرا باز به خود عیسای مسیح اشاره دارد که «در وی تمامی خزائن حکمت و علم مخفی است» (کولسیان ۲: ۳). از اینرو شاید بهتر باشد بگوییم که هر بار خواندن کتاب مقدس لزوماً قدری «بیش از حد طولانی» است و این از آن جهت است که کتاب مقدس نه سلسله گفتاری نغز و پندآموز، بلکه کلام مکشوف شده خدا در مسیح است.

از آنجا که کتاب مقدس به صورت یک مجموعه یا کلیت زنده است برای خواندن آن در مشارکت‌های خانوادگی باید شیوه «خواندن متوالی» را در پیش گرفت. کتب تاریخی، انبیا، اناجیل، رسالات و مکاشفه را هر یک باید در چهارچوب خاص خود به عنوان کلام خدا خواند و شنید. این کتب، شنوندگان حاضر در جلسه عبادتی را به دنیای مکاشفه شگفت‌انگیز قوم اسرائیل می‌برند، قومی با انبیا، داوران، پادشاهان و کاهنانش، با جنگها، جشن‌ها، قربانی‌ها و مصیبت‌هایش. مشارکت ایمانداران (به هنگام خواندن اناجیل) با واقعه میلاد مسیح، تعمید، معجزات و تعالیم، رنج و آلام، مرگ و بالاخره قیام عیسای مسیح گره می‌خورد. ایمانداران حاضر در جلسه پرستشی در تک تک وقایعی که بر این زمین به خاطر نجات دنیا رخ داد سهیم می‌شوند و از این طریق نجات را در عیسای مسیح نصیب خود می‌سازند. خواندن متوالی کتب کتاب مقدس باعث می‌شود فرد فرد کسانی که واقعا می‌خواهند کلام خدا را بشنوند و ادا کنند خود را در وضعیت بی‌بندگی که طی آن خدا یک بار و برای همیشه برای نجات بشر وارد عمل شد. بدین ترتیب خود به صورت بخشی از واقعه‌ای درمی‌آییم که برای نجاتمان رخ داد. خود را در جای جای وقایع کتاب مقدس می‌بینیم: ما نیز از دریای سرخ عبور می‌کنیم، از بیابان می‌گذریم و اردن را پشت سر گذارده وارد سرزمین موعود می‌شویم. همراه با قوم اسرائیل دچار شک و بی‌ایمانی می‌شویم و پس از مجازات و توبه، دیگر بار یاری خدا و ایمان و توکل به او را تجربه می‌کنیم و اینها همگی نه خواب و خیال که واقعیت مقدس و روحانی است. از زندگی و هستی فعلی خود جدا شده در مرکز تاریخ مقدس خدا بر زمین قرار می‌گیریم، زیرا در آنجا بود که خدا در ما عمل کرد و هنوز نیز در همانجاست که در ما عمل می‌کند و با داوری و فیض خود نیازهایمان را مرتفع و گناهانمان را می‌بخشاید.

موضوع این نیست که خدا تنها نظاره‌گر و شریک زندگی کنونی ماست، هر چند درک این موضوع نیز خود بسیار مهم است، بلکه آنچه به ویژه اهمیت دارد این است که ما در آن کاری که خدا در واقعه مقدس تاریخ زندگانی مسیح بر زمین انجام داده است، ناظر و سهیم هستیم. خدا نیز دقیقاً به این خاطر امروزه با ماست، زیرا ما نیز در آنجا هستیم. جریان درست برعکس می‌شود، بدین ترتیب که یاری و حضور خدا در زندگی ما نیست که باید اثبات شود، بلکه یاری و حضور خدا در زندگی عیسای مسیح برای ما به اثبات رسیده است. در واقع بسیار مهم‌تر است بدانیم خدا برای قوم اسرائیل و پسرش عیسای مسیح چه کرد تا اینکه برای امروز ما چه برنامه‌ای دارد. این واقعیت که عیسای مسیح مرد بسیار مهم‌تر است از این واقعیت که من خواهم مرد و این واقعیت که عیسای مسیح از مردگان برخاست یگانه‌منای امید من است به اینکه من در روز قیامت برخوام خاست. نجات ما «خارج از ما» است. نجات خود را نباید در وقایع

زندگی خود، بلکه در ماجرای زندگی عیسی مسیح بجوئیم. خدا تنها با کسانی است که اجازه دهند وجودشان در وجود عیسی مسیح یافت شود و در تجسم، صلیب و قیام او دیده شوند تنها چنین کسانی با خدا راه می‌روند و خدا نیز با آنهاست. خواندن کتاب مقدس در پرتو این واقعیت هر روزه پرمفهوم‌تر و پربارتر خواهد شد. دیگر آنچه زندگی، مشکلات و گناهان خود می‌خوانیم تمام واقعیت نیست، زیرا زندگی، نیاز، گناه و نجاتمان در کتاب مقدس قرار دارد. از آنجا که خواست خدا این بود که در آنجا به خاطر ما وارد عمل شود، نجات ما نیز تنها در آنجا محقق خواهد شد. تنها در چهارچوب کتاب مقدس است که ماجرای زندگی خود را خواهیم فهمید، زیرا خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب، خدا و پدر عیسی مسیح و پدر ما نیز هست.

کتاب مقدس را باید بازنشاسیم، همانطور که اصلاح‌طلبان دینی^۴ و پدرانمان آن را بازشناختند و در این مهم نباید از صرف وقت و کوشش پروا کنیم. کتاب مقدس را باید بیش و پیش از هر چیز به خاطر نجاتمان بشناسیم، اما علاوه بر نجات، علل فراوان دیگری نیز هست که شناخت کتاب مقدس را امری ضروری و بلکه حیاتی می‌سازد. برای مثال اگر معلومات کتاب مقدسیمان کافی نباشد چگونه خواهیم توانست در زمینه فعالیت‌های شخصی و کلیسایی خود با اطمینان خاطر عمل کنیم؟ زیرا آنچه مسیر زندگی‌مان را تعیین می‌کند نه تمایلات دل ما که کلام خداست، اما کیست امروزه که به درستی به ارزش سندیت روحانی پی برده باشد؟ آیا نه این است که بارها شنیده‌ایم دلایل و براهینی که با استناد به «سرد و گرم روزگار» و «از روی تجربه» ارائه می‌شوند مبنای تصمیمات مهم زندگی قرار می‌گیرند و حال آنکه به دلایل کتاب مقدسی کوچکترین وقعی گذارده نمی‌شود؟ و این نوع دلایل ممکن است ما را به جهتی دقیقاً خلاف آنچه نیکوست رهنمون شوند.

البته جای تعجب نیست که اکثر کسانی که در صدد بی‌اعتبار جلوه دادن حکمت الهی هستند همانهایی‌اند که کتاب مقدس را به طور جدی نمی‌خوانند، با آن آشنا نیستند و در آن تأمل و تعمق نمی‌کنند. هر که نخواهد شخصا به بررسی و مطالعه کتاب مقدس بپردازد نمی‌تواند خود را یک مسیحی انجیلی بداند، نیز می‌توان این سؤال را مطرح کرد: بدون کلام خدا چگونه خواهیم توانست به یاری برادر مسیحی خود بشتابیم و در شکها و مشکلاتش به او قوت قلب دهیم؟ سخنانی که از خودمان باشد بلافاصله نتیجه معکوس به بار خواهد آورد، اما کسی که مثل یک «صاحبخانه... از خزانه خویش چیزهای نو و کهنه بیرون می‌آورد» (متی ۱۳: ۵۲). کسی که قادر است از گنجینه بی‌انتهای کلام خدا، از گنجینه راه‌ها، نصایح و تسلیات کتاب مقدس سخن بگوید، چنین کسی از طریق کلام خدا قادر خواهد بود دیوها را بیرون رانده به برادرش یاری رساند. موضوع را همین جا به پایان می‌بریم «زیرا از طفولیت کتاب مقدس را دانسته‌ای که می‌تواند تو را حکمت آموزد برای نجات» (دوم تیموتاؤوس ۳: ۱۵) و اما کتاب مقدس را چگونه باید خواند؟

در مشارکت‌های خانوادگی بهترین کار این است که هر یک از اعضای خانواده به نوبت قسمتی از کلام را بخواند. با این حال خیلی زود معلوم می‌شود که بلند خواندن کتاب مقدس برای دیگران کار آسانی نیست. هر چه برخورد خواننده با محتوی طبیعی‌تر، عینی‌تر و توأم با فروتنی بیشتری باشد به همان نسبت شیوه خواندن او بیشتر با موضوع مطابقت خواهد داشت. اغلب در اینجاست که تفاوت میان مسیحی باتجربه و مسیحی نوپا به وضوح نمایان می‌شود. به عنوان یک قانون کلی برای درست خواندن کتاب مقدس می‌توان گفت که کسی که قسمتی از کلام را می‌خواند به هیچ وجه نباید خود را جای شخصیتی که در کتاب مقدس سخن می‌گوید قرار دهد. کسی که بر سر خشم می‌آید، تسلی می‌دهد یا تأدیب می‌کند نه من خواننده بلکه خداست. البته می‌توانم این واقعیت را که خدا بر سر خشم آمده است، تسلی می‌دهد یا در حال تأدیب است به جای آنکه با بی‌تفاوتی و لحنی یکنواخت و کسل‌آور بیان کنم، با حساسیت و ظرافت طبع ناشی از فهم موضوع ادا نمایم؛ یعنی مانند کسی که می‌داند طرف خطاب خود اوست.

فرق بین شیوه صحیح خواندن کتاب مقدس و شیوه نادرست این است که در شیوه صحیح فرد خواننده به جای آنکه خود را جایگزین خدا کند تنها او را خدمت می‌نماید، زیرا در غیر این صورت خواننده به فردی خطیب بدل می‌شود، احساساتی می‌گردد یا لحنی آمرانه و پرخاشگرانه به خود می‌گیرد و توجه مخاطبین را به جای آنکه معطوف کلام خدا سازد به خود جلب می‌نماید که البته این کار گناهی است عظیم. برای آنکه موضوع را با مثالی روشن کرده باشیم می‌توان خواندن کتاب مقدس را به خواندن نامه دوستی برای سایرین تشبیه کرد. اگر بنا باشد نامه آن دوست را بخوانم طرز خواندنم طوری نخواهد بود که گویی نامه را خود من نوشته‌ام، بلکه فرق میان من و نویسنده نامه به هنگام خواندن کاملاً مشخص خواهد بود.

در عین حال شیوه خواندن من طوری نخواهد بود که گویی محتوای نامه کوچکترین اهمیتی برایم ندارد، بلکه نامه را با احترام و علاقه شخصی خواهم خواند. خواندن صحیح کتاب مقدس یک فن نیست که بشود آن را آموخت، بلکه امری است که بسته به ذهنیت روحانی خواننده قوت و ضعف دارد. گاه شیوه خواندن کتاب مقدس نزد برخی مسیحیان باتجربه و کهنه کار بسی بهتر از خواندن آن توسط خادمین و کشیشان ورزیده و دور دیده است. در مشارکت‌های خانوادگی مسیحی افراد می‌توانند در این زمینه نیز به یکدیگر آموزش دهند و همدیگر را کمک کنند. خواندن متوالی کتاب مقدس به معنای نادیده گرفتن قسمت‌های کوتاه‌تر کلام نیست. از این قسمت‌ها نیز می‌توان به عنوان متون هفته یا آیات روزانه در ابتدای مشارکت یا در فرصت‌های دیگر استفاده کرد.

سرآیدن سرود تازه

پس از دعای مزامیر و خواندن کتاب مقدس باید به اتفاق سرودی روحانی سرآید، چرا که سرود صدای کلیسا، پرستش، شکرگزاری و دعاست. در مزامیر بارها و بارها آمده است که «برای خداوند سرودی تازه بسرایید» این سرود، سرود مسیح است که خانواده مسیحی هر روز صبح در مشارکت خود آن را به گونه‌ای تازه می‌سراید، سرودی است که کل کلیسای خدا بر زمین و در آسمان می‌سراید و ما نیز دعوت داریم در سرآیدن آن سهیم شویم. خداوند از ازل تا به ابد برای خود سرود پرستش عظیمی تدارک دیده است و تمام کسانی که به جامعه الهی او داخل می‌شوند به این سرود می‌پیوندند. این سرودی است که در آغاز خلقت «ستارگان صبح با هم ترنم نمودند و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند» (ایوب ۳۸: ۷). سرود پیرزی قوم اسرائیل پس از عبور از دریای سرخ است، سرود شکرگزاری مریم پس از شنیدن خبر فرشته است. سرودی است که پولس و سیلاس شب هنگام در زندان سرودند، سرود سرآیدگانی است که پس از رهایی بر دریای بلورین قدم نهادند، «سرود موسی خدمتگزار خدا و سرود بره» است (مکاشفه ۱۵: ۳) این سرود، سرود تازه مشارکت آسمانی است.

کلیسای مسیح بر این زمین هر صبحگاه این سرود را به حضور خدا بلند می‌کند و شامگاهان روز را با آن به پایان می‌آورد. موضوع این سرود، ستایش خدای سه گانه و کارهای عظیمش است. میان سرآیدگان این سرود بر زمین و آنچه در آسمان سروده می‌شود تفاوتی هست. این سرود بر زمین سرود کسانی است که (به خدا) ایمان دارند، اما در آسمان سرود کسانی است که (خود خدا را) به چشم می‌بینند. بر زمین این سرود در قالب الفاظ الکن و قاصر انسانی ادا می‌شود و حال آنکه در آسمان در قالب «سخنان ناگفتنی که انسان را جایز نیست به آنها تکلم کند» (دوم قرنتیان ۱۲: ۴) بیان می‌گردد. سرود آسمانی «سرودی است تازه» که «هیچ کس نتوانست آن سرود را بیاموزد جز آن صد و چهل و چهار هزار که از جهان خریدار شده بودند» (مکاشفه ۱۴: ۳). سرودی که «بربطهای خدا» به آواز آن به صدا در می‌آیند (مکاشفه ۱۵: ۲).

از این سرود تازه و بربطهای خدا چه می‌دانیم؟ سرود تازه ما سرودی زمینی است. سرود زائران و مسافرانی که کلام خدا بر آنها طلوع کرده تا راهشان را منور سازد. سرود زمینی ما با کلام مکشوف شده خدا در عیسای مسیح گره خورده است. سرود ساده فرزندان این دنیاست که خوانده شده‌اند تا فرزندان خدا باشند. این سرود، نه سرودی خلسه‌آور و طرب‌انگیز، بلکه سرودی است که در هوشیاری سرآید شده، نشانه سپاس و احترام است و مخاطب آن همواره «کلام» مکشوف شده خداست. «در دل‌های خود برای خداوند بسرایید و ترنم نمایید» (افسیان ۵: ۱۹). این سرود جدید نخست در دل سروده می‌شود. چه در غیر این صورت به هیچ وجه سرآید نخواهد شد. دل این سرود را می‌سراید، زیرا مالمال از مسیح است. به همین جهت است که سرآیدن تمام سرودهایی که در کلیسا خوانده می‌شود عملی روحانی است. تسلیم در برابر کلام، به عضویت جمع کلیسایی در آمدن، فروتنی بسیار و تعلم و انضباط جملگی پیش نیاز تمام سرودهایی است که با هم می‌سراییم. جایی که سرود از دل برنخیزد آنجا ترنم و نوایی نیست، بلکه هر آنچه هست هیاهوی گوشخراشی است که انسان در وصف خود سر می‌دهد. آنجایی که سرود در ستایش خدا نیست، در ستایش منیت خود یا به خاطر آهنگ و موسیقی است و سرود تازه به سرود بت‌ها تبدیل می‌شود.

«با یکدیگر به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی گفتگو کنید» (افسیان ۵: ۱۹). سرود ما بر این زمین در قالب کلمات است. «کلام» است که به صورت سرود بیان می‌شود. چرا هنگامی که مسیحیان با هم جمع می‌شوند سرود می‌خوانند؟ دلیلش این است که با سرود خواندن می‌توانند همگی با هم و به طور همزمان یک کلام واحد را بیان نموده به عنوان دعا به حضور خدا آورند. به عبارت دیگر از طریق سرود خواندن می‌توانند در کلام با یکدیگر متحد شوند.

به هنگام سرود باید تمام توجه و حواسمان معطوف کلام آن باشد. این واقعیت که کلام سرود را نه در قالب گفتار که به صورت سرود بیان می‌کنیم خود نشانگر آن است که کلمات انسانی ما برای بیان آنچه می‌خواهیم بگوییم قاصر و ناکافی است و بار سرودمان بسی فراتر از واژگان انسانی است. با این حال آنچه می‌سراییم زمزمه آواز یا نغمه نیست، بلکه سرودی است که کلمات آن را حمد و ثنای خدا، سپاس از او و اعتراف و دعا تشکیل می‌دهد و به همین جهت موسیقی سرود کاملاً در خدمت کلام است و راز کلام را بازگو می‌نماید.

سرود جماعت، به ویژه سرود اعضای خانواده، از آنجا که با کلام ارتباط تنگاتنگ دارد اصولاً به طور همصدا و گروهی سراییده می‌شود. کلام و موسیقی در این نوع سرود به طور خاصی به هم پیوند خورده‌اند. آهنگ سرود برخاسته از بطن کلمات سرود است و از اینرو برای وجود خود نیاز به اصوات دیگر ندارد. برادران بوهمی چنین می‌سرودند:

بیایید امروز یک صدا
سرود خوانیم بهر خدا
سرود دعا، حمد و ثنا

«با یک دل و یک زبان خدا و پدر خداوند ما عیسیای مسیح را تمجید نمایید» (رومیان ۱۵: ۶). جوهر و اساس تمام سرودهای جمعی همانا سراییدنی یک صدا توأم با خلوص نیت است. سرودی که به انگیزه‌های جسمانی نمایش تکنیکهای موسیقایی آلوده نیست و در آن کوشش نمی‌شود تا هنر موسیقی مستقل از کلمات خود به صورت هدف درآید. همین سادگی، صفا، انسانیت و صمیمیت نهفته در این نوع سراییدن است که پایه و اساس تمامی سرودهای جمعی را تشکیل می‌دهد. البته تردید نیست که گوشمان تنها به مرور ایام و با صبر و ممارست با این خصوصیات آشنا می‌شود. صحیح و یک صدا سرود خواندن جماعت رفته رفته به صورت معیار قوه درک و تشخیص روحانی آنها در می‌آید. چرا که این شیوه سرود خواندن است که از دل برمی‌خیزد، خطاب به خداوند است، سراییدن کلام است و بالاخره سراییدن در اتحاد و یکدلی است.

در مشارکت‌ها عواملی چند هستند که باعث می‌شوند این شیوه یک صدا سرود خواندن به تباهی کشیده شود. با اینگونه موارد باید به شدت برخورد کرد و آنها را از میان برداشت. غرور و کج سلیقگی از جمله عواملی‌اند که بخصوص به هنگام سرود، جلسات پرستشی را دچار اخلال می‌کنند. نخست آن به اصطلاح بداهه نوازی صدای دومی است که تقریباً همه جا شنیده می‌شود و وظیفه دارد پس زمینه لازم را برای سرود فراهم کرده غنایی را که طنین یک صدای سرود فاقد آن است جبران نماید و بدین ترتیب هم کلمات را می‌کشد و هم طنین را زیرا در چنین مواردی آنچه سرود را هدایت می‌کند صدای «باس» یا «آلتو» است که توجه همگان را معطوف خود ساخته سرایندگان را وامی‌دارد یک اوکتاو پایین‌تر سرود بخوانند. یا صدای سولوست که از سینه‌ای صاف محکم و پرصلابت طنین‌انداز می‌شود، بدین ترتیب تمام ستایش و جلال را شایسته هنر و زیبایی خود می‌داند.

البته علاوه بر آنچه گفته شد دیگر دشمنان کم خطرتری نیز هستند که در کمین سرودهای جمعی نشستند! به عنوان مثال کسانی که در سرود خواندن کوچکترین تبخیری ندارند که البته تعدادشان بسیار کمتر از آنی است که تصور می‌کنیم و بالاخره کسانی که به هر دلیل به اصطلاح حوصله شرکت در سرود را ندارند و با این کار در مشارکت روحانی اخلال ایجاد می‌کنند. هماهنگ و یک صدا سراییدن گرچه به خودی خود کاری است مشکل، اما بیش از آنکه مسأله‌ای هنری و موسیقایی باشد امری روحانی است. تنها هنگامی که تمام اعضای یک گروه مشارکتی در روحیه پرستش و عبادت هستند می‌توان طوری هماهنگ و یک صدا سرود خواند که حاصل، شور و شغفی خاص همین شیوه سراییدن باشد، ولو آنکه جنبه هنری و موسیقایی نیز چندان رعایت نشده باشد.

برای شروع بهتر است نخست از سرودهای روحانی دوران اصلاحات دینی در جلسات پرستشی دسته‌جمعی‌مان استفاده کنیم. به تدریج می‌توان از سرودهای برادران بوهمی و مناجات‌های کلیسای قدیم و نیز بهره جست. اینکه از سرودهای موجود در سرودنامه‌های روحانی کدام یک برای مقصودمان مناسب‌ترند نکته‌ای است که در حین خواندن خود به خود و به طور طبیعی مشخص می‌شود. هر گونه تعصب و جزم‌اندیشی در این زمینه از شیطان است. تصمیم‌گیری در هر مورد باید بر اساس محسنات سرود باشد و البته در این خصوص سنت شکن نیز نباید بود. خوب است یک خانواده مسیحی سعی کند تا آنجا که ممکن است سرودهای بیشتری را به صورت حفظی یاد بگیرد. برای

این کار بهترین راه این است که در جلسات پرستشی علاوه بر سرودهایی که مطابق روال خوانده می‌شود در بین خواندن کلام نیز چند بندگردان سراییده شود، اما سرودهای ما تنها نباید محدود به جلسات عبادتی باشد، بلکه در طی روز و هفته نیز باید به طور مرتب سرود بخوانیم.

هر چه بیشتر سرود بخوانیم بیشتر از این کار لذت می‌بریم، اما از این مهم‌تر اینکه هر چه سرودهایمان توأم با خلوص، نظم و شادی بیشتری باشد برکتی نیز که از طریق سرودهای جمعی نصیب کل زندگی مشارکتی‌مان می‌شود بیشتر و غنی‌تر خواهد بود. در سرودهای جمعی این صدای کلیساست که شنیده می‌شود، زیرا کسی که سرود می‌خواند شما نیستید، بلکه کلیساست و شما نیز به عنوان عضوی از این کلیسا در سرود آن سهیم هستید. به همین جهت تمام سرودهای جمعی که به شیوه صحیح خوانده می‌شوند باید بتوانند افق دید روحانی‌مان را وسیع‌تر کرده باعث شوند به جایگاه جمع کوچکمان به عنوان عضوی از کلیسای عظیم مسیح بر زمین پی ببریم تا از این طریق بتوانیم سرودهایمان را با خوشحالی و آمادگی به سرود کلیسا پیوند زنیم، خواه ضعیف و غیرهنری باشند، خواه عالی و هنری.

دعای مشترک

کلام خدا که صدای کلیساست و دعاهايمان هر دو از آن یکدیگرند و از اینرو باید از دعای مشترک سخن راند. «هرگاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد» (متی ۱۸: ۱۹). در عبادات و مشارکت‌های جمعی هیچ قسمتی به اندازه دعای مشترک مسأله‌ساز و مشکل‌آفرین نیست، زیرا در این مورد این خود ماییم که باید سخن بگوییم. کلام خدا را شنیده‌ایم و اجازه یافته‌ایم در سرود کلیسا نیز سهیم شویم، اما اکنون باید به عنوان جمعی که برای مشارکت گرد هم آمده‌اند به درگاه خدا دعا کنیم و این دعا باید به راستی گفتار خودمان باشد، برای امروزمان باشد، برای کارهایمان، مشارکتیمان، برای گناهان و احتیاجات خاصی که همگی داریم و بالاخره برای کسانی باشد که وظیفه مراقبت و توجه از آنها برعهده ماست، یا شاید در واقع اصلاً نباید برای خودمان دعا کنیم؟

آیا نیاز به دعای مشترک دعایی که با لبان خود و به زبان خاص خودمان بیان می‌شود نیازی است غیرمجاز؟ برای اینگونه دعا هر قدر هم که خرده گرفته شود واقعیت آن است که در جایی که مسیحیان تصمیم گرفته‌اند با یکدیگر تحت کلام خدا بسر ببرند می‌توانند و باید به شیوه و زبان خاص خود به حضور خدا دعا کنند. آنان درخواست‌ها، تشکرات و شفاعت‌های مشترکی دارند که می‌خواهند به حضور خدا آورند و بنابراین باید بتوانند با خوشحالی و اطمینان چنین کنند. در اینجا باید هر گونه ترس و واهمه از دعای آزادانه در حضور دیگران را کنار گذارد و جماعت در کمال سادگی و با آگاهی تمام، دعای مشترک برادرانه خود را توسط یکی از برادران به حضور خدا آورد.

هنگامی که کلمات دعا، ولو قاصر و ملال‌آور در نام عیسای مسیح به حضور خدا آورده می‌شود دیگران باید از هر نوع انتقاد و اظهار سلیقه اجتناب کنند. در واقع دعای مشترک طبیعی‌ترین پدیده زندگی مشارکتی مسیحیان است. درست است که سعی در صحیح و کتاب مقدسی دعا کردن امری است نیکو و سودمند اما نباید باعث شود دعای آزادانه که امری ضروری است در وجودمان خفه و نابود شود چرا که عیسای مسیح در مورد اینگونه دعا وعده عظیمی داده است. دعای آزادانه پایان جلسه عبادتی را سرپرست خانواده به حضور خدا می‌آورد. بهتر است دعای پایانی همیشه توسط یک شخص یعنی سرپرست خانواده به حضور خدا آورده شود و او این مسؤولیت را عهده‌دار باشد. بنابراین برای آنکه دعا به اشتباه به صورت انتزاعی درنیاید و جنبه شخصی پیدا نکند و اسباب موشکافی سایرین نشود بهتر آن است که یک شخص برای مدتی خاص به نیابت از سایرین دعا کند.

نخستین شرط برای آنکه یک نفر بتواند به نیابت از گروه دعا کند این است که تمام اعضای دیگر به هنگام دعای او برای او و دعایش شفاعت کنند، زیرا چگونه ممکن است یک شخص بتواند دعای مشارکت را انجام دهد در حالی که دیگر اعضا او را در این کار حمایت و تقویت نمی‌کنند؟ بنابراین به هنگام دعای او دیگر اعضا باید به جای عیب و ایراد از دعایش با جدیت برای وی شفاعت کنند و برادرانه برایش از خدا یاری بطلبند. در غیر این صورت مشارکت روحانی دقیقاً همین جاست که به آسانی فرو می‌پاشد. دعای آزادانه که در عبادات جمعی انجام می‌شود باید دعای کل جمع مشارکتی باشد و نه صرفاً دعای شخصی فردی که دعا می‌کند. وظیفه کسی که دعا می‌کند این است که برای کل جمع مشارکتی دعا کند و از اینرو باید با زندگی روزمره تک تک اعضای حاضر در مشارکت آشنا و در آن سهیم باشد.

باید نگرانی‌ها، احتیاجات، شادی‌ها، تشکرات، نیازها و امید و آرزوهای سایرین را به خوبی بداند و نباید از کارشان و اموری که مربوط به آنهاست غافل باشد، زیرا او به عنوان برادری در میان برادران دعا می‌کند. برای این کار، تمرین، ممارست و مراقبت لازم است تا کسی که دعا می‌کند نیازهای دل خودش را با خواسته‌های قلبی سایرین اشتباه نگیرد و دعایش تنها با توجه به مسؤولیتی باشد که در قبال دیگران دارد.

به همین جهت خوب است کسی که این مسؤولیت بر دوش اوست مدام از مشورت و کمک دیگر اعضا برخوردار باشد و سایرین از او بخواهند که مثلاً فلان احتیاج یا مسأله یا حتی شخص خاص را در دعا به یاد بیاورد. اینگونه است که دعا رفته رفته به دعای مشترک تمام اعضای جمع مشارکتی بدل خواهد شد. دعا، ولو آزادانه نظم درونی خاص خود را دارد. فریادهای مغشوش و مشوش دل انسانی نیست، بلکه دعای مشارکتی است که از نظمی درونی برخوردار است. به همین جهت برخی موارد به طور روزانه، حتی گاه به گونه‌ای متفاوت تکرار می‌گردند. در ابتدا ممکن است تکرار هر روزه درخواست‌هایی که بنابه ماهیت دعای مشارکتی انجام آن ضروری است، قدری یکنواخت و کسل‌کننده به نظر رسد، اما به مرور ایام لحن بیش از حد فردگرایانه به تدریج از دعاهایمان رخت برمی‌بندد. می‌توان به شمار درخواست‌هایی که روزانه به حضور خدا می‌آوریم موارد دیگری را نیز افزود و بدین منظور مطابق برنامه‌ای هفتگی پیش رفت. حداقل اگر چنین کاری در عبادات جمعی میسر نیست، مسلماً در دعاهای شخصی به فرد کمک خواهد کرد. مرتبط ساختن دعا به یکی از قسمت‌هایی که در کتاب مقدس خوانده‌ایم نیز کمک می‌کند تا دعایمان از فرد محوری و ذهنی‌گرایی مصون باشد و غنی‌تر و پرمحتوی‌تر شود.

بارها پیش می‌آید که کسی که از او خواسته می‌شود برای جمع مشارکتی دعا کند به هیچ وجه از لحاظ روحانی چنین آمادگی را ندارد و بیشتر ترجیح می‌دهد این مسؤولیت را امروز کس دیگری تقبل کند، اما چنین کاری ابداً صلاح نیست، زیرا باعث می‌شود زمام دعاهای مشارکتی به سهولت به دست خلیقات و روحیاتی بیفتد که با زندگی روحانی کوچکترین مناسبتی ندارند. برعکس درست هنگامی که شخص در درون خود احساس تهی بودن و خستگی می‌کند و فکر می‌کند برای دعا کردن شایستگی لازم را ندارد و بهتر است کنار بکشد، درست همین هنگام است که باید به مفهوم وظیفه‌ای که در جمع مشارکتی بر عهده دارد پی ببرد و برادران دیگر نیز باید در این ضعف به یاری او برخیزند تا بر ناتوانی‌اش در دعا فائق آید. شاید درست در همین جاست که به اهمیت و حقیقت عمیق نهفته در سخنان پولس پی می‌بریم: «آنچه دعا کنیم بطوری که می‌باید نمی‌توانیم، لیکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند به ناله‌هایی که نمی‌شود بیان کرد» (رومیان ۸: ۲۶). همه چیز بسته به این است که دیگر اعضای جمع مشارکتی برادری را که دعا می‌کند به خوبی درک کرده او را در دعایش تقویت و یاری دهند و با او دعا کنند.

استفاده از دعاهای رسمی می‌تواند تحت برخی شرایط خاصی حتی برای یک جمع خانوادگی کوچک نیز مفید باشد. با این حال خو گرفتن به یک نوع دعای سنتی اغلب تنها باعث می‌شود از انجام دعای واقعی طفره رویم، زیرا اغنای دعاهای کلیسایی و ژرفای اندیشه نهفته در آنها به سادگی ممکن است ما را از پرداختن به دعای شخصی خودمان بازدارد. حاصل آنکه دعاهایمان بسیار زیبا و عمیق می‌شود، اما واقعی نیست. به همین جهت دعاهای سنتی کلیسایی گرچه به هدف آموختن شیوه دعا مفید است، اما نمی‌تواند جای دعایی را که امروز خود شخصاً باید به حضور خدا بیاوریم بگیرد. در اینجاست که کم‌محتوی‌ترین دعاهای شخص می‌تواند بسی بهتر از فاضلان‌ترین دعاهای موسوم باشد. این واقعیت که شرایط جلسات پرستشی عمومی با عبادات روزانه خانوادگی تفاوت دارد موضوعی است که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست.

در یک جامعه مسیحی اغلب لازم می‌شود علاوه بر دعاهای روزانه مربوط به عبادات مشترک، جلسات مشارکتی مخصوص دعا نیز ترتیب داد. در مورد این نوع جلسات دعا اغلب نمی‌توان قاعده خاصی وضع کرد جز یک قانون و آن اینکه اینگونه جلسات تنها هنگامی باید برگزار شوند که همه اعضای یک جمع مشارکتی در خود نیاز به دعا می‌بینند و مطمئنیم که همگی در ساعاتی مشخص در دعا شرکت خواهند کرد. هر گونه تک‌روی و برنامه‌ریزی شخصی در این مورد می‌تواند منجر به بروز نفاق و از هم پاشیدن جمع مشارکتی شود. دقیقاً در همین جاست که قوی‌تر باید بار ضعیف‌تر را به دوش کشد و ضعیف‌تر نباید در مورد قوی‌تر داوری کند. عهد جدید به ما می‌آموزد که مشارکت دعای آزادانه، طبیعی‌ترین پدیده در یک جامعه مسیحی است و نباید نسبت به آن مشکوک و مظنون بود، اما اگر بی‌اعتمادی و ناراحتی بروز کرد باید یکدیگر را با صبر تحمل کنیم. در مشارکت‌های خود هیچ چیز را از سر اجبار و به صورت

تحمیلی انجام ندهید، بلکه همه چیز را آزادانه و از روی محبت انجام دهید.

مشارکت سر سفرها

تا اینجا سیر عبادت صبحگاهی یک جامعه مسیحی را به ترتیب از نظر گذراندیم. کلام خدا، سرود کلیسایی و دعای مشارکتی جملگی در آستانه روز قرار دارند. اعضای جمع مشارکتی تا از نان حیات جاودان تغذیه نشده و نیرو نگرفته‌اند برای دریافت نان زمینی که قوت روزانه این جهان است گرد هم نمی‌آیند. خانواده مسیحی نان روزانه خود را با شکرگزاری از دستان خداوند می‌گیرد و از او برکت می‌طلبد. مشارکت سر سفره جامعه مسیحی از همان هنگام که عیسی مسیح با حواریون خود بر سر یک میز نشست به برکت حضور او متبرک گردیده است. «و چون با ایشان نشسته بود نان را گرفته برکت داد و پاره کرده به ایشان داد که ناگاه چشمانشان باز شده او را شناختند» (لوقا ۲۴: ۳۰ و ۳۱).

در کتاب مقدس از سه نوع مشارکت میز که عیسی مسیح در آن حضور دارد صحبت شده است: مشارکت روزانه سر سفره، مشارکت میز شام خداوند و مشارکت ضیافت ملکوت خدا، اما در هر سه مورد آنچه مهم است این است که «چشمانشان باز شد و او را شناختند.» حال ببینیم عیسی مسیح را در حضور این عطایا شناختن به چه معناست؟ نخست بدین معناست که او را به عنوان عطاکننده جمیع عطایا یعنی خداوندی که همراه با پدر و روح القدس خالق این دنیای ماست بشناسیم. به همین جهت به هنگام مشارکت سر سفره اینطور دعا می‌کنیم: «و عطایایی را که به ما ارزانی داشته‌ای برکت ده» و بدین ترتیب بر الوهیت ابدی عیسی مسیح صحه می‌گذاریم.

دوم، به هنگام مشارکت سر سفره بر این واقعیت صحه می‌گذاریم که تمام عطایای زمینی تنها به خاطر عیسی مسیح است که به ما ارزانی داشته می‌شود، درست همانطور که بقای کل جهان هستی نیز تنها به خاطر عیسی مسیح و کلام و پیام اوست. عیسی مسیح است که نان حقیقی زندگی است. او نه تنها عطاکننده، بلکه خود عطیه است و به خاطر اوست که تمام عطایا و موهبت‌های زمینی وجود دارند. علت اینکه خدا در کمال صبر هنوز ما را از عطایا و موهبت‌های نیکوی خود بهره‌مند می‌سازد صرفاً آن است که پیام عیسی مسیح هنوز باید در جهان منتشر شود و ایمانداران تازه بیابند و بنابراین مأموریت‌مان هنوز به اتمام نرسیده است به همین خاطر مسیحیان به هنگام مشارکت سر سفره هم صدا با لوتر اینطور دعا می‌کنند: «ای خداوند خدا، پدر آسمانی، عطایایی را که به سبب محبت بیکران از طریق خداوندمان عیسی مسیح به ما ارزانی داشته‌ای برکت ده - آمین» و بدین ترتیب اعتراف می‌کنند به اینکه عیسی مسیح نجات‌دهنده و ناجی آسمانی است.

سوم، ایمانداران به مسیح ایمان دارند که هنگامی که حضور خداوندشان را طالب شوند او در بینشان حاضر خواهد شد. به همین جهت دعا می‌کنند: «بیا ای خداوند عیسی و میهمان ما باش» و بدین ترتیب به حاضر مطلق بودن فیض عیسی مسیح اعتراف می‌کنند. مسیحیان به هنگام هر وعده غذا غالباً از عیسی مسیح، خداوند و خدای زنده و حاضر سپاسگزاری می‌کنند، نه به این خاطر که عطایای جسمانی به گونه‌ای هراسناک جنبه روحانی پیدا کنند، بلکه برعکس مسیحیان از صمیم قلب به سبب بهره‌مندی از برکات و عطایای نیکوی این زندگی جسمانی شادمانی کرده خداوندشان را عطاکننده واقعی تمام این برکات نیکو می‌دانند و از آن مهم‌تر بر این واقعیت صحه می‌گذارند که او خود عطیه واقعی، نام حیات واقعی و بالاخره یگانه کسی است که آنان را به ضیافت ملکوت خدا می‌خواند. بدین ترتیب مشارکت روزانه سر سفره به گونه‌ای خارق‌العاده مسیحیان ارابه خداوندشان و نیز به یکدیگر پیوند می‌دهد. آنان بر سر میز غذا خداوندشان را به عنوان کسی که نان را برایشان پاره می‌کند می‌شناسند و چشمان ایمانشان گشوده می‌شود.

مشارکت سر سفره یادآور جشن و سرور است. این مشارکت در میان کار و تلاش روزانه‌مان مدام یادآور این واقعیت است که خدا پس از اتمام کار خود استراحت کرد، یادآور روز سبت است که معنا و هدف هفته و مشقات طول آن در آن نهفته است. زندگی ما تنها تلاش و عرق جبین نیست، بلکه تجدید قوا و شادمانی در نیکویی‌های خدا نیز هست. زحمت می‌کشیم، اما خداست که ما را خوارک می‌دهد و زنده نگاه می‌دارد و این خود دلیل جشن و شادمانی است. نان غم و مشقت خوردن بر انسان جایز نیست (مزمور ۱۲۷: ۲)، بلکه برعکس کتاب مقدس می‌گوید که «نان خود را به شادی بخور» (جامعه ۹: ۷). «شادمانی را مدح کردم، زیرا که برای انسان زیر آسمان چیزی بهتر از این نیست که بخورد و بنوشد و شادی نماید» (جامعه ۸: ۱۵)، اما البته «کیست که بتواند بدون او بخورد یا تمتع برد؟» (جامعه ۲:

۲۵). در مورد آن هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل که به همراه موسی و هارون به کوه سینا بالا رفتند آمده است که «آن خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند» (خروج ۲۴: ۱۱). خدا به هیچ وجه نمی‌تواند این رفتار عبوسانه‌مان را که نان خود را با غم و اندوه، گستاخانه، عجلانه یا حتی با شرمندگی می‌خوریم تحمل کند. او از طریق غذاهای روزانه‌مان ما را به شادی فرا می‌خواند و از ما می‌خواهد تا در میان تلاش روزانه خود قدری استراحت کنیم. مشارکت سر سفره مسیحیان یادآور التزام نیز هست. آنچه می‌خوریم نان روزانه شخص من نیست، بلکه نان روزانه ماست. در نان خود با یکدیگر سهیم هستیم. بدین ترتیب نه تنها در روح بلکه در تمام جنبه‌های مربوط به هستی جسمانی‌مان نیز با یکدیگر ارتباط و پیوندی ناگسستنی داریم. نان واحدی که در جریان مشارکت‌مان به ما داده می‌شود ما را در عهد و پیمانی گسست‌ناپذیر به یکدیگر پیوند می‌دهد.

اکنون دیگر هیچ کس جرأت نمی‌کند سیر باشد در حالی که دیگری گرسنه است و کسی که این مشارکت جسمانی را زیر پا بگذارد مشارکت روحانی را نیز زیر پا گذاشت. «نان خود را به گرسنگان تقسیم نما» (اشعیا ۵۸: ۷). «شخص گرسنه را غمگین مساز» (۴: ۲). خداوند در ظاهر گرسنگان به سراغ ما می‌آید (متی ۲۵: ۳۷). «پس اگر برادر یا خواهری برهنه و محتاج خوراک روزانه باشد و کسی از شما بدیشان گوید به سلامتی بروید و گرم و سیر شوید، لیکن مایحتاج بدن را بدیشان ندهد چه نفع دارد؟» (یعقوب ۲: ۱۵ و ۱۶). مادام که نان خود را با یکدیگر قسمت کنیم حتی اندکترین نیز همواره کفایت خواهد کرد. گرسنگی تنها هنگامی به وجود می‌آید که کسی در صدد برآید نان خود را برای خودش نگاه دارد و این قانونی عجیب اما الهی است. آیا نه این است که یکی از بی‌شمار معانی نهفته در داستان خوراک دادن معجزه‌آسای پنج هزار نفر با پنج نان و دو ماهی همین نکته فوق‌الذکر نیز هست؟ مشارکت سر سفره به مسیحیان می‌آموزد که مادام که بر این زمین زندگی می‌کنند نان فناپذیر سفر این جهانی را می‌خورند، اما اگر این نان را با یکدیگر قسمت کنند و در آن سهیم باشند، روزی نیز خواهد رسید که نان آسمانی و فناپذیر را در خانه پدر به اتفاق دریافت نمایند. «خوشا به حال کسی که در ملکوت خدا غذا خورد» (لوقا ۱۴: ۱۵).

کار روز

پس از نخستین ساعات صبحگاه، روز مسیحی تا شامگاهان به کار اختصاص دارد. «انسان برای عمل خود بیرون می‌آید و به جهت شغل خویشتن تا شامگاه» (مزمور ۱۰۴: ۲۳). جمع مشارکتی خانواده مسیحی عموماً برای کار روزانه از هم جدا می‌شوند. دعا و کار دو مساله جداگانه است و همانطور که اراده خدا چنین بود که انسان ۶ روز کار کند و روز هفتم را در حضورش مقدس شمرده در آن استراحت کند، این نیز اراده خداست که فرد مسیحی هر روزه هم به دعا پردازد و هم به کار. پرواضح است که روزانه باید وقت خاصی را به دعا اختصاص داد، اما قسمت اعظم روز مختص کار و کوشش است و تنها هنگامی که هر یک جایگاه خاص خود را دارد است که متوجه می‌شویم این دو یعنی دعا و کار جزو جدایی‌ناپذیر یکدیگرند. دعا بدون رنج و مشقت روز دعا نیست و کار نیز بدون دعا کار نیست و این واقعیتی است که تنها ایماندار مسیحی بر آن واقف است. بنابراین دقیقاً در تمایز میان این دوست که اتحادشان مشخص می‌شود.

کار، انسان را به قعر دنیای اشیا و امور می‌برد. فرد مسیحی از دنیای اخوت و برادری به دنیای اشیای بی‌جان یعنی «آن» پا می‌گذارد و این تغییر تازه او را از عینیت‌گرایی می‌رهاند، زیرا دنیای «آن» صرفاً ابزاری است در دست خدا که از طریق آن مسیحیان از هر نوع خودخواهی و خودمحوری پاک می‌شوند. شخص تنها هنگامی می‌تواند به کار روزانه پردازد که خودش را فراموش کرده باشد؛ یعنی خودش را در یک آرمان، واقعیت، وظیفه در «آن» مشتعل نموده باشد. فرد مسیحی در ضمن کار می‌آموزد که باید برای انجام وظیفه‌اش به محدودیت‌هایی تن در دهد و بدین ترتیب کار برای او به صورت درمانی درمی‌آید که وی را از هر گونه سستی و کاهلی جسم می‌رهاند. شهوات جسم در دنیای اشیا نابود می‌شود، اما این امر تنها هنگامی میسر می‌شود که فرد مسیحی از مرز «آن» فراتر رفته «تو» یعنی خدا را ببیند، خدایی که به او فرمان کار می‌دهد و آن کار را وسیله آزادی وی از نفسانیت می‌سازد.

دیدن خدا در کار به معنای طفره رفتن از کار نیست، بلکه برعکس تنها کسی حاضر است سختی و مشقت کار را بر خود هموار دارد که واقعا دریافته باشد کار برای او چه می‌کند. نبرد بی‌امان با «آن» کماکان باقی است، اما فتح و پیروزی نیز در راه است. اینجاست که به اتحاد دعا و کار، اتحاد روز، پی می‌بریم چرا که دیدن «تو» یعنی خدا در پس «آن» یعنی کار روزانه، دقیقاً به همان معنایی است که پولس از «همیشه دعا کردن» استفاده می‌کند (اول تسالونیکیان

۵: ۱۷). بدین ترتیب دعای فرد مسیحی از حد مدت زمان معینی که بدان اختصاص داده شده بسی فراتر می‌رود و کل زندگی شغلی وی را در برمی‌گیرد. دعای او در تمامی روز ادامه می‌یابد و این امر نه به منزله مانعی در راه کار که در واقع تقویت‌کننده و مؤید آن است و به کار معنا و شادی می‌بخشد. اینگونه است که هر کلمه، هر کار و هر زحمت فرد مسیحی خود نوعی دعاست و این امر نه به معنای غیرواقعی طفره رفتن از وظیفه محوله که در واقع به معنای حقیقی عبور از سختی و مشقت «آن» و گذر به مرحله «تو» یعنی خدای پرفیض است. «آنچه کنید در قول و فعل همه را به نام عیسی خداوند بکنید» (کولسیان ۳: ۱۷).

به واسطه این اتحاد و یکپارچگی (میان کار و دعا) است که کل روز نظم و ترتیب می‌یابد. منشأ این تعلم را باید در دعای صبحگاهی جست که در قالب کار قوام و تداوم می‌یابد. دعای صبح است که مسیر روزمان را تعیین می‌کند. اتلاف وقت که مایه سرافکنندگی است، وسوسه‌هایی که مدام بر ما هجوم می‌آورند، ضعف و خستگی به هنگام کار و اختلال و اغتشاش در افکار و روابطمان با دیگران عمدتاً ریشه در دعا داشته باشد بسیار بهتر و دقیق‌تر خواهد بود و بازدهی بیشتری نیز خواهد داشت. از طریق این ارتباط با خدا می‌توان بر تمام وسوسه‌هایی که در طی روز بر ما هجوم می‌آورند غلبه کرد. اتخاذ تصمیماتی که مربوط به کارمان است هنگامی سهل و آسان خواهد بود که نه از سر ترس از دیگران که تنها در حضور خدا اتخاذ شده باشد. «آنچه کنید از دل کنید به خاطر خداوند نه به خاطر انسان» (کولسیان ۳: ۲۳). حتی کارهای یکنواخت و کسل‌کننده نیز هنگامی که با شناخت خدا و فرمان او باشد با صبر و حوصله بسیار بیشتری انجام خواهد شد. هنگامی که در دعا از خدا می‌خواهیم ما را در کار روزانه‌مان یاری دهد، نیرو و توانمان در انجام کارها بسیار بیشتر خواهد شد.

ظهر و شامگاه

ظهر برای جمع مشارکتی خانواده مسیحی زمان کوتاهی است که طی آن می‌تواند در صورت امکان در میان تلاش و جنبش روز قدری به استراحت بپردازد. نیمی از روز سپری شده است. جمع مشارکتی خدای را سپاس می‌گوید و از او می‌خواهد تا شامگاه از آنان محافظت نماید. نان روزانه را دریافت می‌کند و همصدا با این سرود دوران اصلاحات چنین دعا می‌کند:

ای پدر ما فرزندان را خوارک ده
ما گناهکاران در مانده را تسلی ده

خداست که به ما خوراک می‌دهد. بنابراین هرگز اجازه نداریم این خوارک را حق خود بدانیم چرا که به عنوان افرادی گناهکار و در مانده به هیچ وجه استحقاق آن را نداریم. بدین ترتیب روزی‌ای را که خدا می‌رساند نوعی تسلی است برای در ماندگان، زیرا نشانه فیض و توجهی است که خدا نسبت به فرزندان خود دارد و آنان را حمایت و رهبری می‌نماید. درست است که کتاب مقدس می‌گوید: «اگر کسی کار نکند خوارک هم نخورد» (دوم تسالونیکیان ۳: ۱۰) و بنابراین نان خوردن را منوط به کار کردن برای آن می‌داند، اما در هیچ جای کتاب مقدس گفته نشده که کسی که کار می‌کند به خاطر نان روزانه‌اش برگردن خدا حق دارد. کار، فرمان خداست، اما نان روزانه، عطیه مجانی خداست که محض فیض به انسان داده می‌شود و بنابراین نمی‌توان چنین فرض کرد که نان از کار است، بلکه این عطیه صرفاً محض فیض خداست.

روز تماماً از آن خداست و از اینرو جمع مشارکتی هنگام ظهر گرد هم آمده دعوت خدا را برای خوردن و آشامیدن لیبک می‌گویند. ظهر یکی از اوقات هفتگانه‌ای است که کلیسا و نیز سرایند مزامیر مختص دعا می‌دانند. کلیسا در اوج روز صدای خود را به حضور خدای سه‌گانه بلند کرده کارهای عجیب او را حمد می‌گوید، از او یاری می‌جوید و برای تسریع در کار نجات دنیا دعا می‌کند. هنگام ظهر بود که آسمان بر فراز صلیب عیسی تاریک شد و کار نجات بشر به مرحله اتمام نزدیک گردید. بنابراین بیهوده نیست اگر جمع مشارکتی خانواده مسیحی در صورتی امکان به هنگام ظهر برای سرود و دعایی کوتاه گرد هم آیند و بالاخره رنج و مشقت روز به پایان می‌رسد. فرد مسیحی با پشت سر گذاردن روزی سخت و طاقت‌فرسا به خوبی به آنچه پل گرهاردت سروده است پی خواهد برد:

سر و دست و پایم
آسودن را با آغوشی باز پذیرا می‌شوند

و می‌دانند که کارشان پایان یافته است
قلب من، تو از اعمال گناه‌آلود رسته‌ای
بیش از این رنجور مباش و غم مخور

طول روز برای اثبات ایمان فرد به اندازه کافی بلند است. نگرانی‌های روز بعد را به همان روز بعد واگذاریم. خانواده مسیحی دگر بار گرد هم می‌آیند. جمع مشارکتی گرد میز شام جمع شده آخرین جلسه عبادتی روز را برگزار می‌نمایند و همصدا با شاگردان عمواس دعا می‌کنند: «با ما باش چونکه شب نزدیک است و روز به آخر رسیده» (لوقا ۲۴: ۲۹). بهترین حالت آن است که مشارکت شامگاهی درست در انتهای روز برگزار شود و بدین ترتیب آخرین کلام پیش از استراحت شب، سپاس خدا باشد. با فرا رسیدن ظلمت شب، نور حقیقی کلام خدا کلیسا را تابناکتر می‌سازد، بنابراین چه نیکوست که روز را همانطور که آغاز کرده‌ایم با دعا، مزامیر، سرودهای روحانی و دعای جمعی به پایان آوریم.

جا دارد در خصوص دعای شامگاهی نیز چند کلمه‌ای داد سخن دهیم. دعای شامگاهی بهترین فرصت برای شفاعت جمعی است. پس از کار و تلاش روز، برای برکت، آرامش و امنیت تمام مسیحیان و ممالک مسیحی دعا می‌کنیم: دعا برای اعضای کلیسا، برای کشیش و خدمت شباناش، برای فقرا، ضعفا، مریضان یا کسانی که در آستانه موت‌اند، برای آنهایی که تنه‌اند، برای همسایگانمان، اعضای خانواده خودمان و بالاخره برای جمع مشارکتی‌مان. آیا نه این است که بهترین فرصت برای شناخت کار و قدرت خدا هنگامی است که از کار روزانه فارغ شده خود را به دستان خدا سپرده‌ایم؟ و آیا نه این است که هنگامی برای انجام دعای برکت، آرامش و محافظت خدا آماده‌تریم که از تلاش و کوشش شخصی خودمان دست کشیده‌ایم؟ هنگامی که ما خسته می‌شویم و از پا میفتیم، خدا کار خود را انجام می‌دهد. «اینک او که حافظ اسرائیل است نمی‌خوابد و به خواب نمی‌رود» (مزمور ۱۲۱: ۴).

در مرحله بعدی، مشارکت شامگاهی به ویژه فرصت خوبی است تا در آن به خاطر تمام گناهیانی که نسبت به خدا و برادرانمان مرتکب شده‌ایم طلب بخشایش کنیم و از آنان بخواهیم ما را ببخشند و خود نیز با خوشحالی حاضر باشیم اشتباهات دیگران را ببخشیم. از سنن کهن زندگی رهبانی یکی آن است که رئیس دیر در جریان عبادت شامگاهی همواره در لحظه‌ای بخصوص از تمام برادران به خاطر اشتباهات و کوتاهی‌هایی که در حقشان روا داشته پوزش می‌طلبد و پس از آنکه برادران او را از بخشودگی مطمئن ساختند آنان نیز به نوبه خود به خاطر جمیع تقصیرات و کوتاهی‌هایی که در طی روز از آنها سر زده از رئیس دیر پوزش می‌طلبند و او نیز به نوبه خود آنان را از بخشودگی خاطر نشان می‌سازد. «خورشید بر غیظ شما غروب نکند» (افسیسیان ۴: ۲۶). از اساسی‌ترین قوانین یک مشارکت مسیحی آن است که هر گونه رنجش و دو دستگی که در طول روز پیش آمده حتما باید تا هنگام غروب رفع شود.

اینکه مسیحیان با قلبی آشتی نکرده به خواب روند امری است بس خطرناک، بنابراین خوب است در هر مشارکت شامگاهی زمانی را نیز به معذرت خواهی و بخشش برادرانه اختصاص دهیم تا صلح و آشتی برقرار شود و مشارکتیمان از نو پابرجا گردد و بالاخره جا دارد به این موضوع اشاره کنیم که آنچه در تمام دعا‌های شامگاهی که از دیرباز موسوم بوده جلب توجه می‌کند این است که همواره در دعا از خدا می‌خواسته‌اند در طول شب آدمیان را از گزند شیطان، وحشت، حادثه شوم و مرگ ناگهانی محافظت نماید. گذشتگان جدا بر این باور بودند که آدمی به هنگام خواب موجودی عاجز و ناتوان است، خواب با مرگ خویشی نزدیک دارد و مکر شیطان چنان است که انسان را هنگامی که توان کوچکترین دفاع ندارد زمین می‌زند. از اینرو دعا می‌کردند تا فرشتگان مقدس و فوج‌های آسمانی با سلاح‌های زرین خود آنان را از گزند شیطان مصون بدارند تا شیطان به هنگام شب بر آنان مستولی نشود.

از این مهم‌تر و پرمعناتر، دعای کلیسای قدیم است که از خدا می‌خواست هنگامی که چشمانمان بسته است، قلوبمان را بیدار و هوشیار نگاه دارد تا گرچه از حضورش آگاه نیستیم، در ما و با ما باشد و قلوبمان را از آماج نگرانی‌ها و وسوسه‌های شب مصون داشته پاک و مقدس دارد. دعای کلیسای قدیم این بود که در خواب قلوبمان را همواره هوشیار نگاه دارد تا بتوانیم صدای او را بشنویم و مانند سموئیل، حتی در شب به ندای او لبیک گوئیم: «بگو ای خداوند، بفرما، زیرا که بنده تو می‌شنود» (اول سموئیل ۳: ۹). از اینرو حتی در خواب نیز یا در دستان خداییم یا در چنگال شیطان. حتی در خواب نیز خدا می‌تواند در ما کارهای عجیب انجام دهد و یا برعکس، شیطان سبب نابودی‌مان گردد. به همین جهت شامگاهان چنین دعا می‌کنیم:

آنگاه که غبار خواب چشمانمان را در احاطه دارد

قلوبمان را به ندای خود هوشیار ساز

خداوندا، ما را با بازوان خود مستور ساز

و از حملات بی‌امان گناه مصون دار

و اما آنچه هم بر شب و هم بر روز احاطه دارد همانی است که لوتر سراینده مزامیر می‌گوید: «روز از آن توست و

شب نیز از آن تو» (مزمور ۷۴: ۱۶).

فصل سوم: گذراندن روز در خلوت تنهایی

بسیاری از اشخاص در پی مشارکت با دیگرانند، چون از تنهایی می‌ترسند. از آنجا که تاب تحمل تنهایی را ندارد می‌کوشند با دیگران ارتباط برقرار کنند. مسیحیانی نیز هستند که از تنها بودن گریزانند. این دسته مسیحیان از آنجا که احتمالاً در تنهایی تجربیات ناخوشایندی داشته‌اند امیدوارند با معاشرت با دیگران مشکلاتشان تخفیف یابد. چنین مسیحیانی عموماً نومیدند و جمع را به خاطر آنچه در واقع خود مسبب آنند مقصر می‌شناسند، اما باید به خاطر داشت که جامعه مسیحی، آسایشگاه روحانی نیست. کسی که به جمع مشارکتی می‌پیوندد تا از خودش گریخته باشد در واقع مشارکت را وسیله انبساط خاطر خود ساخته است و این خود نوعی سوءاستفاده است، ولو آنکه این انبساط خاطر ظاهری بسیار روحانی داشته باشد، زیرا آنچه او در پی آن است در حقیقت نه جامعه مسیحی، تنهایی یا همان احساس از خود بیگانگی را که انزوای وحشتناک آدمی را سبب می‌شود موقتاً فراموش کرده توجه خود را معطوف مسأله دیگری سازد و البته ثمره چنین تلاش‌هایی برای یافتن راهی چاره، جز ارتباط و تجربه حقیقی و بالاخره تسلیم و مرگ روحانی نمی‌تواند باشد.

خلوت و سکوت

مراقب باشید تا کسی که از تنهایی می‌گریزد، از درآمدن به جمع برحذر باشد، زیرا با ورود به جمع هم به خودش صدمه می‌زند، هم به جمع. خدا شما را تنها خواند، تنها باید به دعوت او پاسخ دهید، تنها باید به نبرد با شیطان بروید و دعا کنید و تنها نیز خواهید مرد و به خدا حساب پس خواهید داد. بنابراین نمی‌توانید از خودتان بگریزید چرا که خدا شما را انتخاب کرده است. اگر نخواهید تنها باشید با این کار در واقع دعوت مسیح را که شما را خواند رد می‌کنید و نمی‌توانید در جمع کسانی که خوانده شده‌اند جایی داشته باشید. «چالش مرگ سراغ همه ما خواهد آمد، اما هیچ کس نمی‌تواند به جای دیگری بمیرد. هر کس باید به تنهایی با مرگ دست و پنجه نرم کند؛ تنهای تنها... من در آن هنگام با شما نخواهم بود و شما نیز با من نخواهید بود» (لوتر).

اما عکس این مطالب نیز درست است: مراقب باشید تا کسی که از جمع می‌گریزد، از تنهایی برحذر باشد. شما خوانده شده‌اید تا جزئی از جامعه (مسیح) باشید. این دعوت و خوانده‌شدگی تنها مختص شخص شما نبود. در جامعه دعوت شدگان است که صلیب خود را حمل می‌کنید، به پیکار با شیطان می‌روید و دعا می‌کنید. بنابراین تنها نیستید. حتی به هنگام مرگ و روز داوری نیز تنها یکی از بی‌شمار شاهدان عیسی مسیح خواهید بود. به همین جهت اگر مشارکت برادران را خوار بشمرید در واقع دعوت عیسی مسیح را رد کرده‌اید و در آن صورت تنهایی‌تان صرفاً مایه خسران‌تان خواهد بود. «اگر بمیرم، به هنگام مرگ تنها نیستم و اگر زحمت ببینم، آنان (جمع ایمانداران) نیز با من زحمت خواهند دید» (لوتر).

بنابراین درمی‌یابیم که فقط مادام که جزئی از جمع مشارکتی هستیم می‌توانیم تنها باشیم و فقط کسی که تنهاست می‌تواند در مشارکت با دیگران بسر برد. فقط در مشارکت روحانی با دیگران است که شیوه صحیح تنها بودن را می‌آموزیم و فقط در تنهایی است که نحوه درست در جمع (روحانی) زیستن را یاد می‌گیریم. هیچ یک از این دو بر دیگری مقدم نیست، بلکه هر دو در یک زمان یعنی هنگامی که مسیح ما را فرا خواند، آغاز می‌گردند. هر یک از این دو (تنهایی و در جمع بودن) به خودی خود می‌تواند عامل سقوط و تباهی انسان باشد. کسی که خواهان مشارکت است بی‌آنکه بخواهد در خلوت بسر برد به دام کلمات تهی و خلا احساسات گرفتار خواهد شد و کسی که خواهان تنهایی باشد بی‌آنکه بخواهد با دیگران مشارکت داشته باشد در ورطه پوچی، خودبینی و نومیدی نابود خواهد شد.

بنابراین، مراقب باشید تا کسی که از تنهایی می‌گریزد، از درآمدن به جمع برحذر باشد، نیز مراقب باشید تا کسی که از جمع می‌گریزد، از تنهایی برحذر باشد. علامت تنهایی سکوت است. درست همانطور که علامت جمع، سخن گفتن است. سکوت و سخن همان ارتباط و اختلافی را دارند که تنهایی و جمع. هیچ یک بدون دیگری امکان وجود ندارد. سخن صحیح ریشه در سکوت دارد، همانطور که سکوت صحیح ریشه در سخن گفتن دارد. سکوت به معنای لال ماندن نیست، درست همانطور که سخن گفتن به معنای وراجی نیست. نه لال ماندن به وجود آورنده تنهایی است

و نه از وراجی جمع و مشارکت به وجود می‌آید. «سکوت نهایت، جذبه و قربانی سخن است، اما لال ماندن امری است نامیمون، مانند چیزی است که فقط معیوب شده باشد و بنابراین به هیچ وجه قربانی مقدسی نیست... زکریا به جای آنکه سکوت اختیار کند لال شد. در حالی که اگر پیام فرشته را پذیرفته بود احتمالا از هیکل با حالت سکوت بیرون می‌آمد نه لال (ارنست هلو Ernest Hello) سخن یعنی کلامی که دوام و قوام مشارکت در گرو آن است همواره با سکوت همراه است. «وقتی است برای سکوت و وقتی برای گفتن» (جامعه ۳: ۷).

همانطور که فرد مسیحی ساعات معینی از روز را به کلام اختصاص می‌دهد که خصوصا در زمان پرستش و دعای جمعی او دیده می‌شود، لازم است زمان خاصی را نیز از روز به سکوت اختصاص دهد، سکوتی که تحت کلام و از کلام است. وقت سکوت به ویژه قبل و بعد از شنیدن کلام است، زیرا کسی می‌تواند از کلام برکت بگیرد که به جای وراجی، زبانش را نگاه می‌دارد. سکوت هیکل نشانه حضور خدا در کلامش است. برخی به سکوت با بی‌میلی و بعضا با دیدی منفی می‌نگرند و می‌گویند سکوت بی‌حرمتی به کلام مکشوف شده خداست. اینان سکوت را عملی تشریفاتی می‌دانند که ناشی از میلی است عارفانه برای فراتر رفتن از کلام، اما در این دیدگاه از رابطه اساسی که میان سکوت و کلام وجود دارد غفلت شده است، زیرا سکوت یعنی آرامش خاضعانه فرد در حضور کلام خدا.

قبل از شنیدن کلام سکوت می‌کنیم، زیرا افکارمان متوجه کلام است. درست مانند کودکی که هنگام ورود به اتاق پدر ساکت است. پس از شنیدن کلام نیز سکوت می‌کنیم، زیرا کلام هنوز در ماست و سخن می‌گوید. در آغاز روز سکوت می‌کنیم، زیرا اول خداست که باید سخن بگوید و قبل از خواب سکوت می‌کنیم، زیرا سخن آخر نیز از خداست. سکوت ما فقط و فقط به خاطر کلام است و بنابراین نه از روی بی‌احترامی به کلام که به جهت احترامی است که برای آن قائلیم و می‌خواهیم بدان گوش بسپاریم. سکوت چیزی نیست مگر انتظار برای کلام خدا و برکت نهفته در آن، اما بر همگان عیان است که در روزگار کنونی ما پرگویی و وراجی چنین رواج دارد، واقعیت فوق‌الذکر چیزی است که باید به تمرین و ممارست بسیار آموخته شود. سکوت واقعی، خاموشی واقعی، اینکه کسی واقعا بتواند زبان خود را کنترل کند، اینها همه در نتیجه سکوت روحانی میسر می‌شود، اما تأثیر این نوع سکوت در حضور کلام، تمام طول روز با ما خواهد بود.

اگر سکوت کردن در حضور کلام را یاد گرفته باشیم این را نیز خواهیم آموخت که در طی روز چه وقت سکوت کنیم و چه وقت سخن بگوییم، چون سکوت ممنوع، سکوت آزاردهنده و سکوتی که حاکی از غرور و خودخواهی است نیز وجود دارد و بنابراین سکوت روحانی هرگز نمی‌تواند چنین سکوتی باشد. سکوت فرد مسیحی، سکوت به قصد شنیدن است، سکوتی است فروتنانه که ممکن است هر آن به خاطر فروتنی شکسته شود. سکوت توأم با کلام است. توماس آکمپس وقتی می‌گفت: «تنها کسی می‌تواند با اطمینان سخن بگوید که حاضر باشد در صورت لزوم با خوشحالی سکوت اختیار کند» منظورش همین سکوت بود. در سکوت قدرت عجیبی هست که ما را قادر می‌سازد به مرحله درک برسیم، تزکیه شویم و بر امور حیاتی متمرکز گردیم و این واقعیتی است که ربطی به مذهب ندارد، اما سکوت در حضور کلام باعث می‌شود کلام خدا را درست بشنویم و درست شنیدن نیز ما را قادر می‌سازد تا کلام را درست و در وقت مناسب بیان نماییم و آنچه را لازم نیست نگوییم. تنها نکات مهم و مفید را در قالب چند کلمه بیان نماییم.

اگر خانواده مسیحی در مکانی محدود زندگی می‌کند و برای فرد این امکان وجود ندارد که آنطور که باید و شاید در سکوت با خدا خلوت کند حتما لازم است اوقات خاصی به طور مرتب بدین منظور اختصاص داده شود، زیرا پس از مدتی تنهایی، برخوردارمان با دیگران به گونه‌ای تازه و متفاوت خواهد بود. بسیاری از مشارکت‌های خانوادگی طوری است که فرد این امکان را نیز می‌یابد که با خدا تنها باشد، بدین ترتیب خود جمع مشارکتی نیز از هر گونه صدمه و لطمه‌ای مصون می‌ماند منتهی به شرط آنکه این کار به طور مرتب انجام شود. در اینجا مجال پرداختن به تمام منفعتهای شگفت‌انگیزی که فرد مسیحی می‌تواند در سکوت و خلوت از آنها بهره‌مند شود نیست، اما در همین جا نیز به سهولت می‌توان راه به خطا رفت، کما اینکه احتمالا اکثرمان می‌توانیم تجربیات ناخوشایند بسیاری را ذکر کنیم که مسبب آن سکوت بوده است. سکوت هم می‌تواند تجربه‌ای تلخ و عذاب‌آور توأم با وحشت و انزوا باشد و هم برعکس سبب توهم فرد گردد و باعث شود او خود را در میان بهشتی کذایی حس کند که این هم دست کمی از اولی ندارد.

بنابراین سکوت فقط باید به قصد ایجاد ارتباط مستقیم با کلام خدا باشد و جز این نباید انتظار داشت. فرد مسیحی با کلام ارتباط برقرار می‌کند، اما نباید در این مورد که از این ارتباط چه امید و انتظاری دارد شرط و شروط تعیین کند، بلکه اگر آن را به سادگی بپذیرد، از سکوت خود پاداش عظیمی خواهد گرفت. فرد مسیحی به سه منظور باید در طول روز وقت خاصی را به سکوت و تنهایی اختصاص دهد: برای تفکر و تعمق در کتاب مقدس، به منظور دعا و بالاخره برای شفاعت. در مدت زمانی که روزانه به تفکر اختصاص داده می‌شود باید به تمامی این سه مورد پرداخته شود. نباید از کلمه «تفکر و تعمق» ترسید، زیرا در اصل مفهومی است متعلق به کلیسای قدیم و دوران اصلاحات دینی که اخیراً مجدداً بر سر زبان‌ها افتاده است.

تفکر و تعمق

ممکن است پرسید چرا باید وقت خاصی را به تفکر و تعمق اختصاص داد و حال آنکه در جلسات عبادتی جمعی بقدر کافی تفکر می‌کنیم؟ پاسخ آن است که تفکر شخصی فقط و فقط مختص تعمق در کلام، دعای شخصی و شفاعت است و جز این هدفی ندارد. در اینجا مجال تجربه‌های روحانی نیست. وقت را باید معطوف این سه چیز کرد، زیرا اینها دستورات خداست. حتی اگر در بدو کار، تفکر و تعمق تنها به همین معنا باشد؛ یعنی از طریق آن دستوری را که خدا داده انجام می‌دهیم، همین باید برای رعایت آن کافی باشد. تفکر و تعمق نه تنها باعث احساس خلا و تنهایی در ما نمی‌شود، بلکه فرصتی است که با کلام خلوت کنیم. بدین ترتیب ایمانمان پایه و اساس مستحکمی پیدا می‌کند و در مسیر مشخصی گام برمی‌داریم. برخلاف جلسات عبادتی که طی آن قسمت‌های طولانی و متوالی از کلام خدا خوانده می‌شد، در تفکرات شخصی خود بر قسمتی کوتاه و منتخب متمرکز می‌شویم و حتی ممکن است تمام طول هفته در مورد همان یک قسمت تفکر کنیم.

هنگامی که کتاب مقدس را با هم می‌خواندیم از طریق یک متن خاص، سراسر کتاب مقدس مرور می‌شود، اما در اینجا بر ژرفای معنایی جمله یا واژه‌ای خاص متمرکز می‌شویم و در آن تعمق می‌کنیم. هر دو به یک اندازه لازمند «که با تمامی مقدسین ادارک کنید که عرض و طول و عمیق و بلندی چیست» (افسیان ۳: ۱۸). تفکر و تعمق مان در متنی خاص براساس این وعده است که آنچه می‌خوانیم برای امروز ما و زندگی مسیح‌مان پیغامی کاملاً شخصی دارد؛ یعنی آنچه می‌خوانیم نه فقط کلام خدا برای کل کلیسا که کلام او برای فرد فرد ما نیز هست. در کلامی که مخصوص ماست میندیشیم تا با شخص ما سخن بگوید و با این کار در واقع عملی را انجام می‌دهیم که ساده‌ترین فرد مسیحی که تعلیم چندانی هم ندیده است هر روزه انجام می‌دهد: کلام خدا را به عنوان «کلام خدا برای ما» می‌خوانیم.

از خود نمی‌پرسم این قسمت برای دیگران چه پیغامی دارد. در مورد شخص واعظ این امر بدان معناست که با خود نمی‌گویم قسمتی که می‌خوانم موعظه یا تعلیم خوبی هست یا نه بلکه می‌خواهد ببیند این قسمت برای شخص خود او چه پیغامی دارد. درست است که بدین منظور نخست باید قسمتی را که می‌خوانیم بفهمیم، اما مقصود در اینجا تشریح و تفسیر آیات یا آماده کردن موعظه یا تعلیم کتاب مقدس نیست، بلکه تنها منتظریم ببینیم پیغام خدا برای شخص خود ما چیست. این انتظار، انتظاری بیهوده و توهم‌آمیز نیست، بلکه مبنای انتظارمان وعده‌ای صریح و واضح است. گاه آنقدر در افکار، تصورات و نگرانی‌های خود غوطه‌وریم که ممکن است مدت‌ها طول بکشد تا کلام خدا تمام مسایل دیگر را کنار زده با ما سخن بگوید، اما قطعاً سرانجام سخن خواهد گفت درست به همان قطعیت که خود خدا نزد آدمیان آمد و باز نیز خواهد آمد. دقیقاً به همین خاطر است که در آغاز تفکر خود دعا می‌کنیم تا خدا از طریق کلامش روح‌القدس خود را بفرستد تا کلام را برای ما مکشوف ساخته هدایت‌مان نماید.

لازم نیست در جریان ساعتی که به تفکر اختصاص داده‌ایم تمام یک قسمت را به پایان بریم. گاه لازم می‌شود بر یک جمله یا حتی یک کلمه توقف کنیم، زیرا در ما تأثیری ژرف برجای نهاده و نمی‌توانیم به سادگی از آن بگذریم. آیا کلماتی چون «پدر» یا «محبت»، «رحمت»، «صلیب»، «تقدس» و «قیام» آنقدر پر معنا نیستند که اندک زمان تعمق‌مان را تماماً به خود اختصاص دهند؟ بنابراین لازم نیست در خلال تفکرمان خود را مقید بدانیم به اینکه حتماً افکار و دعا‌های خود را در قالب کلمات بیان نماییم. افکار و دعا‌های بی‌کلام که تنها از شنیدن نشأت می‌گیرند اغلب بسی پر بارترند. لازم نیست در خلال تفکرمان نکات و ایده‌های جدیدی کشف کنیم. چنین کاری اغلب توجه‌مان را از کلام اصلی منحرف کرده باعث غرور می‌شود.

کافی است همان کلامی که می‌خوانیم و می‌فهمیم به اعماق وجودمان راه یافته و در ما ساکن شود. درست همانطور که مریم در مورد آنچه از شبانان شنید «در دل خود تفکر کرد» و درست همانطور که آنچه خود از سر اتفاق می‌شنویم تا مدت‌ها با ماست، در ذهن ماست و بی‌آنکه خود بخواهیم فکرمان را به خود مشغول می‌دارد و سبب شادی یا ناراحتیمان می‌شود، کلام خدا نیز به هنگام تفکر می‌خواهد به درونمان راه یافته همراهمان بماند. می‌خواهد ما را به جنبش وادارد و در ما عمل کند تا در طول روز مدام این کلام در برابر دیدگانمان باشد. در آن صورت است که اغلب بی‌آنکه خود بدانیم در ما کار خواهد کرد. از همه مهم‌تر لازم نیست در خلال تفکر حتما تجربه‌ای غیرمنتظره و خارق‌العاده به سراغمان بیاید. البته گاه ممکن است چنین شود، ولی اگر نشد این بدان معنا نیست که تفکرمان بی‌نتیجه بوده است. نه تنها در بدو کار، بلکه به کرات نیز احساس می‌کنیم از لحاظ روحانی عمیقا دچار بی‌میلی هستیم و توان تعمق نداریم. چنین خلقیاتی نباید باعث سستی‌مان شود. از همه مهم‌تر نباید اجازه دهیم اینگونه تجربیات ما را از تفکر و تعمق توأم با صبر و وفاداری در کلام بازدارد.

خلاصه آنکه نباید تجربیات ظاهری گوناگونی را که به هنگام تفکر در کلام به سراغمان می‌آید زیاد جدی بگیریم، زیرا درست همین جاست که غرور مربوط به طبیعت کهنه و توقعات بیجایمان به سادگی و این بار در پوششی پارسامنشانه، مجدداً سر برآورده باعث می‌شوند تصور کنیم که داشتن صرفاً تجربیات پربار و روح‌افزا کاملاً حق ماست و پی بردن به فقر و مسکنت درونیمان را کسر منزلت خود بدانیم. با اینگونه تصورات به هیچ جا نخواهیم رسید. بی‌صبری و ملامت کردن خود تنها باعث خودبینی بیشتر می‌شود و ما را بیش از پیش در منجلاب خودنگری و خودمحوری غوطه‌ور می‌سازد. نه در خلال تفکر و نه در طول زندگی مسیحی‌مان به هیچ وجه نباید به چنین افکار تاریکی مجال عرض اندام داد. توجه‌مان فقط و فقط باید معطوف کلام باشد و بگذاریم خود کلام در ما عمل کند، زیرا آیا نه این است که همین اوقات بی‌میلی روحانی نیز که در طی آن زبان به ملامت خود می‌گشاییم وسیله‌ای است در دست خدا تا از طریق آن به ما بفهماند که همه چیز را باید در کلامش بجوییم؟ بنابراین اصلی‌ترین قانون هرگونه تفکر و تعمق این است: «در جستجوی خدا باش نه در پی کسب خوشی»، زیرا اگر فقط در جستجوی خدا باشیم، خوشی را نیز خواهیم یافت، چون وعده او این است.

دعا

تفکر در کتاب مقدس به دعا مینجامد. پیشتر گفتیم که بهترین راه دعا کردن این است که اجازه دهیم کتاب مقدس در این زمینه ما را هدایت کند؛ یعنی دعایمان براساس قسمتی از کلام باشد، زیرا بدین ترتیب خلا درونی‌مان نخواهد توانست بر ما غلبه کند. دعا چیزی نیست مگر آمادگی و تمایل برای پذیرش کلام و عمل به آن و از آن مهم‌تر پذیرش کلام در شرایط و موقعیت‌های شخصی و کارها، تصمیمات، گناهان و وسوسه‌های بخصوص. آنچه را که هیچگاه نمی‌توان در دعای جمعی در حضور دیگران مطرح کرد در اینجا می‌توان در سکوت به حضور خدا آورد. بر طبق تعالیم کتاب مقدس، دعا می‌کنیم تا به وضوح دریابیم برنامه خدا برای روزی که در پیش داریم چیست، تا خدا ما را از گناه حفظ کند، در تقدس رشد دهد، در کارها یاورمان باشد و کمکمان کند تا در هر حال به او وفادار باشیم و می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که خدا دعایمان را می‌شنود، زیرا این دعا در واقع پاسخی است به کلام خدا و وعده‌ای که در کلام آمده است.

از آنجا که کلام خدا در عیسای مسیح به وقوع پیوسته است، تمام دعاهایی که بر اساس این کلام به حضور خدا می‌آوریم نیز به طور قطع در وجود عیسای مسیح شنیده و اجابت می‌شود. یکی از مشکلات عمده اوقات تفکر و تعمق آن است که اغلب افکار گوناگونی به ما روی می‌آورد و فکرمان را به اشخاص یا موارد دیگری که در زندگی‌مان وجود دارد مشغول می‌سازد، اما این حالت گرچه به کرات اسباب ناراحتی و شرمندگی‌مان می‌شود نباید به خاطر آن دلسرد و نومید شویم و فکر کنیم که تفکر و تعمق از عهده ما خارج است. در چنین مواقعی بهترین کار این است که به جای آنکه چنین افکاری را سرکوب کنیم، آنها را نیز با آرامش در دعا بیاوریم؛ یعنی برای اشخاص یا وقایعی که فکرمان را در حین دعا به خود مشغول می‌دارند دعا کنیم و بدین ترتیب با صبر و شکیبایی ذهن خود را متمرکز تفکر در کلام نماییم.

شفاعت

همانگونه که دعای شخصی‌مان بر مبنای کتاب مقدس است، شفاعت‌هایمان نیز باید چنین باشد. در شفاعت‌هایی که

در جلسات عبادتی جمعی انجام می‌شود به هیچ وجه امکان آن نیست که برای تمام کسانی که وظیفه مراقبت و توجه از آنها را بر عهده داریم شفاعت کنیم یا حداقل نمی‌توان این کار را آنطور که باید و شاید انجام داد. هر فرد مسیحی کسانی را دارد که از او خواسته‌اند برایشان شفاعت کند یا خود کسانی را می‌شناسد که می‌داند به طور خاص احتیاج به دعا دارند. این افراد در وهله نخست کسانی‌اند که فرد مسیحی هر روزه با آنها در ارتباط است. اینجاست که می‌توان نبض هماهنگ زندگی مسیحایی را شنید. دوام و بقای جامعه مسیحی در گرو شفاعت اعضای آن برای یکدیگر است و اگر چنین شفاعتی در کار نباشد جامعه مشارکتی به زودی از هم خواهد پاشید: دیگر نمی‌توانم از برادری که برایش دعا می‌کنم نفرت داشته باشم یا محکومش کنم ولو آنکه در حق من بسیار بدی کرده باشد. چهره‌اش که ممکن بود تا به حال برایم مضمّن کننده و غیرقابل تحمل بوده باشد به هنگام شفاعت به چهره برادری که مسیح به خاطر او مرد، به چهره گناهکاری آمرزیده شده بدل می‌شود و این برای فرد مسیحی که تصمیم می‌گیرد برای دیگران دعا کند، کشفی شادی‌آور است. هیچ نفرت، خصومت شخصی و احساس انزجاری نیست که نتوان به هنگام شفاعت کنار گذاشت.

دعای شفاعت بسان آن تپه‌پیری است که هم فرد مسیحی و هم جمع مشارکتی هر روزه باید در آن غسل بگیرند. ممکن است شفاعت برای برادرمان مستلزم پیکاری سخت باشد، اما در پس پیکار این وعده نهفته است که به هدف خواهیم رسید و اما این امر چگونه رخ می‌دهد؟ شفاعت جز این نیست که برادر خود را به حضور خدا آوریم، تحت صلیب عیسی در او به دیده انسانی درمانده و شخصی گناهکار بنگریم که نیازمند فیض است. در آن صورت تمام خصوصیت‌های ناراحت کننده او محو می‌گردد و او را در اوج نومییدی و نیاز می‌بینیم. نیاز و گناه او چنان سنگین و طاقت فرسا می‌شود که حس می‌کنیم نیاز و گناه خودمان است و از اینرو تنها کاری که از ما برمی‌آید آن است که دعا کنیم: خداوندا، خواهش می‌کنم خود تو مطابق عدالت و نیکویات با او رفتار کن. شفاعت کردن به معنای آن است که همان حقی را که خود از آن برخورداریم؛ یعنی حق ایستادن در پیشگاه مسیح و سهیم شدن در رحمت او را برای برادر خود نیز بطلبیم.

از اینجا معلوم می‌شود که شفاعت نیز وظیفه‌ای است که هم در قبال خدا و هم در قبال برادرمان به عهده داریم و هر روزه باید بدان عمل کنیم. کسی که برادرش را از خدمت دعا محروم می‌سازد در واقع او را از خدمت مسیحایی محروم ساخته است. به علاوه ناگفته پیداست که شفاعت امری کلی و مبهم نیست، بلکه مسأله‌ای است دقیق مشخص و عینی که با اشخاص و مشکلات مشخصی سر و کار دارد که نیازمند دعاها مشخص و معینی می‌باشند، بنابراین هر چه شفاعت ما مشخص تر باشد، بیشتر مؤثر واقع می‌شود و بالاخره از این واقعیت نیز نمی‌توان گریخت که خدمت شفاعت بر هر فرد مسیحی واجب است و همه باید وقتی را به آن اختصاص دهند، اما از همه بیشتر بر شبان کلیسا واجب است که مسؤولیت جماعت برعهده اوست.

شفاعت چنانچه به طور کامل انجام شود به تنهایی تمام وقت تفکر و تعمق روزانه را به خود اختصاص خواهد داد. بدین ترتیب می‌بینیم که شفاعت عطیه فیض خداست برای فرد مسیحیان و تک تک جوامع مسیحی و از آنجا که از عطایای بسیار مهم و عظیم خداست باید آن را با خوشحالی پذیرفت. همان وقتی را که روزانه صرف شفاعت برای دیگران می‌کنیم برایمان منشا شادی تازه‌ای در خداوند و در جامعه مسیحی می‌گردد. از آنجایی که تفکر و تعمق در کتاب مقدس، دعا و شفاعت وظیفه و خدمت روحانی ماست و فیض خدا در این خدمت نهفته است، باید یاد بگیریم که هر روز ساعت خاصی را بدین منظور اختصاص دهیم، درست همانطور که برای خدمات دیگر نیز وقت خاصی را کنار می‌گذاریم. این کار «شریعت گرایی» نیست، بلکه نظم و ترتیب و وفاداری در خدمت است. برای اکثر افراد بهترین ساعت، ابتدای روز یعنی ساعتی از صبح است. آغاز روز بیش از آنکه متعلق به دیگران باشد حق (روحانی) خود ماست و از اینرو نباید اجازه دهیم مسایل و مشکلات بیرونی، آرامش و سکوت این ساعات را برهم زنند. تفکر در کلام، دعا و شفاعت از وظایف حیاتی شبان کلیسا است و کل خدمت روحانی‌اش به آن بستگی دارد، زیرا اگر کسی نتواند در امور مربوط به زندگی روزمره امین باشد چطور می‌تواند در مسایل عظیم‌تر وفادار بماند؟

امتحان تفکر و تعمق

فرد مسیحی ناگزیر هر روز ساعات بسیاری را در محیطی غیرمسیحی بسر می‌برد و این همان وقت امتحان است. اینجاست که معلوم می‌شود تفکر و تعمق او صحیح بوده است یا خیر. آیا جمع مشارکتی سبب آزادی، قدرت و بلوغ فرد شده یا برعکس او را ضعیف، سست و متکی بار آورده است؟ آیا جمع مشارکتی دست فرد را گرفته او را در

مستقل گام برداشتن یاری داده است یا برعکس از او موجودی ناراحت و متزلزل ساخته است. مسایل فوق همگی از جمله مهم‌ترین و سؤال‌برانگیزترین مسایلی‌اند که هر جامعه مسیحی با آن رو به روست. به علاوه در محیط غیرمسیحی است که معلوم می‌شود زمان تفکر و تعمق فرد مسیحی سبب خیال‌پردازی و آرمان‌اندیشی او بوده و وی را به رؤیای زیبایی فرو برده که شخص با بازگشت به دنیای روزمره وحشت زده از آن بیدار می‌شود، یا آنکه تفکر و تعمق او باعث شده با خدا ارتباطی واقعی ایجاد کند، ارتباطی که او را از آزمایشات روزمره پاک و سربلند بیرون می‌آورد. آیا زمان تفکر وی را موقتاً به نوعی خلسه روحانی فرو برده که با پدیدار گشتن زندگی روزمره محو می‌شود یا آنکه سبب گردیده بذر کلام خدا چنان در قلبش ریشه دواند که همین کلام او را محافظت می‌کند، قدرت می‌بخشد و به طرف محبت، اطاعت و اعمال نیکو سوق می‌دهد؟ پاسخ تمامی اینها در طی روز مشخص می‌شود.

آیا فرد مسیحی در طی روز نامرئی مشارکت و مسیحی را به عنوان یک واقعیت حس می‌کند و از آن نیرو می‌گیرد؟ آیا شفاعت‌های سایرین در مسایل روزمره همراه اوست؟ آیا کلام خدا در طی روز تسلی و قوت اوست؟ یا آنکه به رغم آنچه در جمع مشارکتی، در کلام و در دعا آموخته از تنهایی سواستفاده می‌کند؟ فرد مسیحی باید بداند که ساعات تنهایی او مستقیماً در جامعه مسیحی تأثیر می‌گذارد. خلوت تنهایی او هم می‌تواند باعث از هم پاشیدن و بدنامی جمع شود و هم مایه تقویت و تقدس آن. بنابراین فرد مسیحی هر بار که نفس خود را کنترل می‌کند در واقع به جمع مشارکتی خدمت کرده است.

از طرف دیگر، هیچ فکر، حرف یا کار گناه‌آلودی نیست که هر قدر هم شخصی و مخفیانه باشد بر کل جمع مشارکتی تأثیر منفی بر جای نهد. از طریق گناه فرد، عنصری بیمار وارد بدن می‌شود. شاید هیچ کس نفهمد این بیماری از کجا آمده یا در کدام عضو رخنه کرده، اما در نهایت سبب فساد و بیماری بدن می‌شود. ما اعضای یک بدن هستیم نه فقط هنگامی که خود چنین می‌خواهیم، بلکه سراپای وجود و هستی‌مان جزئی از یک بدن واحد است. هر عضو در کل بدن تأثیر می‌گذارد و سلامت یا نابودی آن را سبب می‌شود و این نه یک فرضیه که واقعیتی است روحانی. جامعه مسیحی اثرات این امر را اغلب به وضوح تجربه کرده است، اثراتی که گاه مخرب و گاه سازنده بوده‌اند. کسی که پس از پیکار در رزمگاه روز به جمع مشارکتی خانواده مسیحی بازمی‌گردد، برکات تنهایی خود را با خود به ارمغان می‌آورد و خود نیز مجدداً از برکات مشارکت در جمع بهره‌مند می‌گردد. خوشا به حال کسی که در قوت جمع تنهاست و خوشا به سعادت کسی که در قوت تنهایی در جمع مشارکتی بسر می‌برد. چرا که قوت تنهایی و قوت مشارکت هر دو قدرت کلام خدایند که در مشارکت مسیحی به فرد انتقال می‌یابد.

«و در میان ایشان مباحثه شد که کدام یک از ما بزرگتر است» (لوقا ۹: ۴۶). می‌دانیم چه کسی بذر این نوع تفکر را در جامعه مسیحی می‌کارد، اما شاید بقدر کافی به این نکته توجه نداریم که هیچ جامعه مسیحی شکل نمی‌گیرد مگر آنکه این تفکر بی‌درنگ به عنوان تخم نفاق در آن کاشته شود. بدین ترتیب درست در بدو شکل‌گیری مشارکت مسیحی اغلب بی‌آنکه خود بدانیم نبردی نامرئی درمی‌گیرد نبردی که مرگ و حیات جامعه مسیحی بسته به فرجام آن است. «در میان ایشان مباحثه شد» همین برای نابودی یک جمع مشارکتی کافی است. از اینرو بر هر جامعه مسیحی است که از همان آغاز با این دشمن نابکار به پیکار برخیزد و آن را در نطفه نابود کند. وقت را نباید از کف داد، چه هر انسانی، ضعیف یا قوی از لحظه آشنایی با انسانی دیگر در پی برتری جستن بر اوست: اگر در زمره اقویا نباشد به عنوان فردی ضعیف حق را به جانب خود می‌داند و اینگونه در اندیشه تفوق بر شخص قوی برمی‌آید.

صاحبان ذوق و استعداد و آنها که از این نعمت بی‌بهره‌اند، افراد خون‌گرم و خودمانی و کسانی که عبوس و ترشروی‌اند، پارسایان و آنها که به زهد تعلق خاطری ندارند، افراد معاشرتی و آنها که منزوی و عزلت جویند همه و همه هیچ کدام از این قاعده مستثنی نیستند، زیرا آیا نه این است که فرد بی‌استعداد نیز همچون فرد صاحب ذوق و شخص ترشرو نیز همانند فرد خوش مشرب دفاع از موجودیت خود را حق مسلم خود می‌داند؟ و اینطور استدلال می‌کند که اگر صاحب ذوق نیستم در عوض فردی پارسا و متقی‌ام و اگر اهل تقوی نیستم تنها به این خاطر است که خود چنین نمی‌خواهم. آیا نه این است که فرد معاشرتی برتری‌اش بر فرد منزوی را واقعیتی مسلم می‌پندارد و در اندیشه خجل ساختن اوست؟ و آیا نه این است که شخص منزوی و گوشه‌گیر فرد معاشرتی را دشمن دیرین خود دانسته در اندیشه پیروزی نهایی بر اوست؟ کیست که از روی شم‌گریزی، از نقطه قوت خود آگاه نباشد و از همانجا با تمام قوا به دفاع از موجودیت خویش و ارضا‌گریزه سلطه‌جویی‌اش نپردازد، اما همین حق را برای طرف مقابل نیز محفوظ بدارد؟

تمامی این موارد ممکن است در متمدن‌ترین یا مذهبی‌ترین محیطها نیز سر بر آورد. بنابراین مهم‌ترین چیز این است که فرد مسیحی بداند بالاخره در جایی قطعا «میان ایشان مباحثه می‌شود که کدام یک از ما بزرگتر است.» این پیکاری است که هر فرد معمولی ذاتا برای توجیه و عادل جلوه دادن خود بدان تن در می‌دهد و این کار را از طریق مقایسه خود با دیگران و محکوم ساختن و داوری درمورد دیگران انجام می‌دهد. عادل جلوه دادن خود و داوری درمورد دیگران دو سر یک طیف‌اند، درست همانطور که عادل شمردگی محض فیض و خدمت نیز دو روی یک سکه‌اند.

خدمت نگاه داشتن زبان خود

اغلب بهترین راه نبرد با افکار پلید آن است که به هیچ وجه نگذاریم در قالب کلمات بیان گردند. پر واضح است که روح خود توجیهی و عادل جلوه دادن خود را تنها با روح فیض می‌توان مغلوب کرد. با این حال برخی افکار را که به داوری درمورد دیگران مربوط می‌شوند می‌توان با به زبان نیاوردن مهار یا در نطفه خفه کرد، مگر در جایی که موضوع اعتراف در میان باشد که بعدا بدان خواهیم پرداخت. کسی که زبان خود را کنترل کند می‌تواند فکر و جسم خود را نیز کنترل نماید (یعقوب ۳: ۲). به همین خاطر از اصلی‌ترین قوانین هر مشارکت مسیحی باید این باشد که افراد ایماندار حق ندارند هر چه به ذهنشان خطور کرد بر زبان آورند. البته راهنمایی و پند و اندرزهای شخصی از این قانون مستثنی است و بعدا در این مورد سخن خواهیم گفت، اما مخفیانه راجع به برادری صحبت کردن ممنوع است ولو آنکه به نام حسن نیت و کمک و یاری باشد، زیرا درست تحت همین لفافه است که روح کینه و نفرت میان برادران حاکم می‌شود و مشکل ایجاد می‌کند.

در اینجا مجال آن نیست که حد و حدود این قانون را در موارد خاص برشمردیم. تصمیم‌گیری در هر مورد باید به فراخور موقعیت مقتضی باشد، اما آنچه مهم است این است که این قانون، کاملا صریح، روشن و مبتنی بر تعالیم کتاب مقدسی است: «نشسته‌ای تا به ضد برادر خود سخن رانی، پس گمان بردی که من مثل تو هستم، لیکن تو را توییخ خواهیم کرد و این را پیش نظر تو به ترتیب خواهیم نهاد» (مزمور ۵۰: ۲۰ و ۲۱). «ای برادران یکدیگر را ناسزا مگوئید، زیرا هر که برادر خود را ناسزا گوید و بر او حکم کند شریعت را ناسزا گفته و بر شریعت حکم کرده باشد، لیکن

اگر بر شریعت حکم کنی عامل شریعت نیستی، بلکه داور هستی. صاحب شریعت و داور یکی است که بر رهنابیدن و هلاک کردن قادر می‌باشد. پس تو کیستی که بر همسایه خود داوری می‌کنی؟ (یعقوب ۴: ۱۱ - ۱۲).

«هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید، بلکه آنچه به حسب حاجت و برای بنا نیکو باشد تا شنوندگان را فیض رساند» (افسیان ۴: ۲۹). شخص اگر از همان ابتدا زبان خود را کنترل کند به کشفی بی‌نظیر نائل خواهد آمد، بدین ترتیب که خواهد توانست از موشکافی نمودن طرف مقابل دست برداشته دیگر درموردش داوری نکند، محکومش نسازد و در صدد اعمال نفوذ و سلطه بر او بر نیاید. اکنون می‌تواند اجازه دهد برادرش به عنوان انسانی کاملاً آزاد یعنی همانطور که خدا او را آفریده وجود داشته باشد. افق دیدش وسیع می‌شود و برای نخستین بار برفراز سر برادرانش در کمال تعجب جلال و عظمت خلقت خدا را می‌بیند. خدا طرف مقابل مرا به صورتی که من از او ساختم نیافریده است. او را برادر من قرار نداده تا بر او مسلط شوم و اعمال نفوذ کنم، بلکه در وی او آفریدگاری که او را خلق کرده و اینجاست که طرف مقابل در آن آزادی که آفریده شده است، مایه خوشی و شادمانی می‌شود در حالی که تا پیش از آن تنها مایه دردسر و اسباب مزاحمت بود.

خواست خدا چنین نیست که دیگران را به صورتی که در نظر خود مناسب است بسازم؛ یعنی طرف مقابل را به صورت خودش آفریده است. به هیچ وجه نمی‌توانم بدانم تصویر صورت خدا در دیگران به چه شکل خواهد بود. این تصویر همیشه صورتی کاملاً جدید و منحصر به فرد است که تنها از خلقت مقتدرانه و آزاد خدا منشأ گرفته است. این تصویر ممکن است در نظر من عجیب و حتی نامقدس جلوه کند، اما خدا تمام ابنای بشر را به صورت پسر مصلوب شده‌اش آفرید و مگر نه این است که حتی صورت پسر نیز تا پیش از آنکه به درک آن نائل آیم در نظرم عجیب و نامقدس می‌نمود؟ افراد مختلف یک جامعه مسیحی، اعم از قوی و ضعیف، حکیم و نادان، صاحب ذوق و بی‌استعداد، پارسا و دنیوی، از این پس دیگر به سخن چینی، داوری و محکوم ساختن یکدیگر نمی‌پردازند و در پی خود توجیهی و عادل جلوه دادن خود نیستند، بلکه در مقابل وسیله شادی و خدمت به یکدیگرند. هر عضو جامعه جایگاه ویژه خود را داراست و این جایگاه دیگر نه بهترین موضع دفاعی و وسیله اظهار وجود او که جایی است که فرد از آن مکان به بهترین وجه می‌تواند به خدمت پردازد.

در یک جامعه مسیحی همه چیز بسته به آن است که آیا هر فرد به صورت حلقه‌ای لازم و حیاتی در زنجیره جامعه عمل می‌کند یا خیر. زنجیره جامعه تنها هنگامی محکم و گسست‌ناپذیر است که حتی کوچکترین حلقه‌ها نیز محکم و استوار در پیوند با حلقه‌های دیگر باشند. جامعه‌ای که در آن اعضای بیکار و بی‌ثمر اجازه موجودیت داشته باشند عاقبت به خاطر وجود همین عوامل نابود خواهد شد. به همین جهت خوب است هر عضو وظیفه و نقش معینی در جامعه به عهده داشته باشد تا در ساعات شک و تردید بدانند موجودی بی‌ثمر و بی‌فایده نیست. در هر جامعه مسیحی باید به این نکته پی برده شود که نه فقط ضعفا به اعضای قوی نیاز دارند، بلکه اقویا نیز نمی‌توانند ضعفا وجود داشته باشند و از میان بردن ضعف همانا مرگ جمع مشارکتی است.

در جامعه مشارکتی آنچه باید حاکم باشد نه روحیه خود توجیهی و عادل جلوه داده خود که به معنای اعمال زور و سلطه بر دیگران است، بلکه عادل شمردگی محض فیض و در نتیجه خدمت است. هنگامی که فردی فیض رحمت و خدا را در زندگی‌اش تجربه کند از آن پس جز خدمت آرزوی دیگری ندارد. تخت جاه طلبانه داوری دیگر او را فریفته خود نمی‌سازد، بلکه تنها خواسته‌اش آن است که آن پایین‌ها با اشخاص پست و محتاج باشد، زیرا خدا نیز او را در همانجا یافت. «در چیزهای بلند فکر مکنید، بلکه با ذلیلان مدارا نمایید» (رومیان ۱۲: ۱۶).

خدمت فروتنی

کسی که می‌خواهد طریق خدمت بیاموزد نخست باید یاد بگیرد که خود را خوار و کوچک بشمارد. هیچ کس نباید درمورد خود «فکرهای بلندتر از آنچه شایسته است بکند» (رومیان ۱۲: ۳). «مهم‌ترین و مفیدترین درس این است که خود را به درستی بشناسیم و خوار و تحقیر بدانیم. خود را کوچک شمردن و دیگران را بزرگ و مهم دانستن نهایت کمال و حکمت است» (توماس اکمپیس). «خود را دانا مشمارید» (رومیان ۱۲: ۱۶). تنها کسی می‌تواند خود را واقعا خوار و کوچک بشمرد که گناهانش در عیسای مسیح بخشیده شده است. چرا که چنین کسی می‌داند وقتی مسیح او را بخشید، عقل و حکمت انسانی خودش به بن‌بست رسیده بود. او جاه‌طلبی انسان اول را که می‌خواست بر خوب و

بد احاطه یابد و در همین حکمت خود هلاک شد به خوبی به یاد دارد. نخستین انسانی که بر این زمین متولد شد قائن بود که برادر خود را کشت و جنایتش ثمره همین حکمت انسانی بود. فرد مسیحی از آنجا که دیگر خود را حکیم و دانا نمی‌پندارد به نقشه‌ها و برنامه‌های انسانی خودش نیز چندان وقعی نمی‌گذارد و به خوبی می‌داند که بهتر است خواسته‌های او در برابر خواسته همسایه‌اش سر تسلیم فرود آورد. چنین فردی حاضر است خواسته‌های همسایه‌اش را مهم‌تر و ضروری‌تر از نیازهای خودش بداند. چه اهمیتی دارد اگر برنامه‌هایمان نقش بر آب شود؟ آیا بهتر نیست به جای آنکه راه خود را در پیش گیریم در فکر خدمت به همسایه‌مان باشیم؟ و اما نه فقط خواست برادرم که جلال و احترام او نیز از من مهم‌تر است. «شما چگونه می‌توانید ایمان آورید و حال آنکه جلال از یکدیگر می‌طلبد و جلالی را که خدای واحد است طالب نیستید؟» (یوحنا ۵: ۴۴) جلال خود را طالب بودن، مانع ایمان است، زیرا کسی که عزت و احترام خودش را می‌خواهد دیگر طالب خدا و همسایه‌اش نیست.

چه اهمیتی دارد اگر در حق من بی‌عدالتی شود؟ آیا نه این است که اگر خدا بر حسب رحمت خود با من رفتار نکرده بود از دستان او سزاوار مجازاتی بس شدیدتر بودم؟ آیا نه این است که حتی در اوج بی‌عدالتی، هزاران بار بیشتر عدالت در حق من اجرا شده است؟ و آیا نه این است که اگر یاد بگیریم بی‌عدالتی‌های جزئی و کم اهمیتی را که در حقم روا داشته می‌شود با صبر و آرامش تحمل کنم بیش از پیش فروتن خواهم شد؟ «دل حلیم از دل مغرور نیکوتر است» (جامعه ۷: ۸) کسی که محض فیض است عادل گردیده است حاضر است حتی اهانت‌ها و بی‌حرمتی‌ها را نیز بدون اعتراض با خوشحالی بپذیرد و آنها را از دستان عدل گستر و فیض بخش خدا قبول نماید.

درست نیست وقتی تاب شنیدن اهانت‌ها را نداریم بلافاصله پاسخ دهیم که حتی پولس هم بر حق و حقوقش به عنوان یک شهروند روم پافشاری کرد و عیسی نیز به کسی که او را می‌زد گفت: «چرا می‌زنی؟» واقعیت آن است که هیچ یک از ما نخواهیم توانست به راستی عکس‌العملی نظیر عیسی و پولس نشان دهیم مگر آنکه نخست آموخته باشیم مانند آنها در برابر بی‌عدالتی‌ها سکوت نماییم و حال آنکه گناه کینه و انزجار که چنین سریع در مشارکت‌هایمان ریشه می‌دواند خود گواه آن است که هنوز امیال جاه‌طلبانه و بی‌ایمانی تا چه حد بر روابطمان حاکم است و بالاخره لازم است نکته‌ای گفت که به نظر افراطی می‌رسد: خودبینی را کنار گذاشتن و خویشتن را کوچک و حقیر شمردن دقیقا به این معناست که خود را بزرگترین گناهکاران بدانیم و این چیزی است که هم فرد جسمانی و هم ایماندار متکی به نفس هر دو به شدت از آن گریزان و با آن مخالفند. اینکه خود را سرآمد گناهکاران بدانیم به نظر نادرست و اغراق‌آمیز می‌رسد، ولی حتی پولس نیز خود را بزرگترین گناهکاران خواند (اول تیموتاؤوس ۱: ۱۵) و این مطلب را دقیقا هنگامی گفت که در مورد خدمتش به عنوان رسول صحبت می‌کرد.

هیچ گناهی نیست که واقعا اقرار شود، ولی به اعتراف این واقعیت به ظاهر اغراق‌آمیز نیانجامد. اگر گناهان من به هر دلیل در نظرم کوچکتر و کم‌اهمیت‌تر از گناهان دیگران جلوه کند در واقع به هیچ وجه به گناهکار بودن خود اعتراف نکرده‌ایم. گناه من بزرگترین، بدترین و وحشتناکترین گناهان است. محبت برادرانه آن است که شخص تا سرحد امکان گناهان دیگران را به دیده اغماض بنگرد و قابل توجیه بداند، اما هیچ عذری را در مورد گناه خود نپذیرد. از اینرو گناه من بدترین است. کسی که می‌خواهد در جمع مشارکتی به برادرش خدمت کند باید بتواند تا این حد خود را فروتن سازد، زیرا چطور می‌توان کسی را با اخلاص و فروتنی خدمت کرد، ولی او را در قیاس با خود بسی گناهکارتر دانست؟ آیا نه این است که با گناهکارتر دانستن او خود را از او برتر می‌شمیریم؟ با این حساب چطور می‌توان به نیکویی او امیدوار بود؟ چنین خدمتی جز دورویی و ریاکاری محض نخواهد بود: «هیچگاه میندیش که پیشرفت کرده‌ای مگر آنکه نخست خود را دون همگان به حساب آری» (توماس آکمپیس).

پس چطور می‌توان در یک جامعه مسیحی خدمت برادرانه واقعی انجام داد؟ مسلما این روزها بلافاصله در جواب این پرسش خواهیم گفتن که تنها خدمت واقعی به برادرمان رساندن کلام خدا به اوست. البته درست است که هیچ خدمتی با این خدمت قابل قیاس نیست و حتی تمام خدمات دیگر به خاطر همین خدمت کلام خدا انجام می‌شوند، با این حال جامعه مسیحی تنها از واعظین کلام تشکیل نشده است و اگر در این میان از برخی مسائل دیگر غافل بمانیم ممکن است در مشارکت‌هایمان دچار اشتباهات فاحشی شویم.

خدمت شنیدن

در مشارکت‌های روحانی نخستین خدمت، گوش فرا دادن به حرف دل دیگران است. درست همانطور که اولین نشانه دوست داشتن خدا گوش دادن به کلام اوست، اولین قدم در محبت برادرانه نیز این است که یاد بگیریم به سخنان برادرانمان گوش دهیم. خدا به سبب محبتش نسبت به ما نه تنها کلام خود را به ما ارزانی داشت، بلکه دو گوش نیز به ما عطا فرمود و از اینرو با گوش فرا دادن به حرف‌های برادرانمان در واقع کار خدا را انجام می‌دهیم. مسیحیان و به ویژه خادمین اغلب فکر می‌کنند همیشه وقتی در جمع دیگران هستند باید مطلبی بگویند و این تنها خدمتشان است، اما فراموش می‌کنند که گوش فرا دادن به سخنان دیگران گاه می‌تواند از سخن گفتن خدمت بسیار مهم‌تر و بزرگ‌تری باشد.

بسیاری با اشتیاق در جستجوی فردی‌اند که به حرف‌هایشان در جایی که باید بشنوند حرف می‌زنند. در واقع باید گفت کسی که نتواند به سخنان برادرش گوش دهد به زودی از شنیدن صدای خدا نیز در خواهد ماند و در حضور او نیز جز وراجی کاری نخواهد کرد و این آغاز مرگ روحانی است، حالتی که ثمره آن در نهایت چیزی جز وراجی روحانی و ادای یکسری کلمات پارسامابانه بی‌محتوی نیست. کسی که نمی‌تواند با صبر و حوصله گوش‌های خود را مدتی برای شنیدن باز نگاه دارد به زودی در سخن گفتن نیز بیراهه می‌رود، بی‌ربط می‌گوید و در حقیقت هیچگاه با دیگران سخن نمی‌گوید هر چند خود بدان واقف نیست. هر که فکر می‌کند وقتش ارزشمندتر از آن است که در سکوت سپری شود در نهایت برای خدا و برادرانش نیز وقت نخواهد داشت، اوقاتش را صرفاً مصروف خود و حماقت‌هایش خواهد کرد.

فرق اصلی میان خدمت شبانی برادرانه و موعظه در این است که در خدمت شبانی علاوه بر گفتن کلام وظیفه شنیدن نیز بر دوش خادم سنگینی می‌کند. برخی چنان با بی‌میلی به سخنان طرف مقابل گوش می‌دهند گویی از قبیل تمام آنچه را که طرف مقابل می‌خواهد بگوید می‌دانند. این نوع شنیدن، با بی‌توجهی و بی‌صبری شنونده همراه است و شنونده ضمن تحقیر برادر خود مدام در پی فرصتی است که خود رشته کلام را به دست گرفته از سخنان طرف مقابل خلاص شود. وظیفه گوش فرا دادن به برادرمان به هیچ وجه با این نوع شنیدن به انجام نمی‌رسد و قطعاً در اینجا نیز بر خوردمان با برادرمان نمودی است از رابطه‌مان با خدا. بنابراین اگر حاضر نیستیم در مورد مسایل کوچکتر و کم‌اهمیت‌تر به سخنان برادرمان گوش فرا دهیم، تعجبی ندارد که از انجام وظیفه بزرگ‌تری که خدا به ما محول نموده؛ یعنی شنیدن اعتراف دیگران نیز عاجز باشیم.

امروزه یافته‌های تحقیقی که آن را با مذهب کاری نیست، ثابت کرده است که اغلب بزرگترین کمک به شخص آن است که کسی به طور جدی به سخنانش گوش فرا دهد و براساس همین اصل، مداوای روان اشخاص انجام می‌شود که هواداران بسیار نیز دارد من جمله در میان مسیحیان، اما مسیحیان از یاد برده‌اند که خدمت شنیدن از طرف کسی به آنها محول شده خود بزرگترین شنوندگان است و باید در کار او سهیم شوند. بنابراین برای آنکه بتوانیم کلام خدا را برای مردم بیان کنیم نخست باید با گوش‌های خدا به سخنانشان گوش فرا دهیم.

خدمت کمک

دومین خدمتی که باید در جامعه مسیحی انجام داد کمک مؤثر و فعالانه به دیگران است؛ یعنی یکدیگر را در مسایل روزمره و امور جزئی و پیش پا افتاده کمک کنیم، مسایلی که در هر زندگی جمعی به فراوانی وجود دارند. کسی نمی‌تواند ادعا کند که انجام پست‌ترین خدمات شایسته او نیست. کسی که نگران اتلاف وقت بر سر چنین کمک‌های جزئی و ظاهری است معمولاً کار خود را بیش از حد مهم و جدی می‌پندارد. باید اجازه دهیم خدا کارهایمان را قطع کند. او مدام از راه‌های ما عبور کرده با فرستادن اشخاصی که به کمک نیاز دارند نقشه‌ها و برنامه‌هایمان را نقش بر آب می‌سازد. ممکن است آنقدر در کارهای به ظاهر مهم خود غرق باشیم که بی‌تفاوت از کنار مردی که گرفتار رهنمان شده بود عبور کرد در حالی که احتمالاً غرق در خواندن کتاب مقدس بود. در چنین مواقعی در واقع از کنار علامت صلیب عبور می‌کنیم که شکلی واضح و آشکار بر سر راهمان قرار گرفته تا نشان دهد نه راه ما، بلکه راه خداست که باید پیموده شود.

این واقعیتی است عجیب که مسیحیان و حتی خادمین اغلب کار خود را چنان مهم می‌پندارند که نمی‌گذارند کوچکترین

مسأله‌ای مانع آن شود و فکر می‌کنند با این کار به خدا خدمت می‌کنند در حالی که در حقیقت جز حقیر شمردن «راه کج اما مستقیم خدا» (گات فراید آرنولد Gottfried Arnold) کار دیگری انجام نمی‌دهند. آنان از زندگی پردردسر و پرفراز و نشیب گریزانند. در حالی که بخشی از انضباط و فروتنی آن است که اگر خدمتی از ما ساخته است از انجامش دریغ نمی‌کنیم و هیچگاه اوقاتمان را متعلق به خود نپنداریم، بلکه اجازه دهیم خدا برنامه و طریق ما را مشخص سازد. در زندگی رهبانی از آنجا که سوگند اطاعت از رئیس دیر یاد کرده است به هیچ وجه اختیار اوقات خود را ندارد. در زندگی مشترک انجیلی نیز این خدمت آزادانه به برادرمان است که جای سوگند رهبانی را می‌گیرد، زیرا تنها هنگامی که دست‌ها انجام کارهای محبت‌آمیز و خدمات روزمره را کسر منزلت خود نمی‌دانند، تنها در آن هنگام است که دهان می‌تواند با شادی و قاطعیت پیام محبت و رحمت خدا را اعلام نماید.

خدمت تحمل

سوم، باید از خدمت تحمل نمودن دیگران سخن بگوییم. «بارهای سنگین یکدیگر را متحمل شوید و بدین نوع شریعت مسیح را بجا آرید» (غلاطیان ۶: ۲). بنابراین قانون مسیح قانون تحمل است. تحمل یعنی یکدیگر را پذیرفتن و متحمل شدن. برادر یک فرد مسیحی دقیقاً به این خاطر که او نیز فردی است مسیحی برای او بار است. فرد بی‌ایمان به هیچ وجه طرف مقابل خود را بار نمی‌داند، زیرا وی به راحتی از هر نوع باری که دیگران بخواهند بر دوشش نهند طفره می‌رود، اما فرد مسیحی باید بار برادرش را متحمل شود. باید به خاطر برادرش رنج بکشد و او را تحمل کند. طرف مقابل تنها هنگامی واقعا برادر ماست که نه صرفاً وسیله اعمال نفوذ بلکه باری بر دوشمان باشد. بار گناه بشر چنان بر دوش خدا سنگینی کرد که او مجبور شد به خاطر آن متحمل صلیب گردد و در واقع نیز خدا در قالب عیسی مسیح بار انسان‌ها را بر دوش کشید، اما نه با اکراه و دلزدگی، بلکه درست همانگونه که یک مادر فرزندش را بر دوش می‌گیرد و شبان گوسفند گمشده‌اش را که حال پیدا شده در آغوش می‌کشد.

خدا بار ما آدمیان را بر خود گرفت و این بار چنان سنگین بود که او را بر زمین زد، اما او همچنان با ما ماند و ما با او. خدا با متحمل شدن ما آدمیان در واقع با ما وارد مشارکت شده است و این قانون مسیح است که در صلیب به انجام رسید قانونی که مسیحیان نیز باید در آن سهیم شوند. مسیحیان باید به خاطر برادرانشان متحمل رنج شوند، اما از آن مهم‌تر این است که حال که قانون مسیح به انجام رسیده آنان می‌توانند برادرانشان را متحمل شوند. کتاب مقدس به کرات از «تحمل» سخن می‌گوید. در واقع می‌شود کل خدمات عیسی مسیح را در همین یک کلمه خلاصه نمود. «لیکن او غم‌های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود... تأدیبه سلامتی ما بر وی آمد» (اشعیا ۵۳: ۴ و ۵). بنابراین در کتاب مقدس نیز زندگی فرد مسیحی بالکل بر محور بر دوش کشیدن صلیب استوار گردیده است. بر دوش کشیدن بار فردی دیگر در واقعی مشارکت صلیب است و اگر کسی چنین نکند، مشارکتی که بدان تعلق دارد یک مشارکت مسیحی نیست، زیرا هر عضوی که از بر دوش کشیدن بار عضو دیگر طفره رود در واقع قانون مسیح را انکار کرده است.

نخستین مسأله‌ای که در مورد طرف مقابل برای فرد مسیحی به صورت بار درمی‌آید، آزادی اوست که پیشتر راجع به آن صحبت کردیم. آزادی طرف مقابل با تمامیت فردی شخص مسیحی تضاد پیدا می‌کند و این درحالی است که ایماندار مسیحی باید آزادی طرف مقابل را بپذیرد. فرد مسیحی می‌تواند با پایمال کردن آزادی طرف مقابل، خود را از این بار خلاص کند، طرف مقابلش را مهار نماید و با تحمیل قالب شخصیتی خود بر او شخصیت وی را خرد نماید، اما اگر بگذارد خدا قالب خود را بر طرف مقابل حک نماید، از این طریق آزادی طرف مقابلش را محترم می‌شمرد و بدین ترتیب خود بار این آزادی آفریده‌ای از آفریده‌های خدا را بر دوش می‌کشد. آزادی طرف مقابل شامل هر آن چیزی است که اصطلاحاً طبیعت فرد، فردیت، توانایی‌ها و استعدادها می‌نامیم. نیز عبارت است از ضعف‌ها و خصوصیات عجیب او که صبر و تحمل‌مان را تا آن حد به بوته آزمایش می‌گیرند و خلاصه هر آنچه سبب کشمکش، جدال و برخورد میان ما و او می‌شود.

بر دوش کشیدن بار طرف مقابل یعنی پذیرفتن واقعیت وجود او آنگونه که خلق شده و صحنه گذاردن بر آن تا با تحمل وی به مرحله‌ای برسیم که بتوانیم حتی به خاطر وجود وی به وجد درآییم. این امر به ویژه هنگامی دشوار خواهد بود که در یک مشارکت، افرادی کنار هم قرار گیرند که از لحاظ ایمانی در یک سطح نیستند؛ یعنی برخی در ایمان ضعیف و برخی قوی‌ترند. در اینجا است که ضعیف نباید به دآوری قوی و قوی نباید به تحقیر ضعیف پردازد.

ضعیف باید از غرور و قوی از بی میلی بر حذر باشد. هیچ یک نباید در فکر دفاع از حق و حقوق خود باشد. چنانچه فرد قوی سقوط کند، شخص ضعیف باید مواظب باشد مبادا در خلوتگاه قلب خود از سقوط وی شادمان گردد و اگر شخص ضعیف سقوط کرد، فرد قوی باید در کمال محبت وی را یاری دهد تا دوباره برخیزد.

هر دو به یک اندازه محتاج صبر و تحمل‌اند. «وای بر آنانی که چون بیفتند دیگری نباشد که او را برخیزاند» (جامعه ۴: ۱۰). بی شک کتاب مقدس آنجا که از «متحمل یکدیگر شدن» سخن می‌گوید (کولسیان ۳: ۱۳) همین تحمل آزادی طرف مقابل را در نظر دارد. «با کمال فروتنی و تواضع و حلم و متحمل یکدیگر در محبت باشید» (افسیسیان ۴: ۲) و اما علاوه بر آزادی طرف مقابل، سؤاستفاده او از این آزادی نیز برای فرد مسیحی به صورت بار درمی‌آید. تحمل گناه طرف مقابل از تحمل آزادی او بسی دشوارتر است چرا که به واسطه گناه، هم مشارکت با خدا و هم مشارکت با برادران گسسته می‌شود. از آنجا که مبنای مشارکت فرد مسیحی با طرف مقابل همانا عیسای مسیح است، این مشارکت با ورود گناه فرو می‌پاشد. با این وجود در اینجا نیز تنها با تحمل کردن طرف مقابل است که فیض عظیم خدا به طور کامل نمایان می‌شود.

تحقیر نکردن فرد گناهکار و ارج گذاردن به وظیفه ارزشمند تحمل او بدان معناست که دیگر طرف مقابلمان را به عنوان فردی گمراه و از دست رفته طرد نمی‌کنیم، بلکه قادریم او را پذیرفته ببخشیم و کماکان مشارکتیمان را با او حفظ کنیم. «اما ای برادران اگر کسی به خطایی گرفتار شود شما که روحانی هستید چنین شخصی را به روح تواضع اصلاح کنید» (غلاطیان ۶: ۱). درست همانطور که مسیح ما گناهکاران را متحمل شد و پذیرفت، ما نیز به عنوان کسانی که با مسیح در مشارکتیم باید افراد گناهکار را به واسطه بخشش گناهان در مشارکت عیسای مسیح پذیرا شویم. بر ماست که گناهان برادرمان را متحمل شویم و در مورد او داوری نکنیم. این کار در واقع رحمتی است برای فرد ایماندار، چرا که به مجرد بروز گناه در جامعه مسیحی، فرد ایماندار در وهله نخست باید خود را تفتیش کند و خویشتن را به خاطر کوتاهی در دعا، شفاعت و خدمت برادرانه مقصد بداند، به سبب غفلت از توبیخ، نصیحت و تشویق‌های برادرانه، و خلاصه به خاطر آنچه در حقیقت گناه و لاقیدی روحانی خود اوست و باعث لطمه به خودش، به مشارکت و به دیگر برادرانش شده خود را مقصر و سزاوار ملامت ببیند.

از آنجا که هر گناهی که یک عضو مرتکب می‌شود باری بر دوش کل جامعه مسیحی می‌نهد و بدان صدمه می‌زند، تمامی اعضا باید در عمق درد و رنج‌های ناشی از بار گناه برادرشان، از این شاد باشند که افتخار تحمل و بخشش او را دارند. «بنگرید که شما جمیع آنان را متحمل می‌شوید و آنان نیز شما را متحمل می‌گردند و بدینسان همگی در کلیه امور، چه نیک، چه بد با یکدیگر سهیم هستند» (لوتر). خدمت بخشش هر روزه و در قالب شفاعت برای یکدیگر انجام می‌شود بدون آنکه لازم باشد آن را با کلمات بیان کرد و هر عضو جمع مشارکتی که به زودی از انجام این خدمت خسته خاطر نشود می‌تواند مطمئن باشد که برادرانش نیز همین خدمت را روزانه در حق او انجام می‌دهند. کسی که دیگران را متحمل می‌شود می‌داند که دیگران نیز او را متحمل می‌شوند و همین امر وی را در ادامه خدمت تحمل قوت می‌بخشد. هنگامی که خدمت شنیدن، کمک مؤثر، تحمل کردن دیگران را با ایمان و وفاداری انجام دادیم، آنوقت می‌توانیم مهم‌ترین و غائی‌ترین خدمت را نیز که همانا رساندن کلام خداست انجام دهیم.

خدمت رساندن کلام

آنچه قصد داریم در اینجا بدان پردازیم، انتقال آزادانه کلام از شخصی به شخص دیگر است و نه موعظه کلام توسط خادم دستگذاری شده که امری است محدود به مقام، زمان و مکانی بخصوص. منظورمان آن حالت ویژه‌ای است که طی آن شخصی در قالب کلمات انسانی برای شخصی دیگر شهادت می‌دهد، با او در مورد تسلی خدا صحبت می‌کند و از توبیخ، مهربانی و تأدیب خدا سخن می‌گوید. بر سر راه این شیوه بیان کلام خطرات فراوانی به کمین نشسته است. اگر طرف مقابل با احترام و به شایستگی به کلام گوش ندهد، چطور ممکن است کلام برای او مفید و مؤثر باشد؟ اگر کلامی که گفته می‌شود به واسطه عدم کمک مؤثر خود گوینده به طور آبی نقض گردد چگونه می‌توان انتظار داشت کلامی صادقانه و متقاعدکننده باشد؟ وگرنه با روحیه تحمل که از روی بی‌صبری و تحمیل روحیه گفته شود، چگونه می‌توان انتظار داشت کلامی آزادی‌بخش و شفادهنده باشد؟

از این خطرات که بگذریم، کسی که واقعا به سخنان دیگران گوش فرا داده، خدمت نموده و سایرین را متحمل شده

است دقیقا چنین شخصی است که احتمالا در چنین مواقعی سکوت اختیار خواهد کرد. سؤزن شدید نسبت به هر آنچه صرفا جنبه گفتار دارد اغلب باعث می شود فرد از بیان سخنان شخصی به برادر خود پرهیز کند. آیا از کلمات ضعیف انسانی کاری ساخته است؟ چرا باید سخنان تو خالی بر زبان آوریم؟ آیا ما نیز باید همچون مؤمن نماهای حرفه‌ای احتیاجات واقعی طرف مقابلمان را با «حرف زدن» پاسخ دهیم؟ آیا نه این است که چیزی خطرناکتر از آن نیست که در بازگو کردن کلام خدا به افراط رویم؟ اما از طرف دیگر کیست که بخواهد به خاطر سکوت در لحظه‌ای که سخن می‌بایست گفت در پیشگاه خدا مقصر شناخته شود؟ چه سهل و آسان است موعظه منظم از پشت منبر در قیاس با این موعظه کاملا آزاد که پیوسته میان مسؤولیت سکوت و مسؤولیت سخن گفتن سرگردان است علاوه بر ترس ناشی از مسؤولیت سخن گفتن، ترس از طرف مقابل نیز مزید بر علت است.

به راستی که به زبان راندن نام عیسای مسیح اغلب حتی در حضور یک برادر نیز چه دشوار است! در اینجا نیز مشکل می‌توان میان آنچه درست و آنچه نادرست است تمایز گذارد. کیست که جرأت کند خود را بر همسایه‌اش تحمیل نماید؟ کیست که به خود اجازه دهد به سراغ همسایه‌اش رفته با او از مسائل اخروی بگوید؟ اینکه در چنین مواقعی صرفا بگوییم انجام چنین کاری حق و بلکه وظیفه هر فرد است از حکمت و بصیرت مسیحایی به دور است، زیرا درست در همین جاست که میل به سلطه‌جویی بر طرف مقابل ممکن است مجددا به طرزی موزیانه رخ نماید. در واقع باید گفت که طرف مقابل این حق، مسؤولیت و حتی این وظیفه را دارد که از خود در برابر دخالت‌های بیجا دفاع کند.

طرف مقابل نیز اسرار خود را دارد که نمی‌خواهد کسی بر آنها دست‌اندازی کند، اسراری که برملا ساختنش باعث نابودی او می‌شود. رازها و اسراری که در اینجا از آنها صحبت می‌شود رازهایی نیستند که به آگاهی‌ها یا احساسات فرد مربوط باشند، بلکه از آزادی، نجات و موجودیت طرف مقابل در آنها نهفته است. با این حال چنین نحوه قضاوتی که درست هم هست با گفته خطرناک قائل که «مگر من پاسبان برادرم هستم؟» تار مویی بیش فاصله ندارد. احترامی ظاهرا مقدس به آزادی طرف مقابل ممکن است به بهای برانگیختن لعنت خدا تمام شود. «خون او را از دست تو خواهم طلبید» (حزقیال ۳: ۱۸). در شرایطی که مسیحیان با یکدیگر زیست می‌کنند دیر یا زود زمانی خواهد رسید که شخصی ناگزیر می‌شود در شرایط بحرانی، کلام و اراده خدا را به دیگری اعلام نماید. حتی تصورش هم حال است که مواردی را که برای هر فرد بسیار حیاتی است نتوان خطاب به یکدیگر بیان داشت.

از وجدان مسیحی به دور است که برادر خود را از مهم‌ترین خدمتی که می‌توانیم در حقیقت انجام دهیم محروم سازیم و اگر قادر به انجام چنین کاری نیستیم باید از خود پرسیم آیا نه این است که هنوز برادرمان را در همان قالب شأن و عظمت انسانی‌اش مجسم می‌کنیم قالبی که از خدشه‌دار ساختن آن هراسانیم؟ اما با چنین برخوردی مهم‌ترین مسأله یعنی این واقعیت را که او نیز به رغم سن و سال و شهرت و مقامش انسان گنهکاری است، چون خود ما و محتاج فیض خداست نادیده می‌گیریم طرف مقابلمان نیز همان احتیاجی را دارد که ما داریم و مانند ما به تشویق و بخشش نیاز دارد. اساس و مبنای سخن گفتن مسیحیان با یکدیگر بر این حقیقت استوار است که هر یک می‌داند دیگری نیز همچون خود او انسان گناهکاری است که به رغم شایستگی و منزلت انسانی‌اش، اگر به او کمک نشود فرد تنها و گمگشته‌ای است. این به معنای تحقیر و خوار شمردن طرف مقابل نیست، بلکه برعکس، بر این اساس تنها عظمت و شایستگی واقعی را که انسان از آن برخوردار است؛ یعنی این واقعیت که گرچه طرف مقابلمان فرد گنهکاری است، اما می‌تواند در فیض و جلال خدا سهیم شود و فرزند او گردد برای او قائل شده‌ایم و همین واقعیت به سخنان برادرانه‌ای که از کلام به او می‌گوییم، آزادی و صداقت می‌بخشد. سخنانمان به یکدیگر بر اساس کمکی است که هر دو محتاج آنیم.

به یکدیگر پند و اندرز می‌دهیم که از همان راهی پیروی کنیم، زیرا هر دو از مهربانی و تأدیب خدا باخبریم. از اینرو دیگر چه لزومی دارد از هم بترسیم در حالی که هر دویمان باید تنها ترس خدا را در دل داشته باشیم؟ چرا باید فکر کنیم که برادرانمان سخنان ما را درک نخواهند کرد در حالی که خود سخنان قاصر و مخفیانه کسی را که پیام تسلی یا تأدیب خدا را به ما رسانید به خوبی درک می‌کنیم؟ یا آیا واقعا فکر می‌کنیم در این دنیا کسی باشد که به تشویق یا تأدیب نیازی نداشته باشد؟ در آن صورت چرا خدا احساس اخوت و برادری مسیحایی میانمان نهاد؟ هر چه بیشتر یاد بگیریم که به دیگران اجازه دهیم کلام خدا را برایمان بیان کنند و حاضر باشیم حتی سخنان سرزنش‌آمیز و توأم

با نكوهش را با فروتنی و سپاسگزاری پذیرا شویم، به همان نسبت سخنان خودمان نیز بیشتر آزادانه و خالی از غرض خواهد بود. کسی که از سر غرور و زودرنجی به هیچ وجه انتقادات صادقانه برادری را نمی‌پذیرد خود نیز نخواهد توانست حقیقت را با فروتنی به دیگران اعلام نماید. مدام از این می‌هراسد که مبادا به سخنانش توجهی نکنند و آزرده خاطر شود.

فرد زود رنج مدام تملق می‌گوید و خیلی زود زبان به تحقیر و حتک حرمت برادرش می‌گشاید، اما فرد فروتن هم جانب حقیقت را می‌گیرد و هم از قانون محبت پیروی می‌کند. وی تنها بر کلام خدا تکیه دارد و اجازه می‌دهد تا این کلام او را به سوی برادرش هدایت نماید و از آنجا که در پی تأمین منافع خود نیست و از بابت خویشتن نیز هراسی ندارد می‌تواند از طریق کلام برادرش را یاری دهد. ما را سرزنش و ملامت برادرمان گریزی نیست. آنگاه که برادری آشکارا در گناه میفتد کلام خدا ملامت را جایز می‌شمرد. نظم و انضباط اعضا نخست با به انضباط در آوردن کوچکترین محافل آغاز می‌شود. آن هنگام که عدول از تعالیم و زندگی مبتنی بر کلام خدا مشارکت خانواده و به تبع آن کل اعضای کلیسا را به مخاطره می‌فکند، بر زبان نیاوردن کلام تأدیب و سرزنش جایز نیست. هیچ چیز بی‌رحمانه‌تر از نرم‌خویی نیست که گنهکاری را در گناهش به حال خود وامی‌گذارد و هیچ چیز به اندازه ملامت و سرزنش شدیدی که برادری را از راه گناه‌آلود خود باز می‌خواند شفقت‌آمیز نیست.

اینکه اجازه دهیم میان ما و برادرمان چیزی جز کلام خدا حاکم نباشد و خود کلام، داور و یاور برادرمان باشد، نهایت خدمت و مشارکت واقعی با اوست، زیرا در آن صورت این ما نیستیم که داوری می‌کنیم، بلکه خدا فقط داوری می‌کند و داوری خدا نیز همیشه مفید و شفاف‌بخش است. وظیفه غائی ما همانا خدمت به برادرمان است بی‌آنکه خود را برتر و بالاتر از او ببینیم و این خدمت حتی هنگامی که کلام داوری‌کننده و برنده خدا را به او می‌گوییم و حتی آن دم که در اطاعت از خدا مشارکتمان را با او قطع می‌کنیم انجام می‌شود. باید بدانیم که آنچه ما را به برادرمان پیوند می‌دهد نه محبت انسانی خودمان، بلکه محبت خداست که تنها در قالب داوری بر او نمایان می‌شود. کلام خدا دقیقاً به خاطر داوری نمودن شخص است که به او یاری می‌دهد و کسی که خدمت داوری خدا را بپذیرد در واقع دست یاری را که به سوی او دراز شده پذیرفته است و اینجاست که نارسایی جمیع اقدامات انسانی نسبت به برادرمان آشکار می‌شود. «هیچ کس هرگز برای برادر خود فدیة نخواهد داد و کفاره او را به خدا نخواهد بخشید، زیرا فدیة جان ایشان گرانبها است و ابدان نمی‌توان رسید» (مزمور ۴۹: ۷ و ۸).

اقرار به بی‌کفایتی‌مان (در یاری رساندن به برادرمان) دقیقاً پیش شرط لازم برای دراز شدن دست یاری‌بخش و نجات‌دهنده‌ای است که تنها از طریق کلام خدا می‌تواند به سوی برادرمان دراز شود. طریق برادرمان در دست‌های ما نیست، نمی‌توانیم آنچه را محکوم به گسست است به زور سر هم نگاه داریم، نمی‌توانیم در آنچه محکوم به فناست حیات بدمیم. خداست که در اوج گسستگی، پیوند ایجاد می‌کند در اوج دو دستگی، جمعی را شکل می‌دهد و از طریق داوری، فیض می‌بخشد. او کلام خود را در دهانمان گذاشته است و می‌خواهد این کلام از طریق ما بیان شود. اگر مانع رساندن این کلام شویم، خون برادر گناهکارمان بر گردن ما خواهد بود، اما اگر کلام او را اعلام نماییم. خدا از طریق ما برادرمان را نجات خواهد داد. «هر که گناهکار را از ضلالت راه او برگرداند جانی را از موت رهنانیده و گناهان بسیار را پوشانیده است» (یعقوب ۵: ۲۰).

خدمت اقتدار

«هر که خواهد در میان شما بزرگ شود خادم شما باشد» (مرقس ۱۰: ۴۳). عیسیای مسیح اقتدار در مشارکت را منوط به خدمت برادرانه می‌داند. اقتدار روحانی واقعی تنها هنگامی است که خدمت شنیدن، کمک کردن، تحمل نمودن و رساندن کلام به انجام رسیده باشد. هر نوع بزرگ‌نمایی شخصیت انسانی که بر خصوصیات برجسته، سجایا و قابلیت‌های انسانی دیگر تأکید بگذارد، ولو آنکه در پوشش روحانیت باشد از دنیاست و آن را در جامعه مسیحی جایی نیست، زیرا جامعه مسیحی را مسموم می‌کند. گرایش که امروزه آن همه از آن صحبت می‌شود؛ یعنی گرایش به «چهره‌های برجسته کلیسایی»، «کشیشان برجسته و متنفذ» و «شخصیت‌های مقتدر» اغلب برخاسته از ضعف و بیماری روحانی است که افراد را به تحسین انسان‌ها و تأسیس نظام مقتدر و مشهود انسانی وامی‌دارد، زیرا در چنین جوامعی به اقتدار واقعی خدمت، کوچکترین واقعی گزارده نمی‌شود.

عهد جدید، آنجا که به توصیف خصوصیات یک اسقف می‌پردازد (اول تیموتاؤوس ۳: ۱) چنین گرایش انسانی را به شدت محکوم و مردود می‌شمرد. در آنجا به جذابیت انسانی و خصوصیات و ویژگی‌های برجسته یک شخصیت روحانی کوچکترین اشاره‌ای نشده است. اسقف شخصی است ساده و وفادار که در ایمان و زندگی استوار است و وظایفی را که در قبال کلیسا دارد به نحو احسن به انجام می‌رساند. اقتدار او همانا انجام خدمتش است. در خود فرد هیچ چیز تحسین‌برانگیزی نیست و بالاخره این نوع گرایش به اقتدار کاذب انسانی نهایتاً ریشه در میل به ایجاد نوعی نقطه اتکا دارد؛ یعنی فرد در کلیسا در جستجوی کسانی برمی‌آید که بتواند به آنها توکل کند و حال آنکه اقتدار واقعی به خوبی بر این امر واقف است که آنچه بیش از هر چیز در خصوص مسأله اقتدار ایجاد مشکل می‌کند همین موضوع جستجوی نقطه اتکاست.

اقتدار واقعی می‌داند که موجودیتش تنها در گرو خدمت به خدای مقتدری است که صاحب تمام اقتدارهاست. می‌داند که موجودیت آن فقط و فقط در این گفته عیسی که «استاد شما یکی است؛ یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید» (متی ۲۳: ۸) معنا می‌یابد. کلیسا به شخصیت‌های برجسته و متنفع نیازی ندارد، بلکه آنچه بدان نیاز دارد خادمین امینی است که به عیسی و برادران خدمت می‌کنند، زیرا شخصیت‌های برجسته فراوانند آنچه بدان نیاز دارد خادمین امینی است که به عیسی و برادران خدمت می‌کنند، زیرا شخصیت‌های برجسته فراوانند آنچه نادر است خادمین واقعی‌اند. کلیسا نقطه اتکای خود را فقط و فقط بر خادم ساده کلام عیسای مسیح بنا می‌کند، زیرا می‌داند که با این کار نه براساس عقل و حکمت انسانی که به توسط کلام شبان نیکو هدایت می‌شود. مسأله اعتماد نیز که با مسأله اقتدار ارتباط نزدیک دارد همانا ایمان و وفاداری فرد در خدمت به عیسای مسیح است نه استعدادها و قابلیت‌های خارق‌العاده فردی او. تنها کسی می‌تواند مسؤولیت اقتدار شبانی را بر عهده گیرد که خادم عیسای مسیح باشد، چنین کسی در اندیشه کسب قدرت شخصی نیست، بلکه برادری است در میان برادران که خود کاملاً مطیع اقتدار کلام است.

فصل پنجم: اعتراف و عشای ربانی

«نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید» (یعقوب ۵: ۱۶). کسی که با گناه خود تنهاست، به عمیق‌ترین شکل ممکن تنهاست. ای بسا که مسیحیان به رغم تمام جلسات پرستشی مشترک، دعا‌های جمعی و مشارکت‌هایی که با هم دارند کماکان اسیر تنهایی خود باشند. آنان هیچگاه نخواهند توانست به معنای واقعی کلمه به صورت جزئی از جمع مشارکتی در آیند، زیرا اگرچه به عنوان افرادی ایماندار، دیندار و پارسا با هم مشارکت دارند، اما هرگز به عنوان افرادی گناهکار و غیرپارسا با یکدیگر مشارکت برقرار نمی‌نمایند. در چهارچوب مشارکت پارسایان، کسی اجازه گناهکار بودن ندارد و از اینرو هر کس در صدد برمی‌آید گناهِش را هم از خود و هم از جمع پنهان نگاه دارد. جرأت گناهکار بودن نداریم. بسیاری از مسیحیان به مجرد آنکه دریابند در جمع پارسایان، گنهکاری واقعی وجود دارد به شدت آشفته خاطر می‌شوند. به همین جهت در گناه خود تنها می‌مانیم و زندگی‌مان توأم با دروغ و ریاست. در حالی که واقعیت آن است که در واقع اشخاصی گناهکاریم!

آنچه درک و فهمش از ادراک پارسایان بیرون است همانا این واقعیت است که فیض انجیل ما را با حقیقت رویارو ساخته می‌گوید: «شما فردی گناهکار هستید، گنهکاری بیچاره و درمانده، اما اکنون وقت آن است که به عنوان شخصی گناهکار به سوی خدا که شما را دوست دارد بازگردید. او چیزی از شما نمی‌خواهد نه به قربانی‌تان نیاز دارد و نه به اعمال نیک، فقط خودتان را می‌خواهد: «ای پسر، دل خود را به من بده» (امثال ۲۳: ۲۶). خدا نزدتان آمده تا شما را که فردی گناهکارید نجات دهد. بنابراین شادی کنید! زیرا این است پیام آزادی توسط حقیقت. شما نمی‌توانید چیزی را از خدا پنهان کنید. آن نقابی که در حضور مردم به چهره می‌زنید در حضور خدا بی‌فایده است. او می‌خواهد شما را همانطور که هستید ببیند، می‌خواهد شما را مشمول فیض خود گرداند. دیگر لازم نیست به خودتان و به برادرانتان دروغ بگویید و نقش بازی کنید که گویی هرگز مرتکب گناه نشده‌اید، بلکه اکنون می‌توانید جرأت پذیرش واقعیت گناهکار بودن خود را به خود دهید. خدا را به این خاطر شکر کنید، زیرا او شخص گناهکار را دوست دارد، اما از گناه متنفر است.

مسیح در جسم برادر ما شد تا به او ایمان آوریم. خدا در وجود مسیح محبت خود را به گناهکاران نشان داد. از طریق او انسان‌ها قادر شدند به واسطه گناهکار بودن خویش دست یاری خدا را لمس کنند. در حضور او تمام ظاهرسازی‌ها و دورویی‌ها پایان یافت. حقیقت انجیل در عیسای مسیح همین بود، بدبختی و درماندگی فرد گناهکار و رحمت خدا. بر کلیسای عیسای مسیح به پیروان خود این قدرت و اختیار را داد که اعتراف گناه یکدیگر را شنیده در نام او گناهان را ببخشایند. «گناهان آنانی را که آمرزید برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد» (یوحنا ۲۰: ۲۳). مسیح با این کار کلیسا را بنیان نهاد و در کلیسا نیز برادرمان را به عنوان برکتی برای ما قرار داد. بنابراین اکنون برادرمان به جای مسیح عمل می‌کند. دیگر لازم نیست احساسات واقعی خود را از او پنهان کنم، بلکه برعکس، فقط و فقط در حضور اوست که جرأت می‌کنم به گناهکار بودن خود اعتراف نمایم، زیرا اکنون میان من و او حقیقت عیسای مسیح و رحمت او حاکم است.

مسیح «برادر» ما شد تا به ما کمک کند و از طریق او نیز برادرمان، به واسطه قدرت و اقتداری که مسیح به او بخشیده است برایمان در حکم مسیح عمل می‌کند. برادرمان برای ما همانا نشان حقیقت و فیض خداست که به ما عطا شده تا ما را یاری دهد. او به جای مسیح اعتراف گناهانمان را می‌شنود و در نام مسیح گناهانمان را می‌آمرزد و همانطور که خدا راز اعترافمان را نگاه می‌دارد، او نیز این راز را بر ملا نمی‌سازد. بنابراین وقتی برای اعتراف نزد برادر خود می‌روم، در واقع نزد خدا می‌روم. از اینرو وقتی در جامعه مسیحی از ما دعوت می‌شود تا برادرانه نزد یکدیگر اعتراف کنیم و برای یکدیگر آمرزش بطلبیم، این دعوت در واقع دعوت فیض عظیم خدا در کلیساست.

پیوستن به جمع مشارکتی

فرد با اعتراف به گناهان خود، به جمع مشارکتی می‌پیوندد. گناه انسان را تنها و منزوی می‌سازد و او را از جمع مشارکتی به دور نگاه می‌دارد. هر چه شخص منزوی‌تر و گوشه‌گیرتر باشد به همان نسبت قدرت مخرب گناه بر

او بیشتر خواهد بود و هر قدر وی بیشتر در گناه فرو رود انزوا و تنهائیش نیز به همان نسبت شدیدتر خواهد شد. گناه همیشه می‌خواهد مخفی بماند به همین جهت از نور گریزان است و در تاریکی این پنهان کاری، تمام وجود فرد گنهکار را فاسد و تباه می‌سازد و این حالتی است که حتی در مذهبی‌ترین جوامع مسیحی نیز ممکن است رخ دهد، ولی با اعتراف، نور انجیل به اعماق تاریکی و انزوای دل نفوذ پیدا می‌کند. گناه باید در زیر نور آشکار شود. آنچه هرگز به زبان آورده نشده باید آشکار خواهد شد و این نبرد بی‌امان آنقدر ادامه خواهد یافت تا شخص آشکارا گناه خود را بپذیرد و بدان اقرار کند. چرا که خدا دروازه‌های برنجین را می‌شکند و بندهای آهنین را پاره می‌کند (مزمور ۱۰۷: ۱۶).

از آنجا که اعتراف به گناهان در حضور یک برادر مسیحی انجام می‌شود، آخرین پایگاه خود توجیهی و واپسین می‌گردد و از تمام شرارت‌های خود دست برمی‌دارد. قلب خود را به خدا می‌دهد و در مشارکت با عیسی مسیح و برادرش، از جمیع گناهان رهایی می‌یابد. گناه که حال اعتراف گردیده و به زبان رانده شده، تمام قدرت پیشین خود را از دست می‌دهد، زیرا آشکار شده و به عنوان گناه اعتراف گردیده است و از اینرو دیگر مایه از هم پاشیدن مشارکت نیست. اکنون جمع مشارکتی گناه برادر را متحمل می‌شود. فرد گنهکار دیگر در گناه و شرارت خود تنها نیست، زیرا بدان اعتراف کرده و آن را تسلیم خدا نموده است. گناه از دوش او برداشته شده است و اکنون می‌تواند در مشارکت با گناهکارانی بسر برد جملگی تحت فیض خدا در صلیب عیسی مسیح زیست می‌کنند.

اکنون می‌تواند به رغم گناهکار بودن از فیض خدا برخوردار گردد. می‌تواند به گناهان خود اعتراف نماید و از طریق همین کار برای نخستین بار از مشارکت واقعی بهره‌مند شود تا پیش از آن، گناهی که آن را پنهان می‌داشت سبب جدایی او از مشارکتی واقعی شده بود و تمام مشارکت‌هایش را ظاهری و تصنعی ساخته بود، اما اکنون که به گناه خود اعتراف کرده این توانایی را یافته که در عیسی مسیح با دیگر برادران در مشارکت واقعی بسر برد. از این گذشته، آنچه تا به حال گفتیم تنها در مورد اعتراف میان دو فرد مسیحی مصداق دارد. شخص برای آنکه بتواند با تمام اعضای یک جمع مشارکتی پیوند مجدد برقرار کند لازم نیست نزد همگی آنان به گناهان خود اعتراف نماید، بلکه همان یک برادری که نزد او به گناهانم اعتراف می‌کنم و مرا می‌آموزد نمودی است از تمام اعضای جمع مشارکتی. در قالب مشارکتی که با این برادر دارم در واقع با تمام اعضا مشارکت برقرار ساخته‌ام. در اعتراف هیچ کس بنابه نام یا اقتدار شخص خود عمل نمی‌کند، بلکه همگی به واسطه رسالتی که مسیح به ما محول نموده عمل می‌نماییم. این رسالت به کل جمع مشارکتی محول شده است و شخص برادرم صرفاً دعوت دارد این رسالت را به نیابت از جمع به انجام رساند. اگر فردی مسیحی با برادری مشارکت داشته نزد وی به گناهان خود اعتراف کند دیگر هرگز و در هیچ جا تنها نخواهد بود.

پیوستن به صلیب

با اعتراف به گناهان خود، به صلیب عیسی می‌پیوندیم. ریشه تمام گناهان، غرور است؛ یعنی اینکه شخصی بگوید من خود قانون خود را تعیین می‌کنم، خود در مورد موجودیت خویش، خواسته‌ها و کینه‌هایم و زندگی و مرگم تصمیم می‌گیرم. غرور، فکر و جسم انسان را به آتش می‌کشاند، زیرا فرد درست در اوج پلیدی و فساد است که می‌خواهد خود را به جای خدا قرار دهد و اما اعتراف در حضور یکی از برادران، منتهای فروتنی و خوار شمردن نفس است. این کار ضربه‌ای است مهلک بر پیکر غرور، ضربه‌ای که غرور را می‌شکند و خودبینی انسان را خرد می‌نماید. به عنوان فردی گنهکار مقابل برادری ایستادن، خفتی است غیرقابل تحمل. هنگامی که به گناهی که مرتکب شده‌ایم اعتراف می‌کنیم، انسانیت کهنه‌مان به گونه‌ای دردآور و مفتضحانه در برابر دیدگان برادرمان می‌میرد و از آنجا که تحمل این خفت و خواری بی‌نهایت دشوار است مدام سعی داریم از اعتراف نزد برادرمان طفره رویم. چنان کوردل شده‌ایم که نمی‌توانیم وعده و جلالی را که در چنین خواری‌ای نهفته است ببینیم و حال آنکه این عیسی مسیح بود که به جای ما در ملا عام متحمل مرگ مفتضحانه انسان گناهکار شد.

او از اینکه به عنوان فردی شریک به خاطر ما مصلوب شود خجل نبود. آنچه ما را به مرگ مفتضحانه‌ای که در جریان اعتراف اتفاق می‌افتد سوق می‌دهد، همانا مشارکتیمان با عیسی مسیح است تا بتوانیم از این طریق در حقیقت و راستی و صلیب او سهیم شویم. صلیب عیسی مسیح هر گونه غرور و تکبر را نابود می‌سازد. اگر حاضر نباشیم به جایی که صلیب مسیح یافت می‌شود؛ یعنی به محل مرگ شخص گناهکار در ملا عام پا بگذاریم هیچگاه قادر به درک صلیب

مسیح نخواهیم بود و وقتی حاضر نیستیم با اعتراف به گناهان خود، مرگ مفتضحانه فرد گناهکار را متحمل شویم در واقع از تحمل صلیب مسیح طفره رفته‌ایم. در اعتراف است که با مشارکت واقعی صلیب عیسی مسیح مجدداً پیوند می‌یابیم و در اعتراف است که صلیب خود را با خوشحالی می‌پذیریم. آن هنگام که درد روانی و جسمی خوار شدن در حضور برادرانمان که در واقع در حضور خداست را تجربه کنیم در واقع صلیب عیسی را تجربه می‌نماییم که رهایی و نجات ماست. انسانیت کهنه می‌میرد، اما آنکه بر او غالب آمده خداست و اکنون می‌توانیم در رستخیز مسیح و حیات جاودان سهیم شویم.

پیوستن به زندگ جدید

با اعتراف به گناهان خود، به زندگی جدید پیوند می‌یابیم. آنجا که از گناه متنفر می‌شویم، بدان اعتراف می‌کنیم و بخشوده می‌شویم، در همانجاست که از زندگی گذشته خود آزاد می‌گردیم. «چیزهای کهنه درگذشت» و اما آنجا که آزادی از گناه است، توبه نیز هست. اعتراف همانا توبه است. «اینک همه چیز تازه شده است» (دوم قرنتیان ۵: ۱۷). در مسیح زندگی تازه‌ای را آغاز کرده‌ایم. درست همانطور که اولین شاگردان مسیح همه چیز را رها کرده از مسیح پیروی نمودند، فرد مسیحی نیز به هنگام اعتراف همه چیز را رها کرده از مسیح پیروی می‌کند. اعتراف همانا شاگردی مسیح است چرا که بدین ترتیب زندگی تازه‌ای را در عیسی مسیح آغاز می‌نماییم. «هر که گناه خود را پبوشاند بر خوردار (موفق) نخواهد شد، اما هر که آن را اعتراف کند و ترک نماید رحمت خواهد یافت» (امثال ۲۸: ۱۳). فرد ایماندار با اعتراف، از گناهان خود دست می‌کشد به غلبه گناه بر زندگی خود خاتمه می‌دهد و بعد از این دائماً پیروز خواهد بود. در اعتراف، آنچه یک بار به هنگام تعمید تجربه کردیم مجدداً اتفاق می‌افتد، از ظلمت و تاریکی رهایی یافته به ملکوت عیسی مسیح داخل می‌گردیم و این مژده شادی آفرینی است. اعتراف همانا تجدید شادی تعمید است. «شامگاه گریه نزدیک می‌شود، صبحگاهان شادی رخ می‌نماید» (مزمور ۳۰: ۵).

دستیابی به اطمینان

فرد با اعتراف به گناهان خود، به اطمینان دست می‌یابد. چرا اغلب برایمان آسان‌تر است نزد خدا به گناهانمان اعتراف کنیم و نه نزد یکی از برادران؟ خدا مقدس و بی‌گناه است. او شرارت را عادلانه داوری می‌کند و از هر گونه ناطاعتی بیزار است، اما برادرانمان مثل خود ما گناهکار هستند. او شب ظلمانی گناه نهانی را تجربه کرده و به خوبی با آن آشناست. با این حال چرا برایمان آسان‌تر نیست به جای اعتراف در حضور مقدس خدا، نزد برادرانمان اعتراف کنیم؟ و اما وقتی در حضور خدا به گناهان خود اعتراف می‌کنیم باید از خود پرسیم آیا این اعتراف اغلب چیزی جز خودفریبی نبوده است؟ و آیا نه این است که در چنین مواقعی اغلب گناهانمان را صرفاً نزد خودمان اعتراف کرده‌ایم و خود نیز خودمان را آمرزیده‌ایم؟ و آیا نه این است که احتمالاً علت ناطاعتی‌ها و خطایای بی‌شماری که از ما سر می‌زند دقیقاً همین پدیده خود بخشودگی است که جای آموزش واقعی گناهان را گرفته است؟

خود بخشودگی هرگز نمی‌تواند باعث ترک گناه شود ترک گناه تنها از طریق کلام داور و آموزنده خدا میسر می‌باشد و اما چه کسی می‌تواند ما را مطمئن سازد که اعتراف و آموزش کار خودمان نبوده، بلکه خدا این اعتراف را شنیده و گناهانمان را بخشوده است؟ پاسخ آن است که خود خدا از طریق برادرانمان چنین اطمینانی به ما می‌دهد. حلقه خودفریبی به توسط برادرانمان شکسته می‌شود. شخصی که در حضور برادری به گناهان خود اعتراف می‌کند می‌داند که تنها نیست، زیرا در واقعیت وجود برادرش، واقعیت حضور خدا را لمس می‌کند. مادام که در خلوت تنهایی خود به گناهانمان اعتراف می‌کنم، همه چیز مبهم و تاریک است، اما در حضور برادرم گناه ناگزیر آشکار می‌گردد و زیر نور می‌آید. از آنجا که هر گناهی بالاخره روزی آشکار می‌شود، چه بهتر که همین امروز میان من و برادرم آشکار شود تا اینکه در روز داوری در برابر نور نافذ داوری نهایی برملا گردد. بنابراین، اینکه می‌توانیم نزد برادری به گناهان خود اعتراف کنیم به واسطه لطف و رحمت خداست، زیرا چنین فیضی ما را از وحشت روز داوری مصون می‌دارد.

برادرانمان به این خاطر به ما عطا شده است که حتی در اینجا و هم اکنون بتوانیم از طریق او از بابت واقعی بودن داوری و فیض خدا اطمینان حاصل نماییم. درست همانطور که اعتراف صریح به گناهان نزد برادرم مرا از عدم خودفریبی مطمئن می‌سازد، هنگامی نیز که برادرم در نام خداوند گناهان من را می‌بخشاید، از آموزش گناهان خود کاملاً اطمینان خاطر می‌یابم. خدا به این دلیل اعتراف دو طرف برادرانه را میان ما مقرر داشته که بدین ترتیب بتوانیم از بخشش الهی مطمئن شویم و اما دقیقاً به خاطر همین فصول اطمینان است که اعتراف باید در مورد گناهان معین و

مشخص باشد. مردم اغلب مایلند اعتراف‌هایشان جنبه کلی داشته باشد، اما تنها وقتی که شخص با گناهان مشخص خود رو به رو می‌شود، تنها آن هنگام است که به عمق درماندگی و تباهی ذات انسان پی می‌برد، البته اگر چنین تباهی در تصور بگنجد. از اینرو برای آنکه برای اعتراف آماده شویم خوب است خود را براساس ده فرمان تفتیش کنیم، چون در غیر این صورت حتی اعترافمان نزد برادر ایماندار نیز ممکن است به ریا و ظاهرسازی آلوده شود و به این ترتیب تمام مزایای چنین اعترافی تباه گردد.

خود عیسای مسیح نیز با کسانی سر و کار داشت که گرفتار گناهان بخصوصی بودند، نظیر صاحبان میخانه‌ها و فواحش. این گناهکاران می‌دانستند محتاج آمرزش‌اند و به همین خاطر عیسی نیز گناهان مشخصشان را می‌آمرزید. او از بارتیماؤوس کور پرسید: چه می‌خواهی برایت انجام دهم؟ قبل از اعتراف لازم است برای این پرسش، پاسخی روشن داشته باشیم. ما نیز به هنگام اعتراف، به خاطر گناهان مشخصی که آشکار می‌گردند آمرزیده می‌شویم و به تبع آن کل گناهانمان چه آنها که از وجودشان باخبریم و چه آنهایی که نمی‌دانیم جملگی آمرزیده می‌شوند و اما آیا از تمامی آنچه تا اینجا گفتیم اینطور نتیجه می‌گیریم که اعتراف نزد برادرمان یک قانون الهی است؟ خیر.

اعتراف یک قانون نیست، بلکه دستی است الهی که برای کمک به فرد گناهکار دراز می‌شود. ممکن است شخصی بدون آنکه نزد برادری اعتراف کند، صرفاً محض فیض خدا به اطمینان خاطر دست یابد و به زندگی جدید، صلیب و مشارکت بپیوندد. ممکن است شخصی هیچگاه درمورد آمرزش گناهان خود دچار شک و تردید نشود و هیچگاه از اعتراف شخصی به گناهان احساس نومیدی نکند و در همان اعتراف شخصی خود نزد خدا از تمام ثمرات آن بهره‌مند گردد. روی سخن ما در اینجا با کسانی است که نمی‌توانند چنین کنند. خود لوتر از جمله کسانی بود که زندگی مسیحی بدون اعتراف دو جانبه برادرانه برایشان غیرقابل تصور است. در رساله مبسوط آموزش اصول دین می‌گوید: «از اینرو وقتی شما را به اعتراف توصیه می‌کنم، در واقع توصیه می‌کنم فردی مسیحی باشید.» باید به کسانی که علی‌رغم تمام کوشش و تلاش خود نمی‌توانند از خوشی و شادی نهفته در مشارکت، صلیب و زندگی تازه و اطمینان برخوردار گردند، برکتی را که خدا در قالب اعتراف دو طرفه به ما ارزانی می‌دارد نشان داد. اعتراف موهبتی است که فرد مسیحی می‌تواند از آن بهره‌مند شود و کیست که تحملی را که خدا لازم دانسته رد کند بی‌آنکه دچار خسران گردد؟

نزد چه کسی اعتراف کنیم؟

گناهان خود را باید نزد چه کسی اعتراف کنیم؟ وعده مسیح این است که هر فرد مسیحی می‌تواند اعتراف برادر مسیحی خود را بشنود، اما آیا آن را خواهد فهمید؟ یا اینکه سطح زندگی مسیحی او آنقدر بالاتر از ماست که از ما جدا می‌شود بدون آنکه درمورد گناهانمان درکی داشته باشد؟ هر کسی که تحت صلیب مسیح زیست می‌کند و در صلیب او به پلیدی مطلق کل انبیای بشر من جمله سیاهی دل خودش پی برده است در خواهد یافت که گناهی نیست که وی با آن بیگانه باشد. هر کس که یک بار به واسطه هولناکی گناهان خودش گناهانی که عیسی را به صلیب می‌خکوب ساخت به وحشت و انزجار آمده باشد دیگر از شنیدن گناهان برادرش، هر قدر هم که وحشتناک باشند منزجر نمی‌شود، زیرا او با نگریستن به صلیب عیسی، به پلیدی قلب انسان پی می‌برد. می‌داند دل انسان تا چه حد در گناه و ضعف غوطه‌ور است تا چه حد در راه‌های گناه‌آلود به بیراهه می‌رود و در عین حال این را نیز می‌داند که خدا همین قلب انسانی را محض فیض و رحمت خود می‌پذیرد. بنابراین تنها برادری که تحت صلیب زندگی می‌کند می‌تواند اعتراف برادر دیگر را بشنود.

آنچه شخص را برای شنیدن اعتراف واجد شرایط می‌سازد. نه تجربه زندگی که تجربه صلیب است. با تجربه‌ترین روانشناسان یا متخصصین طبیعت انسان، درمورد دل انسانی بسی کمتر از ایماندار ساده‌ای می‌دانند که تحت صلیب عیسی زیست می‌نماید. حتی بهترین بصیرت‌ها، توانایی‌ها و تجربیات روان‌شناختی نیز از درک این مسأله که «گناه چیست» عاجزند. حکمت دنیا علت اضطراب، ضعف و شکست را به خوبی می‌داند، اما از پی بردن به علت گناهکار بودن انسان عاجز است و از اینرو این را نیز نمی‌داند که عامل نابودی انسان فقط و فقط گناه اوست و این گناه فقط و فقط با آمرزش می‌تواند از میان برداشته شود. این حقیقت تنها بر فرد مسیحی آشکار است. در برابر یک نفر روان‌شناس من جز یک انسان بیمار نیستم، اما در حضور یک برادر مسیحی می‌توانم جرأت گناهکار بودن داشته باشم.

فرد روان‌شناس نخست باید به کند و کاو قلب من پردازد، اما هیچگاه قادر نیست به اعماق دل من رخنه کند، اما وقتی نزد برادر مسیحی خود می‌روم وی به خوبی مشکل مرا می‌داند، با خود می‌گوید او نیز گناهکاری است مثل من که می‌خواهد به گناهان خود اعتراف کند و محتاج بخشش خداست. برخورد فرد روان‌شناس با من چنان است گویی خدایی نیست، اما برخورد برادر ایماندار به گونه‌ای است که مطمئن می‌شوم در صلیب عیسی مسیح در برابر خدایی داور و رحیم ایستاده‌ام. آنچه باعث می‌شود در اعتراف برادرانه ضعیف و ناکارآمد باشیم عدم آگاهی از مسایل روان‌شناسی نیست، بلکه عدم محبت نسبت به مسیح مصلوب شده است.

فرد مسیحی در زندگی روزانه و مشتاقانه با صلیب عیسی مسیح، هم از یک سو روحیه عیب‌جویی انسانی را رها می‌کند و هم از سوی دیگر ضعف زیاده‌روی را و در عوض روح تأدیب الهی و محبت الهی را دریافت می‌نماید. مرگ شخص گناهکار در برابر خدا و حیاتی که محض فیض به واسطه این مرگ ایجاد می‌گردد برای او به صورت یک واقعیت روزانه درمی‌آید. از اینرو برادرانش را با همان محبت دلسوزانه خدا دوست می‌دارد که برادرش را از مرحله مرگ فرد گناهکار به زندگی فرزند خدا رهنمون ساخته است محبت می‌نماید. چه کسی می‌تواند اعترافمان را بشنود؟ کسی که خود تحت صلیب زیست کند. هر جا پیام مسیح مصلوب شده امری حیاتی و زنده است اعتراف برادرانه نیز در آنجا مؤثر خواهد بود.

دو خطر

جامعه مسیحی که در آن اعضا نزد هم اعتراف می‌کنند باید از دو خطر برحذر باشد. خطر نخست به فرد اعتراف گیرنده مربوط می‌شود. خوب نیست یک شخص اعتراف همه را بشنود، زیرا اغلب به سهولت زیر بار آن همه اعترافات خم می‌شود و بدین ترتیب اعتراف برای او به صورت امری عادی و بی‌معنا درمی‌آید و همین امر باعث می‌شود از اعتراف به عنوان وسیله‌ای برای سلطه روحانی بر جان‌ها سوءاستفاده کند. بنابراین برای آنکه از گرفتار آمدن به چنین خطر جدی جلوگیری شود، کسی که خود نزد دیگران اعتراف نمی‌کند به هیچ وجه نباید اعتراف دیگران را بشنود. تنها کسی می‌تواند بی‌آنکه خطری متوجه او باشد اعتراف برادرش را بشنود که خود نیز با اعتراف به گناهان خودش را تا آن حد فروتن کرده باشد و اما خطر دوم به فرد اعتراف‌کننده مربوط می‌شود.

بر اوست که به خاطر نجات روحش هیچگاه به اعتراف خود جنبه پارسانمایانه و عوام‌فریبانه ندهد، زیرا چنین کاری منتهی پلیدی و ناخالصی و وحشتناکترین نوع فحشای دل است. اعتراف به این شکل چیزی به جز وراجی بیهوده و شهوت‌آمیز نیست. جنبه پارسایانه دادن به اعتراف کار شیطان است. آنچه به ما جرأت می‌هد در وادی اعتراف پا بگذاریم فقط و فقط وعده فیض، کمک و بخشش خداست. بنابراین انگیزه و مبنای اعتراف ما فقط و فقط باید وعده آمرزش گناهان باشد. اعتراف به عنوان وظیفه‌ای عادی، همانا مرگ روحانی است، اما اعتراف مبتنی بر وعده، حیات و زندگانی را با خود به همراه دارد. بنابراین یگانه مبدأ و هدف اعتراف همانا آمرزش گناهان است.

عشای ربانی شادی بخش

اعتراف گرچه به خودی خود عملی است کامل که به نام مسیح انجام می‌شود و می‌توان آن را به هنگام نیاز در جمع مشارکتی انجام داد، ولی مهم‌ترین کاربرد آن همانا آمادگی برای شرکت در مراسم مشترک عشای ربانی است. مسیحیان که اکنون هم با خدا و هم با یکدیگر سازش کرده‌اند مایلند بدن و خون مسیح را دریافت نمایند. فرمان عیسی چنین است که هیچ کس نباید در پیشگاه مذبح حاضر شود مگر آنکه نخست با برادرش آشتی کرده باشد و این فرمان بیش از هر چیز در مورد دریافت شام خداوند صادق است. برادران یک جمع مشارکتی مسیحی، یک روز قبل از مراسم شام خداوند گرد هم آمده از یکدیگر به خاطر گناهی که مرتکب شده‌اند طلب آمرزش می‌کنند. بدون این کار هیچ کس نمی‌تواند به طور شایسته بر سر میز شام خداوند حاضر شود. اگر برادران بخواهند به اتفاق یکدیگر در مراسم عشای ربانی شرکت کرده از فیض خدا برخوردار گردند، باید قبل از شرکت در بدن و خون خداوند تمام عصبانیت‌ها، مشاجرات، حسادت‌ها، سخن‌چینی‌ها و رفتارهای غیربرادرانه را کنار گذاشته و در صدد رفع آنها برآمده باشند. با این حال پوزش طلبیدن از برادر خود به معنای اعتراف نیست.

فرمان صریح مسیح همانا اعتراف است و اما فرد به هنگام آماده شدن برای شرکت در شام خداوند، جدا می‌خواهد از این بابت نیز اعتراف حاصل نماید که خدا گناهان بخصوصی را که مایع عذاب او بوده‌اند می‌داند و بخشیده است.

اعتراف برادرانه و آمرزش دقیقا پاسخ به همین نیاز است. آنگاه که فرد از گناهان شخصی خود در اضطراب است و ناامیدانه می‌خواهد از بخشایش گناهان خود مطمئن شود درست همان وقت است که دعوت دارد به نام عیسی مسیح نزد برادر خود اعتراف نماید. درست همان چیزی که باعث شد به عیسی تهمت کفر زنند؛ یعنی این واقعیت که او گناهکاران را می‌آمرزد، اکنون به قدرت حضور عیسی مسیح در اخوت مسیحایی رخ می‌دهد. برادران تمامی گناهان یکدیگر را به نام خدای سه‌گانه می‌آمرزند و در آسمان فرشتگان خدا به خاطر توبه فرد گناهکار شادی می‌کنند. از اینرو زمان آمادگی برای شام خداوند مالمال است از نصایح و تشویق‌های برادرانه، دعاها، ترس‌ها و شادی‌ها.

روز شام خداوند برای جامع مسیحی روز شادمانی است. اعضای جمع مشارکتی که در قلوب خود با خدا و برادران سازش کرده‌اند، عطای بدن و خون عیسی مسیح را دریافت می‌کنند و با این کار از عطای بخشش، زندگی تازه و نجات بهره‌مند می‌گردند. بدین ترتیب جامعه مسیحی با خدا و انسان وارد مشارکتی تازه می‌شود. مشارکت شام خداوند نقطه اوج مشارکت مسیحی است. درست همانطور که اعضای جمع مشارکتی بر سر میز شام خداوند در بدن و خون مسیح با یکدیگر متحد می‌شوند، در ابدیت نیز با یکدیگر خواهند بود. جامعه مسیحی در غالب مشارکت شام خداوند به هدف نهایی خود نائل می‌گردد و خوشی در مسیح و بدن او را به کمال می‌رساند. با شرکت در شام خداوند، زندگی مشترک مسیحیان تحت کلام به حد کمال می‌رسند.